

Adab. Kabul
Vol.24, No.3, Mizan-Qaws 1355
(September-November 1976)

Ketabton.com



مضامین این شماره

مضمون	صفحه	
۱	۱	نظری بر ستون امثال لافونتن
۱۹	۱۹	بجئی در زمینه نمونه گیری احصائیوی
۲۸	۲۸	پوهاند محمد امین
۳۱	۳۱	واهمیت آن در تحقیقات علمی
۳۲	۳۲	آبادانیها وبقایای آثار عمرانی
۳۳	۳۳	از زمان آل کرت هرات -
۳۴	۳۴	طریق عشق
۳۵	۳۵	سنایی
۳۶	۳۶	دیوان بیدل بخت او ؟
۳۷	۳۷	فرهنگ مضاف و منسوب در ستون
۳۸	۳۸	نظم دری از ...
۳۹	۳۹	سخن عشق
۴۰	۴۰	ترجمه های آثار حکایتی دری
۴۱	۴۱	گوته هایی از فرهنگ عامیانه
۴۲	۴۲	کلا شوم نورستان
۴۳	۴۳	گلشن
۴۴	۴۴	رستم و اوس
۴۵	۴۵	عدد در زبان دری
۴۶	۴۶	هیجانان
۴۷	۴۷	تفکر
۴۸	۴۸	خوابهای هولناک
۴۹	۴۹	دل فروزان
۵۰	۵۰	مسائل عمده تدوین قاموس
۵۱	۵۱	دری به روسی
۵۲	۵۲	بجشی از جغرافیای شهری افغانسان
۵۳	۵۳	شاخ یا سمن
۵۴	۵۴	بجشی در باره فرهنگ
۵۵	۵۵	اخبار علمی و اداری
۵۶	۵۶	قسمت لاتین :

ادب

نشریه سه ماهه پوهنخی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل

میزان-قوس ۱۳۵۵

شماره سوم

سال بیست و چهارم

پوهندوی شاه عالی اکبر

نظری بر متون امثال لافونتن

مقایسه آنها با متون شرقی و غربی

تأثیرات فرهنگی ملل و مردمان جهان بالخصوص ملت‌های پیشرفته بر همدیگر ناگزیر و اجتناب ناپذیر است. زیرا همیشه اینگونه مردم می‌کوشند چیزهای خوب و مفید و زیبا و دلچسپ را از هر جا و هر کس فرا گیرند و از مزایا و قشنگیهای آن بهره‌بر گیرند و احیاناً آن را برای آرایش و پیرایش خود بکار برند.

دستوری زیبا و دلپسند داریم که: «انسان خوب گوهر علم را چنان می‌جوید که گویا کم‌گشته خویش را».

اینک در تحقیق متن امثال لافونتن چیزهایی را می‌یابیم که تأثیرات ثقافی مار ابر مغرب‌زمین نشان میدهد و این نه تنها ما بیم که از دیگران نکته‌های سودمند را باید بیجویم بلکه ایشان هم این کار را کردند و برای اصلاح جامعه خود نکات سودمند را از خلال آنها رماجستند و بکار بردند.

در مقایسه متون امثال شرق و غرب این مؤثرات متقابل را بخوبی مشاهده می‌کنیم.

حکایه اول:

سگی که به خیال استخوان طعمه خود را از دهن رها کرد
این مثل در مجموعه امثال (۱) و کلیات (۲) لافونتن هست و چنین آغاز میگردد:

« هر کس را دنیای دون برنگی و جفوه بی فریب سید هد.»

این قصه در مجموعه یکصد و هفده مثل ایزوپ (۳) موجود است و خاتمه آن چنین است:

«... ولع بر خوری او را فریب داد و به صرف رزق موجود خود آموخت که آنچه

را در دست هست نگه باید داشت و این بهتر است از آنکه کسی در پی شی ناموجود بشتابد.»

از مقایسه متون مختلفه برسی آیه که این حکایه از کلیله و دمنه اقتباس گردیده است.

زیرا از سیاق عبارت که در باب «عرض الکتاب» کلیله و دمنه ابن مقفع (ص ۹۶ - ۹۷) (۴)

و در کلیله و دمنه ابوالمعالی چاپ سینوی (۵) و همچنان نگار دانش (ص ۱) آمده

است، چنان معلوم می شود که این حکایه با متون مختلفه کلیله و دمنه عربی چیز است و سر میخورد.

در کلیله و دمنه ابن مقفع عبارتی چنین آمده است: «... فالدنيا كالماء الملح الذي

لا يزداد شارب به شر بآ الا ازداد عطشاً و كالعظم الذي يصيبه الكلب فيجد فيه ریح اللحم حتى

يدسي ناه ولا ينال شيئاً مما طلب...» (۶).

در کلیله و دمنه ابن مقفع این مطلب دوبار تکرار شده است. و در کلیله و دمنه، ابوالمعالی

(چاپ سینوی) چنین است:

«... همچون سگی که از پهلوی نهری میگذشت و استخوان ساقه و ضلع را یافت و سایه آن

را در آب دید و هوس کرد که آن را بگیرد و آنچه با خود داشت از دست داد و در آب هیچ چیز نیافت»

(۷) و همچنان:

(۱) امثال ص ۲۱۲ - ۲۱۳ چاپ رادوان، طبع ۱۹۵۶ پاریس.

(۲) لافونتن، کلیات، طبع ژان مریمه استاد پوهنخی ادبیات و علوم بشری رن، چاپ ۱۹۶۵ ص ۱۱۵.

(۳) ایزوپ، امثال، مثل ۵ ص ۹ چاپ ۱۹۶۳ پاریس.

(۴) ابن مقفع، کلیله و دمنه، چاپ سوم، بیروت ۱۸۸۸.

(۵) حکایه ۴ ص ۵۲.

(۶) همان اثر باب بر زویه ص ۹۷.

(۷) ابوالمعالی، کلیله و دمنه، چاپ سینوی از انتشارات دانشگاه تهران. چاپ شرکت سهامی

آفسیت طبع سال ۱۳۵۱ ص ۱۰۲.

داستان: «زغن ماهیخوار باماهی» در سر زبان نامه (۱) و حکایه «بط که در سایه ماهماهی را از منقار رها کرد» (۲). در کلیمه و دمنه با این حکایه از نگاه مفهوم مشترک است. از تعداد منابع داستان در آثار مشرق زمین بررسی آید که اصل داستان شرقی است و با ذرایعیکه در مقاله گذشته مذکور افتاد بغرب منتقل گردیده است. اگرچه منابع غربی آن را به ایزوپ و فیدر منسوب کرده اند. (۳)

حکایه دوم:

مثل: دو جوانه گا و و غوک

منشأ این حکایه در کلیات (حکایه ۳ ص ۸۲) و مجموعه امثال لافونتن (ص ۵۶ - ۵۸) بنام فیدر منسوب گردیده است (کتاب دوم حکایه ۳).

در کلیمه و دمنه ابن مقفع (باب الاسد والثور ص ۱۲۶) و ترجمه ابوالمعالی نصر الله (باب شیر و گاو - حکایه ۳ ص ۵۷) جنگ میان دو «وعلی» یا «دونخجیر» بوقوع بیوست و ر و باه آزمند که خون ریخته آنها را میخورد است در اثر ضربت یکی از آنها جان داد. در انوار السهیلی (باب اول در اجتناب از اهل غرض) با عین عبارت کلیمه و دمنه ابوالمعالی هست. و در نگار دانش «ص ۳۶» نیز بعین عبارت هست. در وطن ما ضرب المثل ها می هست:

۱ - میان دو قوچ با ی میس می شکند.

۲ - میان دو اسپ خر لگد میخورد.

۳ - میان دو سنگ آرد است.

لافونتن ان مثل را برای نکوهش از روش بعضی از ارباب فرانسه می آرد.

از نگاه مفهوم مثل لافونتن با حکایه کلیمه و دمنه کاملاً مطابق است اما طرز افاده مطلب در حکایه و اشخاص در آن متفاوت است. چنانکه لافونتن «جوانه گاو» و «بقه» را ذکر میکند و در کلیمه و دمنه ابن مقفع «وعلین و ثعلب» آمده است و در متون دری به «دونخجیر» ترجمه گردیده است.

(۱) سر زبان بن رستم، سر زبان نامه، چاپ ۱۹۰۸، مطبعه بریل لیدن از بلاد هلاند، با اهتمام

و مقدمه محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۳۸.

(۲) کلیمه و دمنه ص ۱۰۲.

(۳) لافونتن، امثال، کتاب ۵ حکایه ۱۷ ص ۲۱۲، فیدر: سنگ حامل گوشت، ایزوپ سگی که گوشت

در دهن داشت، نسخه نیولت ص ۲۵۹.

وعل، در زبان عربی «آهوی رنگ» را گویند و نام دیگر آن «تیس الجبل» (۱) است که در لهجه یکی از محلات وطن ما «تکه کوهی» گویند.

این حکایه در پنجه تنترا (۲) بنام (داستان شگال و دو قوچ) آمده است. و سر قاض هندی در آخر آن حکایه چنین نتیجه میگیرد: «شگالی که خود رامیان شاخ قوچان اندازد بلار را بسوی خود کشیده است».

تهرمان حکایه خواه قچ یا گاو یا تکه (وعل)، هر چه باشد نتیجه و مطلب یکی است و منشاء شرقی دارد.

حکایه سوم:

مثل: دو کبوتر

این حکایه را لافونتن از ترجمه فرانسوی انوار السهیلی (۳) اقتباس کرده است. این حکایه در کلیمه و دمنه ابن مقفع و ابو المعالی نصرالله وجود ندارد. محقق اشعار و امثال لافونتن «را دوان» نیز گوید که لافونتن آن را از انوار السهیلی گرفته است. این حکایه در نگار دانش (۴) (منتخب عبار دانش ص ۱۷) هست ولی در حکایه لافونتن و انوار السهیلی تفاوت‌های آتی وجود دارد.

۱- در انوار السهیلی: خوبی سفر با ایراد آیات کریمه و ضرب الامثال عربی و دری تا کید گردیده است و راجع به دشواریهای سفر نیز بحث شده است.

۲- لافونتن در شعر خود روشن نکرده است که از جمله دو کبوتر: بازنده و نوازنده کدام یک راه سفر اختیار کرد. در حالیکه در انوار السهیلی «بازنده» سفر کرد.

۳- در باطن بازنده راجع به دوستی بوی و فایمی بمشام می رسد و نوازنده با ارائه دلایل در باره محاسن دوستان قدیم وی را توصیه می کند تا از یار دیرین خویش جدایی نگزیند که بشیمان خواهد شد.

۴- لافونتن میگوید: کبوتر مسافر (بازنده) بعد از رهایی از شر باران بچنگه کرگس افتاد. حال آنکه در انوار السهیلی «شاهین» آمده است. وقتیکه شاهین بسوی او قصد کرد از سوی دیگر

(۱) المنجد ص ۹۰۸، الرائد ص ۱۶۱۷.

(۲) دکتور ایند و شیکهر، پنجه تنترا، داستان سوم، رفاض و هول د زد، چاپ ۱۳۳۱ از انشورات دانشگاه تهران.

۳- واعظ کاشفی، انوار السهیلی، باب اول: اجتناب از اهل غرض ص ۳۶-۳۳.

۴- نگار دانش، چاپ مطبعه نول کشور، اکتوبر ۱۹۰۳ م طبع سوم ص ۱۷-۱۹.

عقابی بقصد او آمد و آن هردو باهم افتادند و کبوتر را از درگیری دو رقیب نجات حاصل آمد .
 لافونتن کلمه Vautour را می آورد و این مرغ گوشتخوار را در وطن ما «قجیر و کرگس» میگویند
 و کرگس صیاد نیست ولی شاهین صیاد تیزبال است. و آن را در زبان فرانسوی Faucon
 میگویند .

۵ - لافونتن موضوع «افتادن کبوتر را در چاه و بدان وسیله خلاص وی از دست کودك» را
 نیاورده است . شاید این نکته در نظر او دور از واقع جلوه کرده است .

۶ - واعظ کاشفی حکایه را با ایراد اشعار و مثل های نغز بهرین وسد لیل می سازد .
 چون این حکایه در پنجه تنتر، کلیمه و دسنه و نسخ دیگران نیست میکن ماخذ دیگر هندی
 داشته باشد . این مثل در کتاب نهم کلیات لافونتن (ص ۱۴۰) و امثال (ص ۳۳۸ - ۳۴۱) موجود است .

حکایه چهارم :

مثل : گرگ و شکاری

این حکایه در کتاب هشتم، قصه ۲۷ در مجموعه امثال و کلیات لافونتن آمده است و شارح
 امثال لافونتن «را دوان» ترجمه فرانسوی حکایه انوار السهیلی (۱) را نیز ذکر میکنند. و این قصه از انوار
 السهیلی گرفته شده . مگر با عبارات این مقفغ و ابو المعالی مشابیهت دارد . در انوار السهیلی
 تشبیهات و عبارات هر دای زیاد است (۲) اختلافات عبارات در آثار متذکره ازین قرار است :
 «فضیلت حلقه فمات . . .» (۳) و « . . . گوشهای کمان بجست در گردن گرگ افتاد و بر جای
 سر د شد » (۴) .

«... بيك ضرب دندان اوزه کمان گسسته شد ، گسیختن زه کمان همان بود و گوشهای کمان به دل
 او رسیدن همان و فی الحال جان دادن همان ..» (۵)

لافونتن میگوید : انما ب خوك گراز شکم شکاری را درید . در انوار السهیلی و عیار دانش مذکور
 است که : «زخم نیش خود را به سینه صیاد رسانید .» (۶) میان دیگر نسخ مختلفه کمتر تفاوت هست
 و از نگاه مفهوم همه یکسان است و لافونتن در برخهای مختلف داستان هر جا مناسب پنداشته عباراتی
 اند رزآمیز دران افزوده است و بصورت تلمیح عبارات مشهور یونان باستان و لاتین را ابراد کرده است .

۱ - امثال پیلهای ص ۲۶۳ - ۲۶۴ ، کلیات لافونتن ص ۱۳۸ - ۱۳۹ و امثال ص ۳۳۰ - ۳۳۳ .

۲ - انوار السهیلی چاپ ۱۳۴۱ مؤسسه اسیر کبیر ص ۲۴۵ - ۲۴۶ - (۳) کلیمه و دسنه

این مقفغ ، باب الحما مة المطوقه ص ۲۱۷ . (۴) ابوالمعالی ، چاپ سینوی ص ۱۷۲ .

۵ - انوار السهیلی ص ۲۴۵ . (۶) بها ر دانش ص ۸۹ - ۹۰ .

و قبل از آغاز مطلب نسیمی برای شعر خود بشکل نسیم یک قصیده آورده و در آن اندرز داده است و این روش او شبیه به حکیم ناصر خسرو بلخی است .

عبارت «آهویره» در عبارات لافونتن زاید می نماید که در عبارات عربی و دری نیست . این مثل در پنجه تنترا نیست، بکن از منبع دیگر هندی اخذ گردیده باشد یا در نسخه بی غیر از نسخه مطبوع دانشگاه تهران وجود داشته باشد . طرز استنتاج لافونتن با طرز نتیجه گیری مولفان و مترجمان عربی و دری کلیده و دمنه یکسان است و همگی نتیجه حرص و آرزو ذخیره کردن بیجا را شوم می انگارند.

حکایه پنجم :

مثل : شیر فروش و کاسه شیر

این حکایت را لافونتن از «بونه و انتوردی پیریه (۱)» اقتباس کرده است. و در مجموعه امثال و کلمات در کتاب هفتم موجود است. (۲)

«بونه و انتور» یکی از اسقف های ایتالوی بود (۱۲۲۱-۱۲۷۳ م) که در قرن سیزدهم سی زیست (۳). وی در امور مذهبی و فلسفه مطالعات داشت و یقیناً این حکایه را از منابع شرقی گرفته و شکل مذهبی داده است .

در کلیده و دمنه این مقفع در (باب الناسک و ابن عرس ص ۲۷۷) زیر عنوان «کوزه روغن و عسل آمده است : «جزة السمن والعسل» که در کلیده و دمنه ابوالمعالی (باب زاهد و راسو، حکایه اول ص ۲۶۳) زیر عنوان «پارسا سرد و کوزه شهد و روغن» آمده ولی با اندک تفاوت .

در این مقفع زاهد از بهای فروش روغن و عسل ده سر بزمی خرد که در هر پنج ماه یکبار بزاید و به زودی زیاد شوند و در ظرف دو سال تعداد شان به چهار صد بز برسد و به بهای آنها یکصد فرد گاو بخرد و بالاخره زمین و خانه و کنیز و غلام بخرد و زن زیبا بخواد و از آن پسری آرد و در وقت تادیب عصای خود را برد اردتا پسرا بزند که در عالم همین خیالات عصایش بر کوزه خورده کوزه می شکند و همه محتوای آن فرو میریزد .

مگر ابوالمعالی با خریدن پنج راس گوسپند و زن خواستن آن را کوتاه کرده است، ولی آنچه در

(۱) لافونتن، امثال ص ۲۰ .

۲- امثال ص ۲۳۷-۲۰ و کایات ص ۱۲۲ . (۳) وی در ایالت لاتیوم ایتالیا بدنیا آمده بود و

به رتبه جنرالی و اداره او امر سن فرانسوانایل گردید (۱۲۰۶ م) و در ۱۲۷۳ کار دینال شد و از طرف پاپ بحیث نایب او در شهر لیون گماشته شد. آثار مذهبی و فلسفی او زیاد است. او را بنام دکتور سیرافیک میخواندند. (ص ۸۳، قسمت اعلام لا روس ۱۹۷۱ م).

ان خلاف واقع است آنست که در هر پنج ماه بزه زایند. وان خیال را بمبالغه آمیز و چرب تر کرده است. لافونتن کاسه شیر را بر سر زن روستایی سیدهد. وناسک یعنی زاهد و عابد (الراپدو المنجد) در ابوالمعالی پارسا مرد شده است. چون متن ایتاوی (۱) این حکایه باستون قدیم شرقی یعنی کلپله و دسنه و پنجه تنترا که بسیار قدیم تر از ایتاوی است شباهت تام دارد بل که عین چیز است پس واضحاً از مشرق زمین نقل نموده اند. انوار السهیلی این حکایه را ز بر عنوان « زاهد خیا لباف » (باب ششم در آفت تعجیل و شتاب ص ۳۶۶-۳۶۷) آورده است، ولی در آنجا داستان را معقول تر ساخته است. در عیار دانش (ص ۱۲۳) نیز عین حکایه انوار سهیلی آمده است. در پنجه تنترا (فصل پنجم داستان اول) بنام « برهن خیا لباف » مذکور است. اما تفاوت درینجا آنست که اگر زن در تربیت فرزندان همال کند بر هن در عالم خیال می اندیشد که او را با چوب تادیب کند. همان است که چوب بر کوزه آرد تصادم کرده انرا پاشان می سازد.

ولی متن ایتاوی با متن کلپله و دسنه نزدیک است و یقیناً از آن گرفته شده است.

حکایه ششم:

مثل: روستایی فرمار

این حکایه در کلیات (۲) و امثال (۳) لافونتن در کتاب هفتم و حکایه سیزدهم آمده و در زمره امثال ایزوپ (۴) نیز آمده است و در حاشیه تحقیق امثال لافونتن آن را به فیدرو ایزوپ هردو نسبت داده اند. چون این داستان با عین سیاق و شیوه در سر زبان نامه (۵) آمده است. خصوصاً قسمت اول داستان بالکل شبیه است مگر قسمت آخر آن اندکی تفاوت دارد. سر زبان نامه در اوایل قرن چهارم هجری (دهم سیلادی) بزبان طبری تا ایف گردیده (۶) و در قرن ششم هجری بواسطه محمد بن غازی به دری برگردانیده شد و بار دیگر سعدالدین و راوینی آن را ترجمه کردند. (۷)

(۱) مقایسه کیماگران با زن ساده لوح شیرفرش: داستان ۱۴.

Les Contes ou les Nouvelles recreations XIV, et joyaux Devis, Nouvelles 14.

(۲) کلیات ص ۱۱۴ (۳) امثال ص ۲۰۸-۲۰۹ (۴) ایزوپ: مثل هشتم ص ۱۰۵-۱۰۶ چاپ ۱۹۶۳ پاریس.

(۵) سرزبان بن رستم، سرزبان نامه (باب دوم ص ۳۶). (۶) فرهنگ ادبیات فارسی دری ص ۳۵۸-۳۵۹.

(۷) سرزبان نامه طبع ۱۹۰۸ م مطبعه بریل لیدن از بلاد هلا ند با مقدمه علامه محمد خان بن

عبدالوهاب قزوینی ص ۵.

بنابران با وجود تفاوت‌هایی جزوی که در ایراد و سیاق عبارت هست می‌توان گفت که این مثل اصلاً شرقی است و از منابع دری به یونانی و از آن به فرانسوی انتقال یافته است زیرا علاوه بر مرزبان ناسه، این حکایه در انوار سهیلی تحت عنوان «شترسوار و مار و بیان اعتماد بر تملق دشمنان» (۱) نیز آمده است که از نگاه مفهوم «رد و حکایه با هم شبیه است».

حکایه هفتم:

دوطوطی، شاه، و پسرش

در کلیات (۲) و امثال (۳) لافونتن موجود است. طوریکه پروفیسور رادوان می‌گوید این حکا به را لافونتن از منابع لاتین ترجمه کلیده و دمنه اخذ کرده بشعر در آورده است (۴) پ. هوسین آن را از کلیده و دمنه این مقفع ترجمه نموده است. این حکایه در «باب الملک و الطایر فنزه» (این مقفع ص ۲۸۹) آمده است. نام ملک هند در نسخه عربی «برویدون» و در نسخه ابوالمعالی «ابن مدین» و در انوار سهیلی نیز همچنان است (۵). نام مرغ در نسخ عربی و دری «فنزه» و در بعضی از نسخ کلیده دمنه و انوار سهیلی «قبره» آمده است. در عیار دانش در زیر عنوان: «حکایت شاه و چکاوک» (ص ۱۲۹) «فنزه» آمده است. این حکایه در «پنجه تنترا» نیست. در ترجمه سربانی کلیده و دمنه نام شاه Brnzir یا برشیر و نام مرغ راپینزوه یا پینزیه» نبشته اند. (۶) که اصل آن در سنسکریت «پوجانی» است یعنی «پاک‌زاد» (۷) این داستان که از طریق ترجمه از عربی به یونانی و لاتین به فرانسوی انتقال یافته است، بایبی جداگانه و طویل است. مگر بسیاری از نکات آن در فرانسوی محذوف است و آن هم به لحاظ رعایت قافیه و ایجاز در شعر بوده است. (۸)

اگرچه لافونتن آن مرغ را به «طوطی» و در بعضی نسخ کلیده و دمنه «قبره» «چکاوک» ترجمه شده است مگر «فنزه» اسمی است خاص و بر کدام پرندة معین اطلاق نمی‌شود.

این داستان «رعایت رشته باریک دوستی، عدم اعتماد بر متمکار و بازی تقدیر» را سیرر ساند که

(۱) حسین واعظ، انوار سهیلی چاپ امیر کبیر (۲) کلیات کتاب دهم حکایه ۱۱ ص ۱۵۳-۱۵۴

(۳) امثال ص ۳۰۲-۳۰۵. (۴) هوسین، نمونه حکمت هندیان باستان ص ۶۰۸-۶۱۱

به حواله امثال ص ۳۰۵. (۵) ابوالمعالی، کلیده و دمنه، چاپ سینوی ص ۲۸۳- انوار سهیلی ص ۳۹۹

- ۳۲۲ (۶) جواد مشکور، ضمیمه پنجه تنترا چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۱.

(۷) محمدجعفر محجوب، در باره کلیده و دمنه، چاپ ۱۳۳۹ ص ۲۳ و دیگر صفحات.

(۸) رک: شاه علی اکبر، تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتن ص ۷۳-۷۴.

هر کدام بحث مفصل می‌خواهد که از سه منبع مهم اخلاق، سیاست و فلسفه آب می‌خورد و درین
سخت‌نرمی گنجد.

حکایه هشتم:

گر به، راسو و خرگوش کوچک

در کلیات لافونتن این حکایه بنام بید های (۱) و در دیوان امثال او به نام پیلپای فیلسوف هندی
و اقتباس از انوار سهیلی (۲) ثبت گردیده است. در کلینه و دمنه این «مقلع زیر عنوان: «مثل الصفر و الارنب»
(۳) آمده. در کلینه و دمنه ابوالمعالی داستان میان کبک انجیر و خرگوش سیر می‌نماید. و در انوار
سهیلی قصه میان «کبک و تیهو» گزارش می‌یابد (۴) در پنجه تنتر زیر عنوان: «داستان گر به
و کبک انجیر و خرگوش» (۵) آمده است پس معلوم است که بنا علی رادوان در تحقیق خویش به خطا رفته است
این حکایت را لافونتن از ترجمه انوار سهیلی نگرفته بلکه از ترجمه کلینه و دمنه یا پنجه تنتره اقتباس
کرده است. مگر در طرز ایراد قصه میان شعر لافونتن و متن قصه در کلینه و دمنه و پنجه تنتره تفاوت‌هایی هست.
۱- در متن سنسکریت و عربی و دری مالک لانه «کبک انجیر یا راسو» است ولی لافونتن خرگوش را
مالک گفته است.

۲- لافونتن نام عشر را تلمیحا ذکر می‌کند و سرادش از آن ازدیاد قوت و زیادت قدرت است
زیرا Oetroi معنای واگذاری افتخار یا امتیاز را دارد. یا حقوقی بوده است که حین دخول در یک
شهر بر مال وضع می‌گردید.

۳- عبارات لافونتن بعضابه پنجه تنتره شباهت دارد. اما از سیاق عموسی داستان برمی‌آید
که از کلینه و دمنه گرفته شده است. همچنانکه در شعر لافونتن و متن عربی و دری کلینه و دمنه
و پنجه تنتره ذکر گردیده است، واقعه میان «راسو یا کبک انجیر و خرگوش» روی داده است و با لاخر
برای قضاوت نزد گربه زاهد شتافته اند. ولی حسین واعظ چون «کبک انجیر» را نامانوس احساس کرده آن را به
«کبک» تبدیل کرده و برای معقول ساختن امر عوض خرگوش «تیهو» را جای داده است.

(۱) کلیات: ص ۱۲۵ ح ۵ (۲) امثال ص ۲۶۳-۲۶۶.

(۳) این مقلع، کلینه و دمنه (باب البوم والغریبان ص ۲۴۱-۲۴۲) ابوالمعالی: کلینه و دمنه چاپ سینوی از نشرات
دانشگاه تهران ص ۲۰۶-۲۰۷ انوار سهیلی ص ۲۸۷- (۵) پنجه تنتره فصل سوم: بوسان و زاغان، داستان چهارم

حکایه نهم:

پرنده یی که با تیر زخمی شد

این داستان که اصلاً بنام «عقاب مغرور» مشهور است در کلیات (۱) و امثال (۲) لافونتن موجود است. شعر لافونتن و شعر ناصر خسرو بلخی به عین عبارت سبب باشند (۳). مگر در تعلیقات دیوان ناصر خسرو (ص ۶۸۹) این شعر را اصلاً به Eschyle شاعر سرثیمه سرای یونان نسبت داده اند. ایزشیل (۵۲۵ - ۴۷۵ ق م) شاعر و نمایشنامه نویس یونان باستان بوده است که در رثا دست قوی داشت. (۴) اندره شارل پروتیه (۵) در کتابی بنام «اریستوفان» در نیاتر سوم به «پرندهگان» که آن را از یونانی ترجمه نموده و در پاریس بطبع رسانده است، این حکایه را به ایزشیل نسبت داده است.

آقای مجتبی سینوی در تعلیقات مذکور گوید: (۶) «در دیوان مویده الدین طغرای چاپ قسطنطنیه ص ۷۱ قطعه بی دارد که بیتی از آن چنین است:

فقال: والسهم تحدوه قواده
من ذا الوم وحتفی جاء من قبلی (۷)

مویده الدین طغرای در ۵۱۳ هـ (۱۱۲۱ م) با اتهام الحاد مقتول گردید. (۸) ولی ناصر خسرو بین سال ۵۱۶ هـ تا ۵۸۱ هـ (۱۰۸۸ م) وفات نموده (۹) و گویا موت او ۳۳ سال قبل از مویده الدین بوده است و ظن را بی شاید این قطعه را از ناصر خسرو گرفته و بر بی در آورده باشد.

اما محققان اروپایی در انساب این قطعه به ایزوپ (۱۰) و ایزشیل اختلاف دارند چنانکه «رادوان» آن را به نفل از (نویات ص ۱۹۶) منسوب به ایزوپ میدانند و پروتیه به ایزشیل (۱۱) نسبت میدهد.

مگر ملاحظات بنده چنین است:

۱- لافونتن، کلیات، کتاب دوم حکایه ششم ص ۸۳ (۲) امثال: ص ۵۹

(۳) ناصر خسرو، دیوان چاپ ۱۳۰۳-۱۳۰۷ هـ-ص ۲۹۹ (۴): لاروس، اعلام ص ۲۰۴

(۵) Andre ch. Brotier. ناشر کتاب برادران گرنیه.

(۶) دیوان ناصر خسرو، تعلیقات صفحه ۶۸۹.

(۷) رک: تعلیقات دیوان ناصر خسرو ص ۶۸۹ و بعد آن. تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتن ص ۸۲.

(۸) المنجد، اعلام ص ۳۳۶ و فرهنگ ادبیات فارسی دري ص ۳۲۷.

(۹) المنجد ص ۷۰، یمگان بدخشان تألیف استاد خلیل الله خلیلی چاپ ۱۳۳۸، مطبعه دوستی کابل

ص ۱۹-۲۰، زهراخانلری: فرهنگ ادبیات فارسی دري، ناشر بنیاد فرهنگ ۱۳۳۸، ص ۹۷ (۱۰). امثال

لافونتن ص ۵۹- (۱۱) تعلیقات دیوان ناصر خسرو ص ۶۸۹.

- ۱- ضرب المثل: «آخر ز که نالیم که از ماست که بر ماست» در عصر ملاحسین و اعظ کاشفی یعنی قرن نهم هجری در عرات سایر بوده است که در اثر او بعین عبارت آمده است. (۱)
- ۲- در کشور ما ضرب المثلی عام و سایر است که گویند: «درخت گفت: اگر دسته از خودم نباشد تیشه سر ابریده نمیتواند.» که این ضرب المثل عین مفهوم را دارد.
- پس میتوان گفت که شعرنا صرخسرو بلخی بروی ضرب المثل و طرز تفکر هموطنان او و نکوهش از «تکبر» سرود شده و از طرف دیگر در عقیده اسلامی تکبر خیلی مذموم است: «وعبا دالرحمن الذین یمشون علی الارض هونا... آیه مبارکه» و اگر حکیم ناصر خسرو و الهام گرفته باشد هم از همان آیه قرآن کریم بوده است که آن را آوردن مثلی تمثیل کرده است.

حکایه دهم:

مثل: گرگ و بیره

- این مثل را لافونتن بدین جمله آغاز میکند: «هر که تو انا تردلیلش قوی تر» گویا لافونتن دلیل حقانیت را نیروی بیشتر تعبیر میکند و برای اثبات قول خود مثل (گرگ و بیره) را می آورد.
- مثل گرگ و بیره در کلیات (۲) و امثال لافونتن (۳) آمده است و محقق امثال او این مثل را به فیدرو و ایزوپ نسبت داده است (۴)
- این حکایه در جمله امثال ایزوپ هست (۵)
- در کتاب انوار السهیلی زیر عنوان «حکایه باز شکاری و کبک دری» (۶) همین مثل با عین مفهوم وجود دارد با تفاوتها و تهاپی آتی:
- ۱- قهرمان داستان دو تا پرنده است.
- ۲- میان هر دو در مرحله نخستین اندکی دوستی قایم می شود.
- ۳- باز مجرد احساس گرسنگی و نه یافتن طعمه پیمان دوستی را فراموش میکنند. نکات مشابه در هر دو مثل قرار زیر است:

۱- انوار سهیلی، چاپ امیر کبیر ۱۳۳۱ ص ۹۷. (۲) کلیات کتاب اول، ص ۷۸

۳- امثال ص ۲۹ مثل دهم.

۴- فیدر: ۱، نیولت ص ۳۸۹، ایزوپ: گرگ و بیره نیولت ص ۲۷۴.

۵- ایزوپ مثل ۲ ص ۳ چاپ ۱۹۶۳ پاریس.

۶- انوار سهیلی صفحات ۲۲۹-۲۳۲.

- ۱- تقابل قوی و ضعیف و طرز استدلالات.
- ۲- جبار جز به سرام خود به هیچ چیزی دیگر پابند نیست.
- ۳- بهانه جویی و افتراء و دروغ بستن قوی بر ضعیف و ناتوان را بهر حال ملزم و گاه عکار نشان دادن. این حکایه در کتاب شمس و قهقهه نیز آمده است. (۱) ولی در اینجا قهرمانان مثل شاهین و کبوتراند و در کتاب عیاردانش زیر عنوان (کبک و باز) آمده است (۲) پس میتوان گفت که این مثل از منابع شرقی سرچشمه دارد و تنها در منابع غربی قهرمان را تغییر داده اند. و در همه آن منابع مفهوم یکی است و تنها عبارت پردازی و اسلوب نگارش آن تغییر کرده است.

مثل یازدهم:

موشی که بشکل دختر در آمد

این حکایت در کلیات (۳) و امثال (۴) لافونتن با شرح و بسط و استدلالات درج است و سخن را به درازا کشا زده است. استدلالات برهمن را با طرز تفکر فیثاغورس حکیم یونانی مقایسه و مقابله نموده.

بناغلی «رادوان» ساخدا این مثل لافونتن را انوار السهیلی: «ترجمه فرانسوی ص ۳۴۵-۳۴۷» میداند. این حکایت در کلیله و دمنه ابن مقفع (۵) و کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله و انوار سهیلی و عیاردانش آمده است. (۶)

این مثل در پنجه تتره نیز موجود است (فصل سوم: بومان و زاغان، داستان نهم، داستان موش). در شعر لافونتن با آثار دیگر تفاوتهای آتی وجود دارد:

۱- برخورد این محمودترکمان فراهی متخلص به ممتاز، شمس و قهقهه: تاریخ تألیف قرن دهم هجری از انتشارات امیرکبیر، خردادماه ۱۳۳۶، باب چهارم: در بیان ادب صحبت ص ۵۰-۵۱. (۲) نگار دانش ص ۸۴

۳- کلیات، کتاب نهم، حکایه ۷ ص ۱۴۲. (۴) امثال ص ۳۴۹-۳۵۲

(۵) ابن مقفع، کلیله و دمنه، باب البوم والغربان، ص ۲۵۵-۲۵۶. (۶) ابوالمعالی، کلیله و دمنه،

باب بوف و زاغ، حکایه ۶ ص ۲۲۳-۲۲۶.

انوار السهیلی، باب چهارم در ملاحظه مکرو حیله دشمنان ص ۳۱۹-۳۲۲.

عیاردانش: (نگار دانش) ص ۱۱۰-۱۱۱

- ۱- در آثار عربی و در «جادوگر» به «در ویش مستجاب الدعوات» تبدیل شده است؛ این از جهتی بوده است که لفظ «جادوگر» با طرز تفکر اسلامی وفق ندارد.
- ۲- لافونتن «جادوگر» و پنجه تنترا «زاهد» یا «مرقاظ» میگوید.
- ۳- در آثار عربی و در اصل فکر و عقیده برهمنی که «تناسخ و حلول» است. هرگز اشا رتی نه رفته است و تنها به ایراد اصل داستان اکتفا شده است.
- ۴- لافونتن با فکر تناسخ و حلول هندی و مقایسه آن با افکار فیثاغورس اشاره نموده و در آن مناقشه می نماید. (۱)

- ۵- روح، مطلب درین حکایه عدم تجاوز بر ذبیحیة است و تناسخ و حلول نظریه عقیده برهمن.
- ۶- لافونتن برای دلچسپ ساختن شعر خود بصورت تلمیح از قهرمانان جنگ «تروا» و یونان بحث می کند.
- ۷- در پنجه تنترا ضمناً درین داستان همگون و همجنس بودن را در ازدواج شرط می داند مگر لافونتن در اینجا جذب به عشق را از همه چیز والاتر می انگارد.
- حکایه های «صیاد، پادشاه و شاه» و «گرچه نیکه بشکل زن درآمد» در امثال لافونتن به پیروی از همین قصه پرداخته شده و همه روح تناسخ و حلول دارند. و در پنجه تنترا او کلیمه و دمنه علاوه برین قصه، داستان «زنیکه بامار ازدواج کرد» (۲) عین مفهوم را در بردارد.

مثل دو از دهم:

حکایه شوهر، زن، و دزد

- این حکایه تنها در کلیات لافونتن (۳) ذکر است و در مجموعه امثال او موجود نیست و در حاشیه ۱۴۸ ص ۱۴۵ ساخذرا آن «بید پای» نوشته است. (۳)
- این قصه در کلیمه و دمنه عربی زیر عنوان «مثل التاجر والسارق» (۴) مذکور است و در کلیمه و دمنه ابو المعالی بنام «بازرگان دشمن روی و زن او» (۵) و در انوار السهلی «زن بازرگان» آمده و در زنگار دانش نیست و در پنجه تنترا عنوانش «دختر جوان و شوهر پیر و دزد» (۶) است.

(۱) کلیات ص ۱۴۲ و امثال ص ۳۵.

(۲) دکتر ذاکر حسین، منتخب پنجه تنترا، چاپ سال ۱۹۶۵ دهلې.

(۳) لافونتن کلیات کتاب ۹ حکایه، ص ۱۵، چاپ Seuil.

(۴) ابن مقفع، کلیمه و دمنه، باب البوم و الغریبان، مثل التاجر و السارق ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

(۵) ابو المعالی، کلیمه و دمنه، باب بوف و زاغ ص ۲۱۴ چاپ مینوی.

(۶) انوار السهلی، باب چهارم در ملاحظه مکر و حیله دشمنان ص ۳۰۱ - ۳۰۲.

لافونتن ازین حکایت برای طنز گفتن به اعیان هسپانیه کار میگیرد. این حکایه را از انوار السهیلی اقتباس کرده بشعر در آورده است.

مثل سیزدهم:

سنگپشت و دو هر غابی

کلیات لافونتن و مجموعه امثال او (۱) هر دو این حکایت را دارند. این حکایه در پنجه تنتره بنام «داستان دو قو و سنگپشت» (۲) و در کلیله و دمنه عربی بنام: «مثل السلحفاة والبطین» (۳) و در ابو المعالی در باب شیر و گاو (۴) و در انوار السهیلی در باب «اجتناب از اهل غرض» (ص ۱۴۱-۱۴۳) و در عیار دانش (ص ۶۱-۶۲) بعین عنوان انوار السهیلی مذکور است. قرار گرفته به محققان فرانسوی (۵) ماخذ لافونتن ترجمه انوار السهیلی است. در پنجه تنتره بعض عبارات زاید هست که در کلیله و دمنه و شعر لافونتن نیست.

۱- نام سنگپشت «صدف گردن» است:

۲- ناسهای قوها: «پیشان» و «ترش رو» است.

۳- دوام خشک سالی دوازده سال است

۴- در پنجه تنترا چنین نتیجه میگیرد: «وتنها دور اندیش و تیز هوش کامیاب می شوند» در نسخ.

عربی و در نتیجه چنین است:

ان من لم يسمع قول الناصح يصيب به ما اصاب السلحفاة (۶)

نيك خواهان دهند پند وليك نيك بختان بوند پند پند پند پند (۷)

هر که سو عظه دوستان به سمع قبول اصغاً نکند در هلاک خود سعی نموده باشد (۸)

۱- کلیات، کتاب دهم، داستان دهم ص ۱۵۰ امثال ص ۳۸۵-۳۸۷.

۲- فصل اول، نفاق دوستان داستان دهم (۳) ابن مقفع ص ۱۶۱-۲۶۲- (۴) ص ۱۱۰-۱۱۳

۵- کلیات ص ۱۵۰ ح ۱۶۷. امثال ص ۳۸۷ به حواله صفحات ۱۵۳-۱۵۵ ترجمه.

۶- ابن مقفع ص ۱۶۱. (۷) ابوالمعالی ص ۱۱۲. انوار السهیلی ص ۱۴۳

مثل چوار دهم :

ماهیان و ماهیخوار

قصه در کلیات (۱) و امثال (۲) لافوتن از انوار السہیلی (ترجمہ ص ۱۱۱-۱۱۳) ماخوذ است .
 این قصہ در کلیلہ و دمنہ عربی بنام : « مثل العلجوم والسرطان » (۳) و در کلیلہ و دمنہ ابوالمعالی
 زیر عنوان « ماهیخوار و خرچنگک یا پنجپایک » (۴) و در انوار السہیلی تحت عنوان : « ماهیخوار »
 (۵) و در نگار دانش بعین عنوان و عبارت و در پنچہ تنترا زیر عنوان « ماهیخوار و خرچنگک » (۶) آمده است .
 جاسی (۷) نیز در ہفت او رنگک این داستان را سی آورد (۷)

بعمان یکی مرغ فر توت بود	کہ از ماهیش قوت و قوت بود
بجز ساحل بحر منزل نداشت	بجز ماهی از صید حاصل نداشت
چنان شد بروضعف پیری درست	کہ اسپاب صیاد یش گشت مست

.... الخ

از نگاہ نیرنگی کہ ماہیخوار پیر بکار برده است باداستان « شیر و گرگ و روباه » شباهت دارد
 (۸) و نتیجہ آن زبان کردن است . چنانکہ روباه گفت :
 « هر کس برای دیگران بداند یشد ، در راه خود دام گسترده است . » یعنی هر کہ چاہد در
 راه مردمان کند عاقبت خود در آن افتد .

مثل پانز دهم :

زاغ، غزال، سنگپشت و موش

در حاشیہ امثال لافوتن مذکور است کہ این حکایہ در سال ۱۶۸۵ م در جملہ اوراق لافوتن

۱- کلیات، کتاب دہم حکایہ ص ۳ . ۱۵-۱۰۱ بحوالہ بید پای ، ح ۱۶۹ .

۲- امثال ص ۳۸۷-۳۸۹- (۳) باب الاسد والثور ص ۱۳۳-۱۳۵ .

۳- باب شیر و گاو، حکایہ ص ۸۲-۸۵- (۵) انوار السہیلی باب اول ص ۱۰۳-۱۰۶ .

نگار دانش ص ۳۲-۳۳ (۶) فصل اول داستان پنجم . (۷) اورنگ ہفتم ، خرد نامہ اسکندری
 ص ۹۵۰-۹۵۱

۸- امثال، کتاب ہشتم، حکایہ ص ۲۷۷-۲۷۹ .

ودوست او Maucroix بدست آمد (۱) و در منبع امثال تذکر داده شده است که ابن مثل از کتاب سیر ملوک (انوار السهیلی) از داستان (زاغ، موش و کبوتر و سنگپشت و غزال) (ص ۲۳۶-۲۳۳) گرفته شده است (۲).

ابن مثل در کلیات لافونتن نیز هست (۳). در پنجه تنتره بنام «آیین دوستی» (۴) آمده است و در کلیله و دمنه ابن مقفع (۵) و ابوالمعالی (۶) و انوار السهیلی و نگار د انش (۷) به تفصیل زیاد آمده و از جمله داستانهای طویل کلیله و دمنه میباشد. جریان واقعه در همه آثار مذکور مشابه است.

مگر در نامها اختلاف هست :

۱- در پنجه تنتره داستان از «شهر سرور زمان» در ناحیه جنوبی هند آغاز می یابد.

۲- در کلیله و دمنه عربی محل آغاز قصه «سکاوند چین» هند مدینه داهر می باشد.

۳- در ابوالمعالی حکایه در کشمیر بوقوع پیوسته است.

۴- در پنجه تنتره نام موش «زرین تن» است و در نسخه مختلف کلیله و دمنه نامش را «زیرک» نوشته اند.

۵- در پنجه تنتره اعانت گرفتاری کبوتران را «قضاء» به قلم داده است.

۶- در نسخه عربی و دری نیز انواع خیر و شر را به «تقدیر» منوط دانسته اند.

مگر این قسمت در شعر لافونتن نیامده است و آخرین جمله آن اینست. «در آخر کدام کس را سکافات باید داد، اگر بگفت سن باور شود برای دل باید داد.»

نتیجه گیری در همه آثار در بی و عربی یکسان است، اتفاق و اخلاص و یکدلی را سبب نجات دانسته اند.

۱- امثال، ص ۳۸۷-۳۹۳ «(۲) همان اثر.

۳- کلیات ص ۱۶۹-۱۷۰.

۴- فصل دوم، آیین دوستی - ۵- باب الحمامة المطوقه ص ۲۰۷-۲۳۱.

۶- باب دوستی کبوتر، زاغ و موش و باخه و آهواص ۱۵۸ تا ۱۹۰.

۷- انوار السهیلی در فوایدیک دلی دوستان ص ۲۲۱-۲۶۵ و نگار د انش ایضا صفحه ۸۱-۹۳.

حکایه شانزدهم:

مثل دودوست

این داستان را لافونتن از ترجمه انوار السهیلی «ص ۲۷۳-۲۷۴» اقتباس کرده است (۱). در دیوان امثال و کلیاتش موجود است (۲). قصه مذکور در باب سوم (در فواید موافقت دوستان) (۳) تنها در انوار السهیلی آمده و در کنیله و دمنه و نگار دانش موجود نیست و در پنجه تنتره هم نیست. ظاهر مطلب درین حکایه دوستی دو کجوتر است و دران باصل و حقیقت موضوع اشاره می نماید و نشان میدهد که انسان بایست اندرز دوست بکند و مهربان را بشنود و اگر نشنود به بدی ها وسیله روزی ها دچار گرفتار میگردد.

هر که نشنید پند اهل وفا
آخرش کار میرسد به سزا

حکایه هفدهم:

مثل: خرد و پوست شیر

درین حکایه اصل موضوع این است که: خری از کار خسته شد و صاحبش که گازی بو دهر او پوست ببر را پوشانید و در مرغزارش رها کرد تا روزی چند بیمار آمد و فربه و بکار آماده شود. مگر وحوش و انسانان از دین او می رسیدند. بالاخر وقتیکه آواز برآورد همه دانستند (۴). این مثل در پنجه تنتره (فصل سوم، بومان و زاغان) آمده است. ایزوپ هم این حکایه را ایراد نموده مگر اختلافاتی در هر دو اثر هست:

- ۱- در پنجه تنتره خر را مالک او که گازر بوده است جهت فربه شدن رها کرده بود. وقتیکه خر فربه شد و در اثر بطر مستی به عر زدن پرداخت و رعب آواز دلها برخاست بالاخر شکارچی او را کشت.
- ۲- در نسخه انگلیسی چند داستان پنجه تنتره که در سال ۱۹۵۶ با مقدمه دکتور ذاکر حسین در دهلی طبع گردیده بنام «خر آواز خوان» *The Musical Donkey* آمده است.
- ۳- در زمره یکصد و هفده مثل ایزوپ نیز آمده است مگر درین اثر مضمون حکایه طوری است که

۱- لافونتن، امثال، کتاب هشتم، حکایه ۱، ص ۲۹۳-۲۹۵ (۲) کلیات ص ۱۳۱.

۳- انوار السهیلی ص ۲۵۸.

۴- دکتور ایندو شیکهر، پنجه تنتره، فصل سوم.

خر تصافاً پوست شیر رایافت وبر پشت خود انداخت و مردم را به هراس افکند قار وزی صاحبش سراغ او را گرفت و دستگیرش نمود و بکار معمول محکومش کرد (۱)
 طوری که دیده می شود طرز ایراد حکایه و اسلوب پنجه تتره از یکسو منطقی تر به نظر میرسد و از سوی دیگر قدامت آن ثابت است .

و نیز محقق امثال لافونتن آن را بحواله منابع مختلف به ایزوپ، او یانوس، هودان منسوب کرده است (۲) .

و ازین اختلافات محقق میشود که منبع آن همان پنجه تتره میباشد . این داستان در کلیات (کتاب پنجم، حکایه ۲۱ ص ۱۱۰) لافونتن و امثال او (۱۸۹-۱۹۰) آمده است .

حکایه هژدهم:

مثل: سوداگرزاده، شریفزاده، شبان و شاهزاده

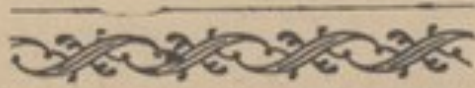
اینجا داستان چهارتن مسافری است که با هم همراه میشوند که سوداگرزاده هرچیز را وابسته به سوداگری میداند و شریفزاده به حسن و جمال و شبان به کار و زحمت و شهزاده به طالع و بخت نیکو و هر کدام متاع خود را در معرض آزمایش میگذارد .

لافونتن حکایت را به تمام نیاورده و جریان امور را تا همانجا می آورد که شبان از ثمره کار خود برای همراهان نان تهیه می کند و از سه تن دیگر راقصد آ حذف کرده است. و آن را یقیناً از حقیقت دور میدانسته است . (دنباله دارد)

۱- ایزوپ، یکصد و هفده مثل، مثل ۸۷ ص ۱۸۳-۱۸۵ چاپ ۱۹۶۳ پاریس .

۲- امثال لافونتن ص ۱۸۹-۱۹۰ بحواله منابع ذیل: ایزوپ، خرو روباه (نیولت ص ۱۸۰) او یانوس:

روستایی و خر (مثل ۵). هودان: داستان یک خر که پوست یک شیر را پوشیده بود (ج ۱، ص ۹۵ و ج ۲ ص ۵۳) .



پوهانده محمد امین

بحثی در زمینه نمونه گیری احصائیوی و اهمیت آن در تحقیقات علمی

در حلقه های مختلفه علمی و غیر علمی از نمونه و نمونه گیری بحث می شود، مثلاً انسان می شنود که: «سخت نمونه خروار است» و یا «انگشت نمک خروار نمک» امکان دارد در حصه صحت مقوله دوم کسی اعتراض نداشته باشد ولی مقوله اولی نمی تواند همیشه صحیح باشد. در اینجا دیده می شود که هر قدر اشیای مورد نظر جهت نمونه گیری همجنس و مشابه باشند به همان اندازه با داشتن نمونه خیلی کوچک میتوان در حصه تمام آن اشیای تصمیماتی اتخاذ کرد. ولی اگر اشیاء یا جامعه مورد نظر غیر مشابه باشند در آن صورت باید تعداد نمونه هم زیاد انتخاب شود تا از نتایج آن اطمینان حاصل شده بتواند.

از مقوله ها و ضرب الامثال بالا بر می آید که نمونه گیری و استفاده از آن از سالیان د رازی به این طرف در کشور ما معمول و مروج بوده است. ولی نمونه گیری و استفاده از آن در تحقیقات علمی موضوعی است جدید که توضیحات و تشریحات مفصل را ایجاب می نماید. درین جامعه عمل می آید تا معلومات موثق و مفصلی در زمین زمین ارائه شود. امید است که روشنی بیشتری در زوایای تاریک این مشکل انداخته شود و ذواتیرا که با نمونه گیری سروکار دارند کمک نماید.

بهترین استفاده بی که امروز از احصائیه گرفته می شود همانا نتیجه گیری و استنباط از گروه های بزرگتر به اساس نمونه های کوچکتر می باشد که البته صحت و مقم این امر مر بوط و منوط به کفایت و درایت است که بتران نظریات احصائیوی را درینباره بدرستی تطبیق نمود.

نمونه - طوریکه از نامش پیدا است - عبارت از جزء کوچکی از کل است که بتوا ننداز آن بخوبی نمایندگی کند (۱ و ۳) پس شرط لازم و کافی برای اینکه نمونه گیری صایب و قابل اطمینان باشد اینست که اول باید هر نمونه از نفوس اصلی نمایندگی کرده بتواند، دوم باید اندازه یا تعداد آن بحد کافی تعیین شده باشد، در غیر آن نمونه و نمونه گیری صایب و قابل اعتماد و اطمینان نخواهد بود.

در نمونه گیری، به دو نوع نمونه مواجه شده می توانیم. نمونه نوع اول آن است که بقضاوت افراد ارتباط دارد و در تعیین یا تحلیل و ارزیابی نتایج آن کدام اقدامی بعمل نمی آید، بلکه قضاوت اشخاص عامل عمده در تعیین و ارزیابی نمونه، محسوب می شود و ما این نوع نمونه را بنام نمونه ذهنی یاد می کنیم مثلاً به اساس فعالیت و ساوک دوپاسه نفر قضاوت می شود که فارغان فلان پوهنچی از فارغان پوهنچی دیگر که مشابه آن است لایق تر و موفق ترند. نمونه نوع دوم که عموماً در تحقیقات علمی بکار می رود بنام نمونه گیری احصائیوی یاد می شود. این نوع نمونه گیری از چندین نگاه از نمونه گیری ذهنی (قضاوتی) فرق دارد. اول اینکه در نمونه گیری احصائیوی نمونه به اسلوب خاص تعیین می شود. دوم صحت نتایج نمونه اندازه گیری شده و هر نوع خطر احتمالی آن قبل از تصمیم نهایی پیش بینی می شود. دبالاخر طرق و اصول لازمه را بدسترس مامانگذارند تا از خطا و خطر احتمالی در حصد نمونه و نتایج آن جلوگیری بعمل آید. گرچه نمونه گیری احصائیوی خیلی جدید است ولی نتایجی که از آن بدست می آید خیلی قابل اعتماد و اطمینان می باشد. در حقیقت نمونه گیری احصائیوی بشکل اصولی و منظم آن بعد از ۱۹۲۰ آنهم در موضوعات زراعتی بکار برفته است (۴). ولی امروز نمونه گیری احصائیوی بعدی در مناحات مختلفه از قبیل تعلیم و تربیه، علوم اجتماعی و علوم طبیعی کسب اهمیت نموده است که حتی بمشکل می توان تحقیقی را بدون داشتن نمونه صایب و موفق درین ساحات انجام داد. فلهمذا گفته می توانیم که نمونه گیری جزو سهم تحقیقات علمی محسوب می گردد. در هر ساحه بی که باشد. در حقیقت هر تجربه بی که در ساحات علمی صورت می گیرد نمونه بی از مشاهدات است که صورت گرفته می تواند تعداد همچو مشاهدات که من حیث اساس تصمیمات در ساحه علوم قبول شده است مربوط به تعداد تجاربی است که در آن کنترل متحولین * * امکان پذیر باشد و این امر در ساحه علوم طبیعی مشکل نیست ولی در علوم اجتماعی کنترل متحولین تا اندازه بی مشکل است. با وجود آنهم تمام تجاربی که در ساحه علوم اجتماعی صورت گرفته می تواند بحیث نمونه های قبول شده از جوامع مربوط نمایندگی می تواند بکنند.

برای اینکه نمونه بی از نفوس * اصلی بخوبی نمایندگی کرده بتواند باید پیش از همه نفوس

* اصطلاح نفوس احصائیوی حتماً مترادف نفوس بشری نیست زیرا نفوس احصائیوی شامل صفات خواص و کیفیت اشیا، حیوانات و انسانها نیز می باشد. همچنین نفوس احصائیوی مشتمل بر واردات و صادرات، تولیدات فابریکه ها و نظریات اشخاص نیز بوده می تواند.

* * مراد از متحولین کلمه Variables است که در حالات مختلف براندازه ایقان وعدم

ایقان تحقیق تأثیر می اندازد.

اصلی تعریف و تعیین شود و تماس به آن قابل امکان باشد و هم مسائلی که جهت تعیین نمونه از نفوس اصلی بکار میرود باید کافی ساده و قابل استفاده باشد تا از تمایلات شخصی ازین ناحیه جلوگیری بعمل آید. پس انتخاب نمونه باید طوری صورت گیرد که هر یک از افراد نفوس مربوط فرصت مساوی جهت انتخاب شدن را داشته باشد، در غیر آن نمونه حاصله قابل اطمینان نبوده و از نفوس اصلی نمایندگی کرده نمی تواند. پس برای اینکه نمونه حاصله از نفوس اصلی نمایندگی کرده بتواند با ید بصورت تصادفی یا اتفاقی انتخاب گردد، اکثر اوقات نمونه حاصله دارای خلاهایی است که نتایج آن قابل اطمینان نیست.

مثالهای کلاسیکی (باستانی) این خلاها را میتوان در پیشگویی نتایج انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ ارائه نمود. در سال ۱۹۳۶ مجله *Literary Digest* به اساس جوابات تقریباً دو میلیون نفر پیش بینی نمود که فرانکلن روزولت کاندید حزب دیموکرات از رقیبش آلفرید لیندن (Alfred London) که کاندید حزب جمهوریخواه بود در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا عقب خواهد افتاد. ولی عکس آن اتفاق افتاد و روزولت بر رقیبش فیروز گشت ولی در همان وقت مجله *Fortune* به اساس اظهار رأی ۲۵۰۰ نفر توانست که نتیجه انتخابات را به نفع روزولت به اعداد ۹۹ فیصد به درستی پیش بینی نماید.

همچنین در سپتامبر سال ۱۹۴۸ یکی از رای شماران سلی آمریکا پیشگویی نمود که توماس دبوی *Thomos Dewey* بر رقیبش هری ترومن (*Harry Truman*) فیروز خواهد شد ولی عکس آن اتفاق افتاد یعنی ترومن گوی سبقت را بود و بر مسند ریاست جمهوری آمریکا نشست. (۲، ۴۶) آیا دلیل آنکه *Literary Digest* نتوانست با داشتن نمونه خیلی زیاد (تقریباً دو میلیون نفر درستی نتیجه گیری کند چه بود؟ و یا چرا بعضی از شماران سلی آمریکا نتوانستند نتایج انتخابات سال ۱۹۴۸ را طور عینی پیشگویی کنند؟ در موضوع اول باید گفته شود که *Literary Digest* نمونه خود را از کسانی انتخاب نموده بود که دارای تلفون یا موتر بودند. در سال ۱۹۳۶ اتفاقاً حداکثر صاحبان موتر و تلفون در آمریکا به حسب حزب جمهوریخواه متعلق بودند. لهذا دیده می شود که نمونه حاصله به هیچوجه از نفوس اصلی نمایندگی کرده نمی تواند. در مورد انتخابات سال ۱۹۴۸ باید گفته شود که یک تعداد زیاد رای دهندگان اظهار عقیده کرده بودند که ایشان تا هنوز تصمیم نهای که به کی رای خواهند داد، نگرفته اند. ولی شماران در حصه این اشخاص چنین فیصله نموده بودند که گویا نیمی به یکی از کاندیدان

و نیم دیگری برای کاژدید دیگر رای خواهند داد. اما نتیجه نشان داد که تعداد بیشتر ایشان به طرفداری از ترومن رای دادند. بنابراین دیده می شود که درین حالت در تحلیل و تجزیه نمونه حاصله اهمال صورت گرفته است. (۲)

پس برای اینکه نتایج نمونه گیری اطمینان بخش باشد باید طرق صحیح در تعیین نمونه بکار رود. بصورت عموم سه طریق ذیل جهت نمونه گیری استعمال می شود.

الف- نمونه گیری تصادفی ساده (۱). ب- نمونه گیری تصادفی مرکب (۲). ج- نمونه گیری هدفی (۳). چون نمونه گیری هدفی عموماً به مقصد معلوم کردن آرای عمومی صورت میگیرد لهذا اساتذنها دونوع عمومی تر را مورد بحث قرار میدهند:

نمونه گیری تصادفی ساده طوری صورت میگیرد که هر یک از اعضای نفوس مربوطه فرصت مساوی انتخاب شدن داشته باشد. این قسم نمونه گیری عموماً توسط جدول مشخصی که بنام جدول تصادفی یاد می شود تعیین میگردد. معمولاً در ابتدا هر یک از اعضای نفوس اصلی مربوطه توسط نمره معینی تشخیص داده می شود و بعداً بطریق قرعه یکی از ستونهای جدول تصادفی تعیین و بصورت افقی یا عمودی نمرات جدول تعقیب می شود. بدین ترتیب هر نمره که از جدول به نمره شخصی تصادف کند آن شخص به حیث نمونه قبول می شود. بهمین قسم تمام اعضای نمونه مطلوب تعیین و تثبیت می شود. چون جدول تصادفی عموماً به اساس اعداد پنج رقمی و یا ده رقمی ترتیب یافته است فلذا اگر تعداد نمونه از صد کمتر باشد قبلاً در رقم طرف راست، چپ یا وسط نمره تصادفی جهت تثبیت و تعیین اشخاص مدنظر گرفته می شود. اگر تعداد نمونه بین صد الی هزار باشد سه رقم اعداد مذکور مدنظر گرفته می شود و علی هذا القیاس، نمونه گیری تصادفی مرکب به اساس نمونه گیری تصادفی ساده بدست می آید و ای نفوس مربوطه نظر به خواص معینه بی که دارد به گروه های جداگانه تقسیم می شوند و از هر یک به تناسب تعداد آن نمونه بی بصورت تصادفی اخذ می شود. (۳۹۱).

موضوع مهم دیگر یکیه باید در نمونه گیری مدنظر گرفته شود اینست که باید تعداد یا اندازه نمونه مطلوب بصورت کافی قبلاً تعیین و برآورد شده باشد. این موضوع در تحقیقات علمی خیلی قابل اهمیت است زیرا اگر تعداد نمونه از اندازه مطلوب آن بیشتر باشد این وضع باعث اتلاف وقت محقق میگردد و مصارف پولی زیادی را ایجاد می نماید. برعکس اگر تعداد نمونه خیلی کم باشد نتایج حاصله از آن قابل اطمینان نیست و اطلاعات دقیق و موثق را می توان از آن بدست آورد.

1: Simple random. Sampling, 2: Stratified random Sampling
3: Purposive Sampling.

نظریات احصائیوی نمونه‌ی بی‌فرصت می‌دهد تا اندازه یا تعداد نمونه مطلوب و قابل اعتماد را تعیین کنیم و مورد استفاده قرار دهیم. برای این منظور پیش از همه باید مفهوم «اشتباه معیاری» فهمیده شود. برای فهمیدن مفهوم اشتباه معیاری لازم است تا دو مفهوم عمده احصائیوی دیگر نیز فهمیده شود.

آن دو مفهوم عبارت است از اوسط حسابی و انحراف معیاری. *

اوسط حسابی عددی است که از تقسیم حاصل جمع نمرات حاصله بر تعداد اشخاص یا حالات مربوطه بدست می‌آید. انحراف معیاری از طرف دیگر اندازه گیری تشتت و پراکندگی را نشان می‌دهد یا عبارت دیگر انحراف معیاری نشان می‌دهد که نمرات مربوطه چقدر به اوسط حسابی نمرات مذکور نزدیک یا از آن دور است.

اشتباه معیاری از طرف دیگر نشان می‌دهد که چقدر نمرات مربوطه به «اوسط حسابی فرضی» نزدیک یا از آن دور می‌باشد. در حقیقت این اوسط حسابی فرضی عبارت از اوسط حسابی نمونه‌های مختلفه است که بدست آمده است.

طور مثال اگر ما یک نفوس بزرگ مثلاً تمام اطفال ده ساله را در افغانستان مد نظر گرفته و راجع به بهره ذکای ایشان تحقیق بعمل آوریم.

مسلم است که ازین نفوس بسیار بزرگ نمونه‌های مختلف را گرفته می‌توانیم. فرضاً یک نمونه صد نفری ازین گروه را از یک مکتب انتخاب و امتحان ذکاء را بالای آنها تطبیق کنیم درینصورت فرضاً اوسط نمرات ذکای این صد نفر ۸ و ۹ و انحراف معیاری نمرات مذکور ۱۵۷ باشد. بعد از آن به یک مکتب دیگر رفته و یک نمونه صد نفری دیگر را انتخاب و امتحان ذکاء را بر آنها تطبیق می‌کنیم، درینصورت فرضاً اوسط نمرات ذکای این گروه ۱۰۵۶ و انحراف معیاری نمرات مذکور ۵/۲ باشد. و نیز فرض می‌کنیم که به همین قسم ۹۹۸ نمونه ۲ صد نفری دیگر را از مکاتب مختلف بدست آورده و ۹۹۸ اوسط و انحراف معیاری مختلف را حاصل می‌کنیم. درینصورت هرگاه اوسط حسابی و انحراف معیاری... نمونه صد نفری مختلف باهم مقایسه شوند تفاوت‌های بین آنها دیده خواهد شد. حالاً اگر فرض کنیم که اوسط عمومی تمام این... اوسط ۱۰۲ فیصد باشد ما می‌توانیم این اوسط عمومی نمونه‌ها را بحیث اوسط بهره ذکای تمام اطفال ده ساله مذکور در افغانستان قبول کنیم. چون نمی‌توان به تمام نفوس اطفال

* راجع به تعیین انحراف معیاری و اوسط حسابی توسط فورمول مراجعه کنید به کتاب اصول

اساسی احصائیه مولفه داوونی و صمیث. صص ۳۲ - ۵۰

ده ساله امتحان ذکا را تطبیق کرد پس امکان ندارد که اوسط حقیقی نفوس مذکور بدست آید
لهذا تخمین آن اوسط امکان پذیر است.

بصورت عموم مشکل است نمونه های مختلف را از يك نفوس بدست آورده و اوسط حسابی
آنها معلوم و بعد آنها را بیکدیگر مقایسه کنیم. در عمل فقط يك نمونه از نفوس تحت تحقیق اخذ
می شود و نتایج مطلوب از آن بدست می آید. دانستن اشتباه معیاری ما را از نتایج مطلوب از آن
بدست می آید. دانستن اشتباه معیاری ما را از نتایج حاصله نمونه مربوطه با خبر می سازد.

اشتباه معیاری قرار فورمول ذیل تعیین می شود: $(\frac{1}{\sqrt{n}})$

اشتباه معیاری = $\frac{\text{انحراف معیاری نمونه}}{\sqrt{\text{جذر تعداد نمونه}}}$ (۱)

مثلاً اگر انحراف معیاری نمونه خاصه ۵ باشد و تعداد باز نمونه صد واحد شد درینصورت
داریم که:

$$\text{اشتباه معیاری} = \frac{5}{\sqrt{100}} = \frac{5}{10} = 0.5$$

(جهت محاسبات بعدی فرض می کنیم که اوسط حسابی این نمونه ۷۰ باشد.)
اشتباه معیاری قابلیت اعتماد و اطمینان حقایق مربوطه را نشان میدهد. درحقیقت هر گاه اندازه
اشتباه معیاری به مقایسه واحد های اندازه گیری شده کوچک باشد بهمان اندازه تفاوت بین نمونه
های مختلفه از نفوس مربوطه کمتر بوده و در نتیجه اعتماد به نتایج حاصله نمونه بیشتر می شود.
اگر ما فورمول اشتباه معیاری فوق را بازرسی کنیم حقایق و خصوصیات مهمی راجع به اشتباه
معیاری بدست خواهیم آورد. مثلاً از فورمول بالا دیده می شود که اشتباه معیاری مستقیماً متناسب
است به انحراف معیاری نمونه و معکوساً متناسب است به جذر تعداد نمونه اخذ شده.
یا بعبارت دیگر هر قدر تعداد نمونه زیادتر باشد بهمان اندازه اشتباه معیاری کمتر است. البته
این موضوع صحت دارد زیرا نتایجیکه از نمونه کلانتر بدست می آید موثق تر و با اعتماد تر از نتایجی
است که از نمونه های کوچک بدست می آید.

تفسیر و تفسیر اشتباه معیاری

چون اشتباه معیاری بذات خود انحراف معیاری محسوب می شود بدان ملحوظ تعبیر و تفسیر آن نیز مشابه
به تفسیر و تعبیر انحراف معیاری است. در مثال بحث گذشته اوسط حسابی نمونه ۱۰ نفری را ۷۰ فرض نمودیم
و اشتباه معیاری این اوسط را دریافت کردیم و اندازه آن مساوی بود به ۰/۵. در حقیقت راجع به اوسط

حسابی نفوس اصلی معلومات نداریم که چند است ولی با داشتن اوسط حسابی نمونه v و اشتباه معیاری $h/5$. میتوان اوسط حسابی نفوس اصلی را تخمین نمود چنانچه v تخمین نموده می توانیم که از سه چانس دو چانس موجود است که اگر نمونه ها بقدر نمونه صد نفری بالا انتخاب شوند اوسط حسابی شان از $h/5$. از اوسط حسابی نفوس اصلی تجاوز نخواهد کرد. و این از سببی است که در منحنی نورمال (یا قوس طبیعی) اگر بقدر يك انحراف معیاری در دو طرف اوسط حسابی گرفته شود مساحتی را که این ساحه احتوا می کند مساوی 68 فیصد کل میباشد. ازین لحاظ گفته می توانیم که به اعتماد 68 فیصد یا به تخمین دوه نسبت سه چانس اوسط حسابی نمونه مربوطه بقدر $h/5$. (يك اشتباه معیاری) از اوسط حسابی نفوس اصلی فرق خواهد داشت. به همین قسم و به اساس قوس طبیعی 95 فیصد اعتماد وجود دارد که اوسط حسابی نمونه v . از اوسط نفوس اصلی بقدر دو اشتباه معیاری با $(2 \times h/5 = 1)$ تفاوت دارد. اگر موضوع را به اعتماد 99 فیصد تعیین کنیم. به اساس قوس طبیعی می توان گفت که اوسط حسابی نمونه v از اوسط نفوس اصلی بقدر سه اشتباه معیاری با $(3 \times h/5 = 1)$ تفاوت دارد .

از بیانات بالا فهمیده می شود که هر قدر اشتباه معیاری کوچکتر باشد بهمان اندازه اوسط حسابی نمونه به اوسط حسابی نفوس اصلی نزدیکتر و در نتیجه نمونه حاصله سایشتر قابل اعتماد می باشد. و این وقتی امکان پذیر است که تعداد یا اندازه نمونه منتخبه زیاد باشد. امروز می توانیم تعداد نمونه مطلوب را بدون آنکه اشتباه معیاری را بدانیم به اعتماد 95 الی 99 فیصد تعیین کنیم. جدول ذیل که به اساس فورمول:

$$(5) \quad N = \frac{x^2 np[1-p]}{d^2} + x^2 p(1-p)$$

استوار است موضوع را بهتر توضیح می نماید .

در اینجا: n تعداد نمونه مطلوب -

قیمت کا مربع برای آزادی یک درجه و سوبه اعتماد مطلوب x^2

اندازه یا تعداد نفوس اصلی - N

تناسب نفوس اصلی که باید تخمین شود ($h/5$. اندازه اعظمی نمونه را میدهد) - p

درجه صحت (آیا چقدر اشتباه را در نمونه گیری قبول کرده می توانیم) - d

بزرگترین اشتباهی را که قبول می توانیم می باشد)

اداره تحقیقات ملی امریکا معیار اصغرری را در نمونه گیری بر مبنای فورمول فوق قبول کرده است

و آن اینست که کم از کم باید نمونه مطلوب به اعتماد ۹۰ فیصد صدق کند و بیش از پنج فیصد اشتباه در درجه صحت آن دخیل نباشد. یا عبارت دیگر اگر تحقیقی را جمع به نظریه اشخاص در باره موضوع مخصوصی صورت گیرد درینحال باید از ده چانس که چانس وجود داشته باشد که جوابات اشخاص مذکور بیش از پنج فیصد از جوابات واقعی تمام نفوس فرق نداشته باشد.

جدول ذیل به اساس درجه صحت و اعتماد اعظمی و اصغری نمونه های مطلوب را نظریه نفوس مربوطه تخمین می نماید.

اندازه مناسب نمونه مطلوب برای درجه اشتباه اعظمی و اصغری و درجات اعتماد ۹۵ و ۹۹ فیصد در حالیکه تناسب نفوس ۰،۵۰ فرض شده است.

تعداد نفوس اصلی تعداد نمونه بدرجه اعظمی اشتباه تعداد نمونه بدرجه اصغری اشتباه

به اعتماد ۹۹٪	به اعتماد ۹۰٪	به اعتماد ۹۹٪	به اعتماد ۹۰٪	
۹۹	۹۹	۸۷	۷۳	۱۰۰
۱۹۸	۱۹۴	۱۵۴	۱۱۵	۲۰۰
۳۹۱	۳۷۴	۳۰۰	۱۶۱	۴۰۰
۴۸۵	۴۶۶	۳۸۵	۱۷۶	۵۰۰
۹۴۳	۸۷۱	۳۹۹	۲۱۳	۱۰۰۰
۶۲۳۹	۴۰۳۵	۶۲۲	۳۶۳	۱۰۰۰۰
۱۲۴۵۶	۵۹۵۹	۶۵۵	۳۶۹	۵۰۰۰۰
۱۴۲۲۹	۶۳۳۶	۲۵۹	۲۷۰	۱۰۰۰۰۰
۱۶۳۱۹	۶۷۲۰	۶۶۳	۲۷۱	۱۰۰۰۰۰۰
۱۶۴۵۳	۴۷۴۲	۶۶۳	۲۷۱	۲۰۰۰۰۰۰

اقتیاس از : (به مآخذ اخیر (۷) مراجعه شود .

از جدول بالا برمی آید که موضوع نمونه های کوچک و بزرگ بدرجه اشتباه و درجه اعتماد در یک نمونه گیری مطلوب بستگی دارد نه به حدس و گمان .

نقایح : از آنچه گفتیم برسی آید که هر نمونه برای اینکه صایب و قابل اعتماد باشد باید پیش از همه تعداد آن به اندازه معین و قابل اعتماد تعیین شده باشد . دوم در تعیین اعضای نمونه باید کوشش بعمل آید تا هر یک از افراد نفوس مربوطه فرصت مساوی را جهت انتخاب شدن داشته باشد . یا عبارت دیگر نمونه خوبی از نفوس اصلی نمایندگی کند . از تطبیق فورسول های احصائیوی برسی آید که کوچکی یا بزرگی تعداد نمونه بستگی به ا سری دارد که چقدر اشتباه را در نمونه خود قبول میکنیم و درجه اعتماد آن چند است بصورت عموم ۹۰ فیصد اشتباه حداعظمی قبول شده است که از آن بیشتر را در نمونه گیری قبول کرده

* تناسب نفوس به اندازه ۰،۵۰ قیمت اعظمی نمونه را میدهد .

نمی‌توانیم. و هم باید نمونه‌ها کم از کم به اعتماد ۹۰ فیصد قابل اطمینان باشد. در غیر این شرایط کم کرده می‌توانیم که نمونه حاصله از نفوس اصلی بدرستی نمایندگی کرده نمی‌تواند. و نتایج حاصله از آن قابل اطمینان نیست. از جدول مربوط می‌آید که هر قدر اشتباه کمتر و اعتماد بیشتر باشد به همان اندازه تعداد نمونه بیشتر می‌باشد. عکس این موضوع نیز صدق می‌کند یعنی هر قدر که تعداد نمونه زیادتر باشد بشرطیکه به اسلوب صحیح تعیین شده باشد به همان اندازه اشتباه در نتیجه گیری از آن کمتر و درجه اعتماد آن نیز بیشتر است.

مآخذ و منابع

- 1— Cyert, R. M. & Davidson, H. J., Statistical sampling for accounting Information, Prentice Hall, New Jersey, 1962, pp. 5-7 & p. 84.
- 2— Downie, N. M. & Heath, A. W., Basic Statistical Methods, Harper and Brothers N. Y. 1959 pp. 32-50.
- 3— Glass, G. V. & Stanley, J. C., Statistical Methods in Education & Psychology, Prentice Hall, Jersey, 1970, pp. 212-243.
- 4— Goode, W.J., & Hatt, P. K., Methods in Social Research, Mc Graw-Hill, N.Y., 1952 pp. 209-223.
- 5— N.E.A. "Small Sample Techniques", NEA Research Bulletin, (vol. 38, No. 4, Dec. 1960, p.p. 99-105).
- 6— Young, P. V., & Schmid, C.F. Scientific Social Surveys and Research vey in Education, Washington D. C. 1965, p.p. 131-134.
- 7— NEA/R.D, Appendix to sampling and Statistics handbook for Sur-Prentice Hall. N.J. 1956, p.p. 301-311.

پوهنویار جلال الدین صدیقی

آبادانی ها و بقایای آثار عمرانی از زمان آل کورت هرات

قلمرو سلوک کورت هرات پر روی ویرانه های بنیان گذارده شده بود که پس از غلبه چنگیزیان بوجود آمده بود. این ویرانی ها مخصوصاً در شهر قشنگ و آبا دان هرات واقعاً مورد توجه است. چه این شهر بکلی ویران شد و هرچه آبادی داشت نیست و نابود شده بود. بقول مولف تاریخنامه هرات نتیجه این غارتگریها و کشت و کشتارهای تاتاران این بود که در شهر هرات «نه مردم باقی ماند و نه گندم و نه خورش» (۱) هر چه بود بباد فنا رفت و هستی ها همه به نیستی گرانید. سلوک کورت هرات از کوهپایه غور بفریاد این شهر رسیدند و بتدبیر آن آزاد مردان و غمخواران به خاک میهن، این ویرانه دوباره آباد و خراسان بازرونی اصلی خود را تا حدی بدست آورد. سلوک کورت هرات در آبادانی و کارهای ساختمانی و نیز احیای آثار گذشته توجه و التفات خاصی مبذول داشتند چنانچه بعضی از این آثار تا کنون هم در شهر هرات مشهود است و اثرات آنها باقی مانده است. آثار و ساختمانهای آندوره که بعداً تعمیر شده و یا بعضی از آنها بنیان گذاری شده بود تا جایکه امکان داشته باشد در زیر معرفی میگردد.

گازر گاه:

گازر گاه یکی از نواحی پست که در هرات شهرت فراوان دارد. تا کنون هم زیارت گاه و محل رفت آمد مردم این شهر بزرگ تاریخی میباشد. موقعیت جغرافیایی این منطقه چنین است: در شمال شهر هرات باستان که کوه آن را زنجیر گاه گویند در دام آن قریه سرسبز گازر گاه

قرار دارد. سلسله کوه کازرگاه به کوه دیواندر می پیوندد. دیواندر به معنی جایگاه پدو آمده است. دیواندر دره های سرسبز و فیض بخشایی دارد که چشمه او به از سینه آن می خیزد. یا قوت در معجم البلدان کازرگاه راه کازرگاه ضبط نموده گوید: کازرگاه بعدالالف زای وبای مثنایة و الف و را، کوه و قرایه بیست به هرات از آن جمله مقبره شیخ الاسلام ابواسمعیل عبد الله الانصاری و جماعتی از اهل علم و زهد. برخی کازرگاه گویند. کازریان در آنجا که چشمه می بود و لباس شویی میکردند.

جایی نیز در تعریف کازرگاه و توصیف پیر هرات در یک بیت قصیده بی اشارت کرده است:

کازرگاهی است قربت او کا بر مغفرت، * در ساختش سفید کند جامه سیاه

کازرگاه نیز آمده که ظاهر آن همین نام اصح باشد که در اینجا جنگ و کارزار صوت گرفته بعد ازان تخفیف یافته به شکل کازرگاه در آمده باشد.

مولف حبیب السیر نیز از کازرگاه یاد نموده می نویسد: «مزار بزرگوار خواجه عبد الله در کازرگاه است و صفاء آن منزل نزاهت صفات زیاده ازان است که بیان بنان پیرامن تفصیل آن تواند گشت». (۱)

شیخ عمویه از صوفیان عصر پیر هرات (قرن پنجم هجری معاصر آلپ ارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملک) در کازرگاه مسجد جامع و رباطی بنا کرده بود و سر بدان گردوی جمع می شدند. خواجه را نیز به آن شیخ ارادت کامل بود که در محضرش گاه میرفت.

در انتهای دره کازرگاه به فاصله یک فرسنگ جایی باشد که آنرا مردم بومی «تشت وافتا به» گویند. دره پان دره کوچه تنگی است چهار متر و به درازای پانزده متر، پنداری با قلم آهنی این دره را تراشیده اند، آب بسیاری که در آن دره می ریزد آبشارهایی تشکیل می کند که در نتیجه این کوچه تنگ می ریزد که دیدنی است.

در بغل کوه تهی گاهی نیز وجود دارد، دهن آن به سنگ بر آورده شده و اینجا خا نگاه خواجه عبد الله انصاری شناخته شده است. (۲) از تاریخنا سه سیفی هر وی دانسته می شود که امیر عزالدین عمر مر غنی جد ملوک کورت که در روزگار شاهان غوری سمت وزارت داشته غیر از سایر مدارس و رباطها که در هرات بنیاد گذاشته بود در کازرگاه هم عمارت و مدرسه ساخته که تا مدتی آن مدرسه و عمارت در اکناف و اطراف ولایات سلطان مذکور (سلطان غیاث الدین غوری ۵۵-۵۵۸ ق)

۱- حبیب السیر. ج ۲. صفحه ۳۱۵. چاپ انتشارات کتابخانه خیام، چاپ ۱۳۳۳ ش.

۲- جغرافیای حافظ ابرو، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۸۹، چاپ سال ۱۳۲۹.

معمور بوده است و بقول سیفی از مال حلال بی وبال خویشتن مساجد و مدارس و رباطات بنا افکند و از آن جمله عمارات مدرسه مقام مبارک و مزار متبرک کازرگاه است که مثل آن در هیچ بلاد از بلاد خراسان نیست. (۱)

قلعه خیسار:

شاهان کورت در عهد سلطنت و زمامداری شان توجه زیادی به آبادی و استحکام قلاع و حصارهای دست نیافتنی مبذول داشته اند. از آن جمله قلعه خیسار است که یکی از قلاع معروف آن زمان بوده است و معمولاً محل بودوباش ملوک کورت هرات به شمار میرفته است.

در وقت امیر عزالدین عمر مرغنی این حصار از تیول ملک تاج الدین بود و در سال ۶۶۷ ه. ق. ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کورت درین قلعه گوشه گیری اختیار نمود و در سال ۶۸۰ ه. ق. ملک رکن الدین بعد از کشودن قندهار غالباً درین قلعه ایام رامیگذراند. وی بعد از مرگ آباخان در این قلعه تحصن گزید. ملک فخرالدین مدت هفت سال یعنی از سال ۶۸۶ ه. ق. تا ۷۹۳ ه. ق. در زمان زندگی پدر خود در این قلعه زندانی بود. ربیعی پوشنجی شاعر معروف نیز در این قلعه تا سال ۷۰۲ ه. ق. که پایان زندگی اوست در زندان بود و شئوری کارنامه را در همین زندان حصار خیسار در شرح حال خود منظوم کرد. (۲)

سیفی هروی در تاریخنامه هرات در وصف استحکام و تسخیر ناپذیری این حصار بزرگ مینویسد که چنگیز خان عده از کسان خود را برای فتح قلعه خیسار موظف ساخت اما آنان که نزدیک قلعه شدند قلعه بی رادیدند در غایت محکمی و بلندی قابل کوههای آهن نمای، جوانب او بر بلندی تنگی ایوان کیوان و شرف برجهای قصر او بر فوق فرقدان و سرسرتان و دخایر او را تا سیه ادیوم التناد و ظهور نفخ صور امکان سپری شدن نیست. هوای جانفزای دلربای صباآسای او از باد شمال عنبربال خوشتر است و سیاه کوثرچاه زمزم پناه او از آب روح بخش چشمه حیوان بهتر (۳).

کوه خیسار سخت پر ارتفاع و امتداد بود که اهالی قدیم غور از راسیات جبال عالم بشمار میآید و روی یکی از پوزه های بلند این کوه به ارتفاع تقریباً ۳۰۰ متر از سطح زمین قلعه خیسار بنا گردیده بود که در استحکامات و متانت در میان قلعه های معروف غور کمتر نظیر داشت و در

۱- تاریخنامه هرات، سیفی ص ۱۳۱.

۲- مجله آریانا، سال دوم، شماره ششم ص ۱۱.

۳- تاریخنامه هرات، سیفی، ص ۱۳۹.

تاریخ دودمان آل کورت حایز اهمیت و ارزش زیاد است. (۱)

زمچی اسفزاری در روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات مینویسد: از نلاع سنیع که بر جبال رفیع واقع است قلعه خیسار بود. که بمتانت و حصانت او هیچ جانشان نمیدهند و ملوک کورت خراسان را با ستظهار آن قلعه میداشتند و چنگیز خان که لشکرها به اطراف ممالک خراسان و هر شهر و قلعه که بود بگرفت و بگشاد، برین قلعه دست نیافت. (۲)

آقای کهزاد مورخ معاصر افغانستان طی مقاله‌ی در روز نامه معروف انیس چاپ کابل در باره قلعه خیسار چنین مینویسد: قلعه خیسار که ادبای غور بنام: (خونسار) و قیصار و عوام به اسم «قلعه دختر» هم یاد میکنند یکی از قلعه های نهایت حصین و مستحکم بلند غور است و بلندی زیاد آنرا نسبتاً از خراب کاری های دست بشری محافظه کرد. و یگانه قلعه ایست که تا امروز آنقدر از حصار داخلی و خارجی آن شواهد باقی مانده که شکل استحکام و ابهت زمان آبادی آنرا بخوبی میتوان تصور کرد.

خیسار بفاصله ۳۳ کیلو متری پرچمن واقع است و فاصله آن از تیوره یا (دیوره) اگر از راه «دورودی» وانه و راه یخن سفلی که ماحین مراجعت تعقیب نمودیم تخمین شود ۵۰ کیلومتر میشود. خیسار بصورت خط مستقیم بطرف جنوب غرب تیوره واقع است. در طبقات ناصری بصورت واضح از کدام قلعه ای به صفت و اسم (خیسار) یاد نشده بلکه در جمله پنج باره کوه بلند و عالی غوریکی هم خیسار یا فج خیسار بشمار آمده است. این کوه را امروز «جهان قلعه» گویند و یکی از زیبا ترین و بلند ترین کوه های غور است که از حوالی نزد یک (زرنی) تا کوتل (لخت) انبساط دارد و میان دره سزگان و تولسی و خیسار حایل میباید. و بقایای قلعه قدیم رونی یکی از پوزه های بلند آن موجود است (۳). عبارت صاحب طبقات ناصری در باره کوه خیسار چنین است: پنجم فج خیسار است که طول و امتداد و رفعت او از حدوهم و درک فهم و ذهن بیرون است. در شهر سینه تسعین و خمسمانه بر بالای او یک قصر

۱- آریانا، شماره ۱۲، مورخ اول جدی سال ۱۳۳۶. صفحه ۳۵

۲- زمچی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص ۳۵۷، چاپ دانشگاه تهران

۳- با تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام

۳- طبقات ناصری، منهاج سراج، ج ۲، بخش تعلیقات، ص ۳۳۸-۳۳۹

از تنه درخت آبنوس یافتند زیادت از دوهزار من و کیفیت وضع و وقع آن هیچ کس درک نکرد (۱) آقای حبیبی مورخ معاصر افغانستان در تجمیحه بر جلد دوم طبقات ناصری زیر عنوان خیسا و چنین مینویسد: بقول یاقوت خیسا از بلاد سرحدی بین غزنه و هرات بود که بیهقی نیز در حوادث (۱۱۳۵ هـ.ق) و قتیکه سلطان مسعود از هرات بر غور سیتازد منزل اولین را باشان و دومین را خیسا و بقلم میدهد و در جای دیگر آنرا در ردیف تولک می شمارد و اصطخری آنرا بافاصله دو روزه راه از هرات ذکر میکنند.

در مورد قلعه خیسا مورخ مزبور مینویسد که قلعه تاریخی خیسا اکنون مانند سایر بلاد و قلاع مستحکم غور و ایران گردیده لیستری پنج در اراضی خلافت شرقی آنرا در نقشه تاریخی خویش در شرق عرات بعد از باشان قرار میدهد که بین اوپه و هرات واقع میگردد. اما آنچه برخی از نویسندگان موقعت کوه خرسار را در سلسله جبال سمت غربی زرنی کنونی در محل جهان قلعه تخمین کرده اند نیز در نویسنده سطور محل تأمل است زیرا در این صورت باید چندین منزل از هرات دور باشد که با قول جغرافیون و مورخان سابقه نقیض می افتد، مخفی نماند که اکنون هم قیصار که مصحف همان خیسا است در سلسله جبال فیروز کوه علیا واقع است. (۲)

قلعه امان کوه:

قلعه امان کوه بنام قلعه اشکلجه و اشکلجو در دوره سلاطین کرت یکی از قلعه های دست نیافتنی و غیر قابل تسخیر بوده و در چهار فرسخی جنوب غربی شهر هرات بنا یافته بود. در تاریخنامه هرات از قلعه امان کوه چنین نام برده شده است، ملک فخرالدین پناه به قلعه محرومه اشکلجه که او را امان کوه مینخوانند، برد . . . (۳)

از عبارت صاحب تاریخنامه هرات در مورد خزاين و گنجینه های این قلعه چنین برمی آید که این قلعه از این نگاه اهمیت داشته است و در آنجا سلوک کرت هرات زرو نقره و عدلی سیاه و جامه و ساز نبرد (۴) فراوان نگهداری میکردند. در روضة الصفا چنین بیان شده است که قلعه امان کوه که

۱- دوره سال ۱۳۲۲ روزنامه انیس شماره ۲۶.

۲- طبقات ناصری، جوز جانی، چاپ کابل، ج اول، صفحه ۳۳۸-۳۳۹.

۳- تاریخنامه هرات، ص ۳۳۴-۳۳۵ تاریخنامه هرات، ص ۳۳۷

به اشکلجه اشتها ریافته و آن قلعه را ابا واجداد او (مقصود ملک فخرالدین کرت است) در جلگه هرات بطرف ماهیل بغربی ساخته و پرداخته بودند مشحون بذخایر بسیار بود. (۱) حمد الله مستوفی گوید: بر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشخانه (اتشکده) بوده است آنرا (ارشد) گفته اند و این زمان قلعه (اشکلجه) میگویند (۲). این قلعه بدست امیر تیمور گورکان گشوده شده بود ویران گردید. این قلعه هنگام سلوک کرت هرات بود، چنانچه ملک فخرالدین در تمام مدت انقلاب و شورش هرات در سال ۷۰۶ ه. ق. تاروز مرگ خود در این قلعه بسر میبرد.

قلعه اختیارالدین:

قلعه اختیارالدین که اکنون بنام ارگ هرات مشهور است در سمت شمال شهر و در مرکز شهر هرات کهنه واقع است که چشم بینندگان را خیره میسازد و گذشته خیلی تاریخی دارد. این قلعه در دوران سلاله های سلطنتی بعدی همیشه تعمیر گردیده و بر استواری و دوام و بقای آن افزوده شده است. اما درین او آخر قبل از دوره جمهوری ویران گردید و اکنون آثار ویرانی در آن بخوبی شهو دست.

قلعه اختیارالدین از بناهای ملک فخرالدین کرت (۷۰۵-۷۰۶ ه. ق) است.

بارتولد میگوید: به عقیده توماشک شهر آرتاکوان (پایتخت قدیم مجای) در جای ارگ هرات واقع بوده و بعد ها در زمان سلسله آل کرت قرن (۱۳-۱۴ م) باسم اختیارالدین معروف گردید. در زمان حکومت ملک فخرالدین کرت دو نفر بنام اختیارالدین معروف بودند: یکی اختیارالدین پیشه یا پیشه دیگری اختیارالدین محمد هارون که مورخ تاریخنامه هرات، سیفی هروی اورالیت و فاوغیث سخا میخواند و ملک فخرالدین در هنگام مرگ خود حفاظت قلعه امان کسوه را بموجب وصیت نامه باو سپرد. این قلعه شاید باسم یکی ازین دو نفر مسمی شده و بعداً بهمین نام معروف گردیده باشد. (۳)

قلعه اختیارالدین خصوصاً در زمان فرمانروایی ملک فخرالدین کرت از آبادترین حصارها بوده و بنا بر استحکام و استواری که داشت خزانة عمومی والایات و ادوات جنگی ارزشمند و سایر مواد و ذخایر مهم دولتی در آنجا نگهداری میشده است.

مؤلف تاریخنامه هرات مینویسد که چون شهور سنه تسع و تسعین و ستمایه (۵۶۹ ه. ق) درآمد

(۱) روضة الصفاء، ج ۳ صفحه ۸۹۹.

۲- روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات زیر نویس صفحه ۸۲ اول.

۳- مجله آریانا، سال دوم شماره ششم، صفحه ۱۱.

در این سال ملک مرحوم فخرالدوله والدين طاب ثراه بفرمود تا برج و بارو و خاک ریزو بند خندق شهر هرات را عمارت کردند و دیوار بارو را بیندودند و بر چهار اسقدار چارده گز برافراشتند و از میان دیوار بارو و دیوار فیصل شش گز خاک برداشت و بسدان خاک خا کریزارا تند گردانیدند و بر هر در بندى بزرگ بست و تمامت رعایای هرات و اسفزارو غور و غرجستان و آزاب و هرات رود و فوشنج و خره و کوسویه و باخرز را بعمارت برج و بارو و خندق مامور گردانیدند. (۱)

از متن تاریخنامه هرات چنین بر میآید که حصار اختیار الدین قبل از دوره زما سداری ملک فخرالدین کرت هم موجود بود، و ممکن است این حصار را ملک فخرالدین تعمیر و مرمت کرده باشد نه اینکه بنیاد آنرا گذاشته باشد.

صاحب مطلع السعدین مینویسد: قلعه اختیار الدین «قلعه ایست بر دیوار شمال شهر که در زمان ملوک کرت ملک فخر الدین ساخته به حصار اختیار الدین مشهور بوده و نوکر او محمد نام در این قلعه اسیر دانشمند را که از اسرا معتبر خدا بنده او اجایتو سلطان بود قتل فرمود. (۲) مولف روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات نیز از این حصار بزرگ و فنا نا پذیر نام برده مینویسد: «دیگر از مستغربات بقاع و مستبدعات قلاع، قلعه محروسه معموره اختیار الدین است که در جانب شمال این بلده (هرات) جنت مثال سر باوج قلال قلاع افلاک کشیده و دندانهای شرفات بروجش که ۱۱ کو تو ال قلعه هفتم زبان یکی دارد. (۳)

در مورد خندق اطراف این حصار حصین، صاحب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات چنین بیان میدارد: هیچ فکر دقیق غرقاب خندق عمیقش را پایاب نکرده و هیچ پادشاه شدید البطش عظیم القدر برفتح باب او کامیاب نگشته، بلندی باروی او بمر تپه که پاسبانش اگر بکنگره برآید از آسیب شیر فلک در خطر بود و ژرفی خندقش بحیثیتی که اگر در جنبش سبزه دمد از تعرض گاو زمین اسان نیابد، از بهنای خندقش عقاب نیک پرواز نتواند گذشت و مرغ پر کنگره اش اگر تو اند رسید. از شدت حرارت آفتاب نتواند نشست. (۴)

در حصار اختیار الدین جاهایی تعبیه شده بود که هرگاه سپاه محافظ بر سپاه مهاجم در داخل قلعه

۱ - تاریخنامه هرات، سیفی ص ۳۳۰. (۲) عبدالرزاق سمرقندی مطلع السعدین، ج اول، ص

۸۱۸، تصحیح محمد شفیع، چاپخانه گیلانی، لاهور سال ۱۳۶۰ ق. ۵

(۳) روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج اول ص ۳۶-۳۷

۴ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج اول ص ۳۷.

بجنگ و ستیز می پرداختند سپاه مهاجم را میشد درین جا مها افکند و حصار را از سقوط نجات داد. وزیر درخانه ههای این حصار بزرگ در بچه شیشه ای درست شده بود که از يك جانب نور و روشنی بدخل اتاقها میتا بید و از سری دیگر در هنگام خطر راه فرار برای ساکنین آنها بشمار می آمد چه ازین طریق ساکنین میتوانستند پیام خانه راه یافته و از راههای سرموزی که در جوانب این حصار تعبیه شده بود با فرار بگذارند و از هلاکت نجات یابند. (۱)

حصار ترشیز:

این حصار در عهد ملوک کورت یکی از حصارهای حصین و موضع حصین بوده و ملوک کورت در آن اقامت داشتند و به آبادی آن توجه مینمودند. اما از نوشته جغرافیای سرزمین های خلافت شرقی برسیاید که این قلعه را اسماعیلیان ساخته باشند و شهر ترشیز در زمانهای قدیم جای خوب و دارای آب و هوای خیلی خوش و گوارا بوده است. چنانچه این شهر بازارهای معمور داشت و بازار خراسان محسوب میشد و کالاهای تجارنی از آنجا به فارس و اصفهان و از فارس و اصفهان به آنجا حمل میشد. این شهر گوید در سال ۵۲۰ ق و زبیر سلطان سنجر سلجوقی ترشیز را محاصره و غارت کرد و از آن پس این شهر یکی از بلاد اسماعیلیه گردید و شیخ الجبل یعنی رئیس اسماعیلیه بر نقاط مهمی در حول و خوش ترشیز استیلاء یافت و در آن جا چندین قلعه برای تسلط بر نواحی مختلف قهستان بنا کرد. (۲)

شرف الدین علی یزدی در کتاب سفرنامه اش مینویسد: قلعه ترشیز حصینی بود، نامدار حصارى بغایت محکم و استوار در ولایت قهستان، بلندی باروی آن بمرتبه ای که پاسبانش اگر برکنگره برآمدی از آسیب شیر فلک در خطر بودی و ژرفی خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی گذشت و مرغ برکنگره اش اگر نتوانستی رسید از شدت حرارت نتوانستی نشست و محافظان حصار در آن روزگار سدید یان بودند که ملک غیاث الدین (پیر علی) آن قلعه را بسا سیر علی سدید یان سپرده بود و بسا سدید یان جماعتی غوریان بودند، بیهادری و حصار داری مشهور و در واقع ایشان طایفه ای بودند در شیوه شجاعت و بیهادری بعد کمال و در دلاوری و پهلوانی بی شبهه و مثال و قلعه از کفایت و تدابیر ایشان از ذخیره بسیار و از آلات حرب و اسباب بیکار مالا مال و گروهی انبوه در انجام متحصن شده

۱ - تاریخنامه هرات . ص ۳۹۳ .

۲ - استرنج جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی ، چاپ تهران ص ۳۷۹ ، ترجمه محمود -

عرفانی ، چاپ بنکاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۳۷ ش .

مستعد و آماده قتال و جدال (۱).

این حصار بزرگ نیز مانند حصارهای دیگر در زمان امیر تیمور گورکان ویران گردید. لسترینج مینویسد: در پایان قرن هشتم ترشیز بسبب داشتن باروی بلند قعله ای غیرقابل تسخیر حساب میشد. اما چون امیر تیمور در مقابل آن بار و ظاهر گردید و بواسطه نقب آنرا خراب کرد و شهر را متصرف شده بباد غارت داد و جز خرابه‌های از آن شهر باقی نماند. این واقعه در سال ۷۸۳ هـ بوقوع پیوست و از آن پس اسم ترشیز از نقشه محو گردید. (۲)

کوشک مرغنی:

از جمله عمارات امیر عزالدین عمر مرغنی که تا زمان حمله تیمور در شهر هرات باقی مانده بود کوشک عمر مرغنی است که در کنار نهر انجیل واقع بوده است و مولف روضات الجنات فی اوصاف سدینة هرات در باره او و رود امیر تیمور گورکان با این کوشک چنین مینویسد: لشکر صفدر صاحب قران پیش رفته بعضی از نزدیک کوشک مرغنی که حالا مسجد جامع و سد رسه و بقاع خیرات حضرت سملکت پناهی مقرب الحضرت السلطانی اعتضاد الدوله الخاقانی امیر نظام الدین علیشیر در آن موضوع احداث یافته از محلی که آب شهر درمی آمد در آمدند. (۳)

مسجد فلک الدین:

از مساجد معروف زمان ملوک کرت بود، خصوصاً در عهد ملک فخر الدین رونق تمام داشته، بقول سیفی هروی محمد دلدا در جوار مسجد فلک الدین از زن و مرد رعیت بازاری ساخت و آنرا بسوق السلطان سسمی گردانید و فرمود که اهل سوق قدیم بندین بازار ایند و بیع و شری بر سر چهارسوی این سوق کنند. (۴)

باغ زاغان:

از جمله باغهای معروف آن وقت یکی هم باغ زاغان بوده که در عهدشاهان کرت رونق و شکوه تمام داشت. امیر تیمور گورکان در موقع حمله و تسخیر هرات در همین باغ اقامت داشته.

۱ - سولا نا شرف الدین علی یزدی، ظفر نامه، ج اول ص ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۵۳، چاپ شرکت سهامی چاپ رنگین، به اهتمام محمد عباسی.

۲ - لسترینج جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی، چاپ تهران ص ۳۸.

۳ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج اول صفحه ۴۴.

۴ - تاریخ نامه هرات - سیفی صفحه ۵۹۵.

غیاث الدین پیرعلی آخرین ملک کورت رادر همین باغ ملاقات کرده آخرین تصمیمات خود را نسبت به شهر هرات از همین جا اجرا نمود.

باغ زاغان کوشکی داشته است که از آثار ملوک کورت بوده است. چون تیمور بر هرات حمله کرد، کوشک باغ زاغانرا محل نزول خود قرار داد. (۱)

سیفی هروی در تاریخنامه گوید: در جوار مسجد زاغان حا یطی بوده بینال فرمود که از خاق هرات مر که دران حایط بود اورا به جان امان باشد. (۲)

مرغزار کهدستان:

کهدستان را که سیفی هروی در تاریخنامه هرات قهدستان ثبت کرده است قریه مشهور می باشد طرف شرق هرات قریباً ده فرسنگ. مرغزار کهدستان جای خرم و معمور بوده و شاید یکی از تفرج گاههای شاهان کورت بوده باشد. امیر تیمور گورکان بقول صاحب حبیب السیردر موقع هجوم به هرات بعد از سه روز اقامت در باغ زاغان از آنجا به مرغزار کهدستان رفته و بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دقایق سلاطین کورت فرمان فرمود و فرمود که دروازه های آهنین که القاب ملوک کورت بران منقور بود برگردونها بار کرده بشهر سبز بردند و ازجا نصب کردند. (۳)

دیگ فلزی هفت جوش:

دیگ فلزی بزرگ هفت جوش و منقش که تا کنون در ایوان غربی مسجد جامع هرات روی پایه ها گذاشته شده از آثار ملوک کورت هرات است و در زمان یکی از شاهان کورت قلندر نام فقاعی این دیگ را ساخته است. قطر آن یک و نیم متر و عمق آن دو متر است. این دیگ را برای پر کردن شربت در ایام مبارک وقف مسجد جامع ساخته بودند. در حاشیه بیرونی دیگ اسم محمد بن محمد کورت نقر شده و این دو بیت در مدح پادشاه وقت و تاریخ درست کردن آن در حواشی آن دیده میشود:

هزار سال جلالی بقای ملکش با د شهور او همه اردی بهشت و فرور دین

بسال هفتصد و هفتادوشش بد از هجرت که نقش بند حوادث نمود صورت این

این تاریخ مقارن است با سال درگذشت ملک فیخرالدین محمد بن ملک شمس الدین محمد بن ملک رکن الدین ابی بکر کورت است. بنا بر این چون در پهلوی نام ملک کورت هرات همواره اسم «محمد» افزود میشده است. ممکن است ساختن این دیگ کمی قبل از درگذشت

۱- رساله طریقی قسمت آب قلب به تصحیح و تحشیه مایل هروی. صفحه ۲۶.

۲- تاریخنامه هرات. سیفی هروی. صفحه ۱۸۲.

۳- حبیب السیرج ۳ جز ۳ صفحه ۳۳۱.

ملك فخرالدین محمد تمام شده باشد .
 بهر حال آنچه واضح است اینست که این دیگ منقش وزیبا و بادوام تا کنون باقی مانده و دست
 حوادث روزگار نقصانی در آن وارد نیاورده است. بنا بر این میتوان گفت که دیگ فلزی هفت جوش
 از آثار پراکنده صنایع دیگ سازی بشمار میرفته و نبوغ و استعداد صنعت گران آن عصر را در
 خاطر هازنده میسازد. *

در بهای آهنین :

شهر هرات در زمان ملوک کرت هرات در بهائی داشته مغرق از فولاد و آهن که اسامی
 و القاب ملوک کرت را بر آنها نقر نموده بودند چون در جمله تیمور برج و باره شهر هرات را لشکر
 یغماگر و خانمان سوزا و خراب کردند به موجب حکم تیمور در بهای آهنین مزبور را کنند
 و هر گردونه ها بار کرده به شهر سبزپردختا زمان عبدالرزاق سمرقندی موافق مطلع السعدین
 (سال ۵۸۸ ق) این در بهای در شهر سبز نصب بود. (۱)

سایر عمرانات آل کرت :

علاوه بر ساختمانهای خیریه و آثار عمرانی که در مباحث گذشته مطرح شد ملوک کرت هرات
 هر کدام بنوبه خود ساختمانهایی را نیز در شهر هرات تعمیر و ترسیم نموده اند که باز کر نام هر يك
 از این ملوک در این جا اشاره شده و از کارهای عمرانی شان غیر از بناهای که ذکر شد یادآوری
 بعمل میاید .

در زمان فرمانروائی ملك شمس الدین مهین بقول سیفی هر وی بنای عالی در « باغی که بر سر میدان
 بود بنا افکندند که بیاب حوض کوشک معروف گردید و نیز وی از ائمه و سادات و اشراف و اهالی
 هرات تقاضا نمود تا اندرون شهر را آبادان نموده و نیز در محلات مساجد و در راهها قنطرات (۲)
 ساخت و نیز برای انجام امور ساختمانی ملك شمس الدین مزبور يك مقدار هزینه در اختیار مردم
 گذاشت. بقول سیفی ملك شمس الدین کرت چون از نزد اباقاخان به هرات مراجعت نمود بنرسد
 تا خلق در شهر در آیند و هر کس بجهت خود عمارتی کند، در جای دیگر از کتابش سیفی میخواند
 چون شهورسنهست وستین و ستمایه (۶۶۶ ق) در آمد ملك اسلام شمس الحق والدین درین سال از

۱- مجله اریانا سال دوم شماره ششم اول نیر سال ۱۳۲۳ شمسی صفحه ۱۱۱.

* بقرار گفته فقید سار يك فرانسوی در « کتاب منارجام » همانند این دیگ در سور ولیننگراد

نیز هست که گویا هر دو را يك شخص ساخته باشد.

۲- تاریخنامه هرات. سیفی ص ۳۱۵ -

عراق به هرات آمد و چهار ماه در هرات مقام کرد و درین چهار ماه بسیار جای از مواضع خیر چون مسجد و جسر و ریاط و حوض عمارت فرمود. (۱)

ملك شمش‌الدین علاوه بر کارهای آبادانی مذکور در شهر هرات کارخانه عالی بساخت و در پیش این کارخانه بازاری عمارت کرد و سیفی این موضوع اشاره نموده مینویسد: از اطراف خراسان استادان راه و بنا آن ماهر حاضر گردانیدند و به اندک روز کاری بر طرف جنوبی شهر کارخانه عالی که امروز آثار آن لایح است، بساختند و در مقابل آن بازاری معمور گردانیدند تا درب فیر و ز آباد. (۲)

مختصر اینکه در زمان فرمانروائی ملك شمس‌الدین مهین شهر هرات چنان ترقی و پیشرفت نمود که مردمان هرات برای پذیرائی و مهمانداری عسا کرو همراهان شاهزاده براق توانستند چندین خروار ارد و شراب و سیوه و چند سر اسب و گوسفند و چندین تاجامه و چندین وجوه نقد تهیه و تدارک نمایند. (۳) و این شهر در تجارت و معاملات و داد و ستد پیشقدم دیگر شهرهای خراسان گردید. و از طرف خراسان تجار روی آوردند و کار دخل و نفع شهر هرات رونق تمام گرفت (۴)

در دوران زمامداری ملك فخرالدین کرت نیز به آبا دی و عمران هرات توجه شد و به قول تحریر تاریخ و صاف ملك فخرالدین به استوار ساختن باروی هرات مشغول شد و فرمود تا اگر در قصر او نیز خندق کنند که چهل گز عرض آن بود و سی بایست با زورق از آن گذشت و شصت هزار مرد لشکری گرد کرد (۵)

این ملك در ساختن حصار جدید تمامت رعایای هرات با سفزار و غور و غرجستان و از آب و هرات رود و فوشنج و خره و کوسویه و باخزرزا بعمارت برج و بارو و خندق مامور گردانید و در عهد دولت خود شهر را چنان استوار گردانید که هیچ پادشاهی و شهر یاری را پالاشکرهای گران بمحاصره از چشم درندیدند و نیز در پهای حصار سیدانی ساخت پس بزرگ و با سم عید گاه دیواری گرداودر کشید و در پهای حصار فیروزی خانقاه عالی منقش بر آورد. و نیز در پهای حصار دارند رون شهر دو خندق عظیم بکنند و فیل بندی پس بزرگ بساخت و مسجد عبدالله عامر را بحال معموری باز آورد و در مقابل درب بر اسان مسجدی که معروفست

۱ - تاریخنامه هرات، سیفی ص ۲۳۸.

۲ - تحریر تاریخ و صاف چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۰۸.

۳ - تاریخنامه هرات، ص ۳۳۰.

۴ - همان اثر.

۵ - تحریر تاریخ و صاف، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۰۸.

به مسجد تره فروش آبادان کرد و بازاری در پای حصار بساخت (۱). ملک غیاث الدین کرت نیز مانند اسلاف خود به اسر آبادانی و ساختمان بناهای خیریه توجه زیادی نمود. مولف تاریخنامه هرات سیفی هروی که معاصر این ملک بوده است مینویسد ملک غیاث الدین کرت مسجد جامع شهر هرات به حال عمارت باز آورده و خود بنفسه با تعامت نواب و ارکان دولت و اعیان ولایت هرات پنجاه روز در مسجد جامع (۲) ستوطن شده و در آن سعی جمیل و خیرنمایی با اعتقاد صافی اجتهاد تمام وجد بلیغ مبذول داشت و بفرمود تا هر موقع را که خراب شده بود بهتر و کمتر از وضع اول بحال آبادانی بار آورد و بلطایف کتابت و دقایق صنعت آراسته گردانید و اشکال غریب و نقوش بدیع ساخته و پرداخته کرد. . . . و در حصار بر طرف شمال بارگاهی که منسوب است بدار بساخت و بفرمود تا آنرا به نقوش و صورسزین گردانیدند و گوش هیچ مسافر در شرق و غرب جهان مانند آن نشنود. . . . و نقاشان را مأمور گردانید که طرف جدار غربی بارگاه را به نقوش عساکر پادشاهزاده جهان سلطان ابو سعید منقش گردانند ب عظمت هر چه تمام تر و بشکوه هر چه بیشتر و بجانب شرقی را بجهوش شاهزاده یسور مصور کنند اما عساکر شاهزاده یسور را منهزم و گرفتار و مقتول و سجروح پردازند و شاهزاده یسور را پیاپی ده و غمگین و خایف و خاسر بر کشید. . . . دیگر در جوار خندق پای حصار حماسی ساخت که بوضع هیات آن در عراق و عراقین و شام و شامات دیده هیچ آفریده ندید و مال بیحد در پرداختن آن مصروف داشت. . . . و در شرق حصار کوشک عالی بنا افکند و از پای حصار تا سر چهارسوی بازاری باد و کار و آنسرای بساخت و در بیرون شهر در جوار باغ سفید خانقاهی بس عظیم بر آورد و اسباب و آنچه که ما بحتاج خانقاه داری میباشد

۱ - تاریخنامه هرات. سیفی صفحه ۴۴۰.

۲ - حافظ ایرو در باره ساختمان بنای مسجد جامع چنین مینویسد از آثار سلطان غیاث الدین محمد بن سام عمارت مسجد جامع هرات است و در تاریخ طبقات سیگوید که سلطان غیاث الدین بغزوی از غزوات هند رفت و در آن سفر بتخانه خراب کرد و دو سال بسیار از آن بتخانه بیرون آوردند. از جمله حریره زرین ساختند بودند و بحلقه و زنجیر زرین در آن خانه معلق گردانیدند. آن حلقه و زنجیر و حریره را هیچ یک چهار پای بقوت نمی برد بر گردون بار کرد و بفروروز کوه که مقر سلطنت ایشان بود رسانید و از پیش طاق مسجد جامع فروروز کوه بیا و بخت ناگاه سیلی آمد و آن مسجد خراب کرد و آن طاق بقتاد، سلطان غیاث الدین ان طلاها را بهرات فرستاد و بدان وجه آن مسجد که حالا در هرات است عمارت کردند. ابتدا بی عمارت در شهر و سینه ست و تسعین و خمس مایه ۵۹۶. ق بوده است. فیلم ۱۴۷۱ - ۳۷۳۳ نسخه عکسی محفوظ در بخش نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

از خالص مال بی و بال خود پرووقف کرد و در طرف شمال مسجد تره فروش حوض عظیم و حجره بس ملکانه ساخت و در غربی مسجد تره فروش خانقاهی و برادر او کاروان سرای بنا افکند . . . و در هر بلده و بقعه و حصن که در تحت تصرف او بود عمارتی فرمود . (۱)

ملك معزالدين حسين كرت نیز بنه به خود در امور ساختمان شهر هرات توجه و علاقه نشان داد. وی شهر بندی در شهر هرات ساخته بود که بغایت وسیع بود چنانکه قطر او از سرپل جوی انجیل تا دربند شیخ خرم و از نواحی سلاسیان تا سرپل خیمه دو زان فریب پیک فرسنگ است و این شهر بنده آن چنان بزرگ و استوار بوده است که ضبط و محافظت او منعذر بوده است . (۲)

۱- تاریخنامه هرات. سیفی ص ۱۳۷-۷۳۸ تا ۷۵۰

۲- روایات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. ج اول ص ۸۲ .

طریق عشق

تا جایزی همی بشناسی ز لایجوز	اندر طریق عشق مسلم نه ای هنوز
عاشق نباشد آنکه مرا و را خبر بود	از سردی زمستان وز گرمی تموز
در کوی عشق راست نیایی چو تیروزه	تا پشت چون کمان نکنی روی همچو توز
چون در میان عشق چوشین اندر آسدی	خود عین وقاف باش همه ساله پشت کوز
گر سرد این ره قدم از جان کن و درای	و رعاجزی بر دره دین و ره عجز

سنایی

نویسنده: استاد دکتر احمد آتش

از دایرةالمعارف اسلام، جلد دهم

سنایی (۱۰۷۲-۱۱۳۱؟)

مترجم: پوهنمئل دکتر راعی

حکیم ابوالمجد سجدود بن آدم السنایی الغزنوی یکی از بزرگترین شاعران زبان دری و یکتا از
سوسین مثنوی های تصوفی والهام دهنده عطار و سولا ناست .

۱- شرح حیات وی: سنایی که درباره زندگی سنایی معلوماتی ارائه داشته اند، ضدونقیض
و از حوصله نقد و بررسی مزید خارج است. معلوماتی که از آثار خود سنایی بدست آمده، چون در
باره تاریخ آندوره معلومات کافی ارائه نمیدارد، بنابراین تا اندازه زیادی مبهم است. تحقیقات درین
باره تا هنوز به نتیجه قاطعی نرسیده است (مراجعه شود: خلیلی الله خلیلی، احوال و آثار حکیم سنایی،
کابل، ۱۳۱۵-م. مصطفی دیوان سنایی، تهران، ۱۳۳۶، مقدمه- مدرس رضوی، دیوان سنایی
غزنوی، تهران، ۱۳۳۱، مقدمه- نظیر احمد، مکاتیب سنایی، رامپور، ۱۹۶۲، از نشرات یونیورسٹی
اسلامی علیگر، شماره ۳، مقدمه).

نام سنایی، طوریکه در بالا یادآوری گردید، از طرف خودش نیز تذکر داده شده است (دیده
شود: دیوان، نشر مدرس رضوی ص ۳، حدیقه، نشر مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹، ص ۷۱۷).
بنابراین شکل های دیگری که از طرف این منابع داده شده، اشتباهاتی است که در اثر استنساخ آثار
بوجود آمده است. تنها در بعضی از اشعار سنایی، نام وی به شکل حسن بوضاحت دیده میشود (مراجعه
شود: دیوان، نشر مدرس رضوی، ص ۵۳۳، سطر آخر، ۵۲۲/۷، فروزانفر، سخن و سخنوران، تهران
۱۳۱۸، ص ۲۶۷-خلیلی، سخن اثر، ص ۶-مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی، ص ۳). بنا بر
نوشته حمید قلندر در خیرالمجالس، ۵۷۵۶ که از نصیرالدین چراغ دهلی نقل قول نموده، سجدود
نام پدر سنایی بود، است. این روایت مانند روایات دیگرش (دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی

ص ۲۳۷) . کا سلا به محیط قلند ران عاید بوده و ارزش تاریخی ندارد . سنایی گذشته از اینکه تخلص خود را مأخوذ از کلمه سنا بمعنای تشعشع و روشنی (دیوان، ص ۳۳۳، ۳۰۷) بکار برده، بعلاوه بمنظور ستابعت در تناسب اشعار، از نام الهی نیز استفاده کرده است (دیده شود: دیوان، ص ۱۱۵) . سنایی در اشعارش، منسوب بودنش را به خانواده محترمی خاطر نشان میکند (دیده شود: دیوان، ص ۳۶۱، ۱۵، ۷۳۵) . در نخستین مثنوی خود یعنی کارنامه بلخ، سنایی خود را از سلسله راد مردان و فرزند شخصی بنام آدم یاد آور می شود . بقول جاسی (دیده شود: نفحات الانس، ترجمه لامعی، استانبول، ۱۲۷۹، ص ۹۲) ، رضی الدین علی لالا از صوفی های مشهور غزنه، نواسه کا کای سنایی میباشد . تولد سنایی در غزنه محقق است (دیده شود: حدیقه، ص ۷، ۶، ۱۷ - دیوان، ص ۲۸۲، ۶۵۲) . هر چند بعضی از منابع تولد او را در بلخ نیز نگاشته اند، مگر این سخن اتکایی به مأخذ تاریخی ندارد . در باره سال تولد سنایی، در کتاب مجمل فصیحی، اثر فصیحی خوافی (نثر محمد فرخ، مشهد، ۱۳۳۰، ۲۰۱۳، ۱۳۳) و هم چنین در منابع دیگری که ازین اثر استفاده برده اند، سال ۳۳۷ (۱۰۴۶ - ۱۰۴۵) بهیث سال تولد سنایی ارائه شده است . مگر سنایی حدیقه را که بسال ۵۲۷ (۱۱۲۹) آغاز نموده، آن زمان ۶ سال داشته است، که بنا بر این قرینه باید بسال ۳۶۳ تولد شده باشد . کسانی که ختم حدیقه را بسال ۵۳۳ و وفات سنایی را در شصت و دو سالگی قبول کرده اند، تولد او را بسال ۳۷۳ میدانند (دیده شود: نظیر احمد، مکانیم سنایی، ص ۵، مدرس رضوی دیوان سنایی غزنوی، ص ۱۳) . چنین برمی آید که پدر سنایی در زمان ثقة الملك طا هر بن علی (وفات در . . . ۵۱۰ - ۵۱۰) به اشاره مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی، ص ۹۷) وزیر مسعود سوم، مأموریتی نزد وی داشته است . در کارنامه بلخ که در سال ۳۹۵ نگاشته شده، شاعر از کمک های وزیر موصوف یاد آوری مینماید، و این خود نشان میدهد که وزیر موصوف تا آن زمان در قید حیات بوده است .

در باره دوره های کودکی و جوانی سنایی هیچگونه معلوماتی در دست نیست . ازینکه شاعر تحصیل منظم و اساسی دیده است، جای تردیدی نیست، تا آنجا که این تحصیل اساسی و استعداد سرشار شاعریش ویرادر شمار شاعران دربار قرار داد . مگر در باره سلطان ابراهیم (۳۵۱ - ۳۹۲) که درین دوره حکمروایی داشت، از سنایی مدحیه بی در دست نیست . این وضع را دال بر آن دانسته اند، که نظر به تغییر بزرگ روحی که در صفحه بی از زندگی شاعر بوجود آمد، ویرا بر آن داشت تا از سرودن مدحیه اباورزد و آنچه را که سروده است، محو و نابود نماید (دیده شود . خلیلی، ص ۱۷) ، (مدرس رضوی، ص ۳۸) . تنها مدرس رضوی وقوع این تغییر روحی شاعر را مدت ها بعد یعنی در بلخ میدانند . مطابق این حکایت (دیده شود: نفحات، ص ۶۶، مدرس رضوی، ص ۷) ، سلطان ابراهیم (بقول نفحات محمود غزنوی ۱)

هنگامی که سفر هند را سازمان سیداد سنایی قصیده بی بمدح اوسرود و راه در بار رادپیش گرفت . در میان راه به سجدوی بنام لایخوار برخوردار و بنا بر سخنان او ، شاعر مدیحه سرایی را کنار گذاشت . در باره حکایتی که در مجالس العشاق و منابع دیگر دیده شده است ، مراجعه شود به : (مدرس رضوی ، بی اثر سنایی در حالیکه تا آخرین دقایق زندگی خود مدایح زیادی سروده است (عین اثر دیده شود) بنا بر علی گه تا هنوز به معلوم نیست ، شاعر با همه تلاش خود نتوانست مانند دستش مختاری غزنوی (وفات ۵۳۵) شاعر دربار قبول گردد . بعضی اشعاری که از ابتلای شاعر به فقر و ناتوانی حکایت میکند ، امکان دارد با همین دوره زندگی شاعر پیوندی داشته باشد . از آن جمله خانه اش از طرف عده بی ازنا کسان تخریب گردید و از آنانی که انتظار محبت و دوستی داشت ، زجر دید (دیوان ، ص ۱۰۱ . ۵۲۱-۵۲۰) در عین زمان از معاونت و کمک طبیبی بنام ابوالحسن علی بن محمد غزنوی نیز برخوردار بوده است (دیوان ، ص ۱۲۵ و بخصوص ، ص ۱۰۰-۹-۱۲۸) . مدحیه بی که سنایی در وصف این طبیب سروده از بیماری روحی واقعی وی نمایندگی میکند (دیوان ، ص ۳۵۵) . چنانکه وجود شاعر را ملال ، هوس و رخوت فرا گرفته و خود را مانند انسانی که در زنجیر اثرات تر یا کت ترا گرفته باشد ، احساس می کرده و کوچکترین صدا ، بزرگترین تاثیر را به وجود شاعر وارد می آورده است . تا آنجا که با سقیم بودن در غزنه ، اندیشه اش گاهی به چین و زمانی هم به موصل پرواز می کرده است . تا آنکه بنا بر توصیه این طبیب با بکار بردن سهلی حافظه اش باز می گردد و روشن میشود (دیوان ، ص ۳۵۷) .

این بیماری روحی هر چند در آن زمان از میان رفته هم باشد ، تاثیر آن بدون تردید تا پایان حیات شاعر نیز باقی بوده است . آرزوی سرگشته شاعر ، که در کلام هیچ شاعری نمیتوان بدین شکل سراغ کرد ، خود به اثبات این امر کفایت میکند (دیوان ، ص ۳۷۱ ، مدیحه ص ۷۲۲ ، ۱۲-۱۳ و بخصوص ص ۷۲۳) . تضادهای را که در اندیشه و طرز دید شاعر مشاهده میشود ، میتواند مرتبط با این وضع روحی شاعر ارزیابی نمود .

باروی کار آمدن مسعود سوم پسر سلطان ابراهیم (۳۹۲-۱۰۹۹) . سنایی انسان رسیده بی بود و با معاصرش مختاری که به دربار رابطه داشت و سنایی ویرا استاد خود میدانست ، رابطه دوستانه و بسیار نزدیکی برقرار ساخته بود (دیوان ، ص ۳۲۷ ، ۲۸۱) ، در کار نامه سنایی در حالیکه شاعران دیگر راهجو کرده است ، از مختاری به حیث شاعر جوان و ارزشمند یاد میکند ، (دیده شود : فرخ ، حکیم مختاری غزنوی ، تهران ، ۱۳۳۶ ، مقدمه ، ص ۳۴) . مختاری در قصیده بی که به سلطان مسعود سوم تقدیم داشته (دیده شود : حکیم مختاری غزنوی ، ص ۱۸۱) ، سفارشی در باره سنایی نیز نموده است .

نتیجه این سفارش هر چند معلوم هم نباشد. بعد از اندک مدتی، از آمدن شاعر به بلخ در تحت شرایط دشوار حکایت می‌کند.

سنایی در کارنامه بلخ که آنرا سال ۳۹۵ م نگاشته است، هر چند مسعود سوم و وزیرش ثقه‌الملک طاهر بن علی را مدح هم کرده باشد، کدام رابطه خاص دیگری با آنان نداشته است. در سیاحت بلخ که صفحه مهم زندگی شاعر را تشکیل می‌دهد، بنا بر توصیه پدرش، سنایی به اسعد هروی که در بلخ میزیست، مراجعه کرد و حمایت و پراکسب نمود. نظریه مدحیه بی‌گانه در صفحه ۵۳۳ دیوان ضبط می‌باشد، سنایی ازین شخص خواست تا ویرا کودکی تصور نماید و بخدمت پسرش حسن بگمارد. بدین ترتیب سنایی بخدمت حسن که خود شاعر و علاقمند به شاعری بود، گرفته شد. چنانکه سنایی در دیوان (ص ۷۸۶) این شاعر جوان را می‌ستاید و اشعار ویرا همپایه اشعار عسجدی میدانند و ویرا به ترتیب دیوانی تشویق می‌کند (ص ۷۸۸) بدین ترتیب سنایی که به زندگی آراسی پیوسته بود، واقعا متش در بلخ نیز طولانی به نظر می‌رسید، علاوه بر مدایح، در باره موضوعاتی چون توحید، گذران بودن جهان، زهد، عزلت و هم چنین بر ضد دهریون اشعاری به شکل قصیده، که به بزرگی و شهرت وی افزود، سرود (دیوان به ترتیب: ص ۱۰۳، ۱۷۳، ۱۷۹، ۳۷۳ و ۲۳۸). بنا بران بحثی که درباره تغییرات روحی شاعر گذشت و آنانی که وقعه این تغییر را در بلخ دانسته و از رفتن شاعر به بلخ و از بازگشت دو باره اش باین شهر یاد کرده اند، باید آنرا قضاوت ناحق دانست (دیده شود: مدرس رضوی، ص ۳۶) هر چند در دیوان (ص ۳۱۳) پارچه شعری که آرزوی ویرا به رفتن حج از بلخ ارائه میدارد، نیز وجود دارد. مگر ازینکه آرزویش تحقق نپذیرفت، واضح است، چه در غیر آن مانند خاقانی (دائرة المعارف اسلام، ۱۷، ب ۸۸، الف ۹۱) باید در جاهای ستر که اشعاری میسرود و یا در آثار دیگر خود ازین سفر یاد آوری می‌کرد (دیده شود: دیوان ص ۶۰۸، شعر تسلی آمیز به شخصی که عزم حج نموده، مگر از راه برگشته است). بعضی منابع (دو شاه، تذکره الشعراء، نثر براون، ص ۹۵، تفحات با مقایسه خلیلی، ص ۱۳ و دوام آن مدرس رضوی، ص ۱۲۱) در بازگشت حج از دیدن شاعر باصوفی مشهور شیخ یوسف هممانی (وفات ۵۳۵ هـ - ۱۱۳۰ ع) هم یاد نموده باشند در آثار خود سنایی کوچکترین اشارتی برین موضوع وجود ندارد. مگر آنچه که بالعموم مورد قبول است، سنایی بعد از اقامت طولانی در بلخ به سرخس مسافرت کرده است (مدرس رضوی، ص ۳۸). مگر اینرا باید پذیرفت که شاعر درین میان بار دیگر به غزنه بازگشته و مدت درازی درین شهر زیسته است، زیرا در دیوانش قصایدی که در خلال این مدت و در غزنه باید سروده شده باشد، وجود دارد (دیده شود: ص ۳۳۱ و دوام آن، ۱۰۶۸، و دوام آن، ۶۸، و دوام آن، ۹۱، و دوام آن، ۲۰۹).

ودوام آن، ۳۲۱ و دوام آن، ۱۰۹۵، ۱۱۶۷، ۶۳۱). درین میان سنایی، اشعار مسعود سعد (وفات ۵۱۵) را که به غزنه آمده و در کتابخانه دربار بکار گماشته شده بود، جمع آوری نموده و از آن دیوانی ترتیب کرد (دیده شود: دیوان، ص. ۱۰۶) بیت نخستین و مقایسه آن (دیده شود: اسکلو پیدی اسلام، ۷۱۱، ب ۱۴۲، و الف ۱۴۳). هم چنین زمان دیگری که تاریخش بما معلوم نیست سنایی به بلخ بازگشته و از آنجا سبب ورود سنایی به بلخ که ازین سفر هیچگونه معلوماتی نداده اند، علل این سفر را اسکان دارد بتوان تا حدی بوسیله اشعار خود شاعر توضیح کرد. طوریکه سنایی در کارنامه بلخ بعضی از عالمان ریاکار و شاعران دروغین را بشکل سزایب، هجو کرده است، طبعی است که دشمنانی بخود کسب کرده بود. هجویه مستهجنی که شاعر علیه اعلالی شهر سروده بود (دیوان، ص ۱۰۵۶، نمبر ۳۲) دخشم و حساسیت مردم را در برابر شاعر نیز میتوان حدس زد. بدین ترتیب، سنایی با گرداندن نظر قسمتی بزرگی از مردم را علیه خود، بایک حرکت دیگر، هاسی اصلش را نیز از محیط ریاضت و تقوی بیرون کرد. با توضیح حیات زاهدانه و منزویانه حامیش بگر با اشعار مستهجنی که چ گونه آنها از دیوانش نیز خارج نکرده است (دیده شود: دیوان، ص ۳۸۲-۳۷۸) برمی آید که عطفوت حامیش را کسب کرده و احوال نابسامان او را ارتزادیک شاهد گردیده و بدین وسیله به بدگویی هایی پرداخته است. اسعد هروی با شنیدن این سخنان، توسط پیروانش (بقول سنایی، بازندان فرو سایه چون خودش) بشمول دستار تمام اشیای سنایی را گرفته و او را از شهر بیرون رانده اند. شاعر نیز با مصایب، زحمات و حسرت و اندیشه بی پایان بلخ را ترک گفته و بسوی سرخرروانه شده است (دیوان، ص ۳۸۲ و دوام آن). وقوع این حادثه را در حدود سال ۵۰۵ هـ ع ۱۱۱۲/۱۱۱۱ ع بااعتنای کامل میتوان یاد آوری کرد.

در زندگی سنایی، در آغاز مرحله جدیدی که آنها باید دومین دوره زندگی خراسان یاد کرد، در لحظاتی که شاعر آرزوی مرابطه به یکی از حکمرانان بزرگ و با وزیران سلجوقی را داشت، تقرب و یر ابیک تن از قاضیان زمان مشاهده میکنیم.

این شخص قاضی مشهور خراسان محمد بن منصور السرخسی است (دیده شود: راوندی، راحة الصدور، ترجمه احمد آتش، ص. ۳، ۳۳، ۳۴). سنایی با دو ترکیب بلند مطول (دیده شود: دیوان، ص ۱۷-۷۳۳ و ۷۳۷-۷۶۰) بملح قاضی موصوف پرداخته و از وی تقاضای خلعت کرده است. چنین برمی آید که قاضی موصوف نیز هرگونه آرزوی شاعر را تأمین کرده است (قاضی موصوف نیز با پذیرفتن اینگونه آرزوها مساعد بود، چنانکه قبلاً نیز خانقاها اعمار نموده و در بهلوی آن کتابخانه و دواخانه نیز ساخته بود، که به فقر بصورت راهبان ادویه توزیع میگردد،

(دیده شود: دیوان، ص ۱۰۷۳) سنایی مثنوی سیر العباد را باین شخص اهدا نموده و در پایان مثنوی، بعقیده بعضی از منتقدین، مدحیه طولانی و مبالغه آمیزی که ارزش اثر را پایان آورده، نیز افزوده است (فروزا نفر، عین اثر، ۲۷۲، ۱، دوام آن).

سنائی بعد از سال ۵۰۵ تکرار بغز نه بازگشته و تا سال ۵۲۱ از اینک حاسی بزرگی در سرخس نصیبش شده بود، در آن شهر باقی نمانده است، موصوف به هرات، نیشا پور و حتی به سر و رفته (دیده شود دیوان، ص ۷۱، ۳) و در مشهد تربت امام علی (رض) را زیارت نموده است (دیوان، ص ۳۵۱ و دوام آن). درین زمان شاعر از یک طرف به آنانی که اکثرشان قاضی بودند، مدایح سروده است، در بن سیمان باید در هرات از یحیی بن سعید و پسرش فضل بن یحیی یاد آور شد، (دیده شود: دیوان، ص ۳۹ و دوام آن، ۱۵۷ و دوام آن، ۷۱۵ و دوام آن)، از طرف دیگر در موضوعات دینی و اخلاقی با احساسات نهایت عالی به سرودن اشعار پرداخته است (دیده شود: دیوان، ص ۵۱ و دوام آن، ۲۸۶ و دوام آن، ۳۰۷ و دوام آن، ۵۵۵ و دوام آن، ۳۰۶ و دوام آن، تمام اینها در سرخس سروده شده است، هم چنان ص ۳۵۷ و دوام آن، ۷۰۳ در نیشا پور نگاشته شده است.) در خلال این مدت بخت بد باز هم بدنبال شاعر در تلاش بوده است. بازی در سفر نیشا پور با یکی از شاگردانش به کاروان سرای سرخس فرودسی آمد، درینجا بر اثر تصادف سبلغ هنگفت و مال التجاره تاجر بزرگی به سرقت میرود (جهت تفصیل بیشتر دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی، ص ۲۹۷، دوام آن، ۲۰۹-۲۰۵)، بکن از آنانی که مورد شبهه قرار گرفته بود، سرقت را به شاگرد سنایی نسبت میدهد. سنایی ازین جریان بی اندازه متاثر گشته و سر اهایش را آتش اندوه فرا میگیرد، به هرات بر میگردد و تاجری که پول را بوسیله مکتوب خواسته بود، به هرات آمده و شاعر از وی معذرت میخواهد. در تحت شرا پطی که سنایی بحالت نا امید قرار داشت، تصمیم بر آن گرفت که به عمر خیام که در آن زمان شهرت زیادی در نیشا پور داشت، نامه بنویسد و در برابر این بهتان از وی استعانت جوید.

(در باره متن کسامل نامه دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی، ص ۷۰-۷۷) این یگانه نامه قدیمی است که درباره خیام تا هنوز در دست است. درین زمان از سیاحت سنایی تا خوارزم نیز سخنانی در میان است (دیده شود: نقل از مجالس العشاق، مدرس رضوی، ص ۷۲) مگر جزئی ترین اشارتی که این سیاحت را تأیید کند، موجود نیست.

در آخرین سالهای که سنایی در خراسان می زیست، در محیط های دیگر در زبان نیز شهرت و شخصیت بزرگی کسب نموده بود. طوری که از دیوانش برمی آید ص ۵۳۵ و دوام آن بسال ۵۱۸ عده بی از شاعران خراسان و فارس مدایحی بشکل قصیده، رباعی و قطعه برایش فرستادند. هم چنین در ربیع الاول همین سال قوام الدین درگزینی وزیر سلطان محمود از سلاجقه عراق (دیده شود

عباس اقبال، وزارت در عهد سلاطین بزرگک سلجوقی، تهران، ۱۳۳۸، انتشارات دانشگاه، شماره ۵، شماره ۲، ص ۲۶۵ و دوام آن (حین عبور از سرخس آرزوی دیدن سنایی را نموده، مگر شاعر بازگشتن نامه و شعری این دعوت را نپذیرفته و از آن معذرت خواسته است) دیده شود: دیوان، ص ۱۲۳ و دوام آن، سکاکیب سنایی، ص ۲۲-۲۳ (همین وزیر در دومین سفر خود به سرخس بار دیگر آرزوی دیدن سنایی را نموده و اینبار نیز دعوتش رد شده است) دیده شود دیوان، ص ۶۱ و دوام آن. در حالیکه سنایی از منزل وی بودن و در گوشه عزت زیستن خود رانیز تصریح کرده، به سال ۵۱۸ به معین الدین کاشانی وزیر سلطان سنجر (دیده شود عباس اقبال، عین اثر، ص ۲۵۴-۲۶۰) مدحیه بی فرستاده است (دیوان، ص ۴۷۴). قطعات مرثیه بی که سنایی در رثای معزی (متوفی میان سالهای ۵۱۸-۵۲۱) سروده است (عباس اقبال، عین اثر، ص ۲۳۴-۲۴۲، ۳۶۱)، در همین زمان و در خلال همین سالها باید گفته شده باشد (دیوان، ص ۱۰۵۱، ۱۰۵۷، ۱۰۹۹).

آنچه که در بالا از حوادث زندگی سنایی تذکار بعمل آمد، بعد از آن جریا نهایی که بر اقامت سنایی در خراسان باشد، وجود ندارد. بنابراین میتوان پذیرفت که شاعر محققاً در حدود سال ۵۲۱ به غزنه بازگشته است. شاعر بعد از سپری نمودن مدت طولانی غربت و بدست آوردن حیثیت و شخصیت بزرگ در اثر اندیشه های عالی دینی، اخلاقی و ادبی در دنیاى اسلام. آرزو داشت تا دقایق آخرین زندگیش را با آسودگی کامل در زادگاهش سپری نماید. مگر اسنادی که در دست است نشان میدهد که وضع غیر از آنچه که شاعر تصور کرده بود، جریا ن نموده است. البته با اتکا باین اسناد نمیتوان تصویر کامل، منتظم و منطقی زندگی سنایی را در سالهای اخیر ترسیم نمود. باسناد آنچه که منابع نگاشته اند (بطور مثال دو لشاه، ص ۹۶) سنایی در غزنه کاملاً بحالت انزوا سیز پست و با پایهای برهنه میگشت و دوستانش با دیدن این وضع همیشه اشک میریختند (مدرس رضوی، ص ۷۴، هم چنین قزوینی از آثار البلاذحکایتی به عین مفهوم ذکر کرده است). هم چنین بنا به قول دولت شاه، بهرام شاه آرزو داشت، خواهرش را در عقد نکاح سنایی در آورد، البته در حدیقه ابیاتی مرتب با این حکایت نیز وجود دارد. هر چند ظاهر وقوع این حادثه قابل قبول به نظر می آید، مگر دور از واقعیت است زیرا سنایی درین زمان کاملاً بحالت کهولت قرار داشته و از ماه تمام چون هلال گشته و دنیا به نظرش تیره و تار بوده است (حدیقه، ص ۷۱۹). وحتى بهرام شاه باری هم سنایی را به حضور نپذیرفته است. با اینهم در دیوان شاعر بطور مثال، ۲۴، ۶۶، ۹۳، ۱۰۶، ۱۳۶ و ۲۱ قصیده در باره بهرام شاه وجود دارد. مگر تعجب در اینجا است که هیچیک از این اشعار کاملاً نیست. درین اشعار در آنجا بیکه نام حکمدار در میان آمده. سلسله ابیات قطع شده است، آنچه که از

مقدمه منشور حدیقه بر سی آید (ص ۱۲) بهرامشاه روزی (بعضی از منابع تاریخ آفر ۵۲۹ نگاشته اند، دیده شود: مدرس رضوی، ص ۵۳) بمنظور در رک احوال سنایی، بادیدن چشم باطن از یکطرف، آرزوی دیدن او را با چشم ظاهر نیز نموده و نگاشتن اسمش را در جدول خواص امر نموده است، مگر سنایی آنرا پذیرفته و مرتبط با لقب بهرامشاه، آرزوی فرستادن حدیقه را بنام فخری نامه بوی نموده است (ص ۱۶). بدین ترتیب رابطه سنایی با بهرامشاه بشکل مبهمی قرار گرفته و مناسبات وی بیشتر با قاضی ها استحکام یافته است (دیده شود: دیوان ص ۲۱۶، ۱۰۲، ۴۲، حدیقه، ص ۶۱). در اینجا باید از یکی از دوستانش یاد آور شد که در جمع آوری و ترتیب دیوان شاعر سهم با رز داشت، این شخص خواجه عمید احمد بن سعید تیشه است. این شخص مرثیه بی در مرگ پدر سنایی سروده (دیوان ص ۲۳۵) و هم زمانیکه سنایی در غزنه نبوده، ازین شهر برایش نامه فرستاده است (دیده شود: مکاتیب، ص ۱۸-۳۶، و مقایسه نظیر احمد، ص ۱۳-۱۴۲). هم چنین این شخص جهت حفاظت و نجات سنایی از سردی زمستان و از گرمی تابستان خانه کوچکی نیز به شاعر ساخته بود (حدیقه ص ۳۳، ۵۵، ۶۶، ۷۲، دیوان، ص ۱۳). هم چنین وسایل تاسین زندگی شاعر را که فلیک از عهده آن برون نیامده بود، این شخص به عهده گرفت. بدین ترتیب شاعر که از آرایش و آسودگی نسبی برخوردار شده بود، باید به جمع آوری و ترتیب و تنظیم دیوان و یا کلیاتش دست یازیده باشد. در خلال این مدت شاعر قسمت زیادی از اشعار و حتی حدیقه را که قبلا نگاشته بود، تکمیل کرده است. بقول شاعر «کوتاه نظر ان و نایبانی که در ۳۶ رگ آنان ۳۶ خانه شیطان وجود دارد» (دیده شود مقدمه کلیات، مدرس رضوی، ص ۱۵۵)، مسوده های این اثر را بدست آورد و از روی حسادت آنرا مغایر عقاید اهل سنت دانسته و سنایی را نیز کافر و ملحد بشمار آوردند. هر چند سنایی با کمک یکتن از سادات غزنه بنام محمد بن طاهر الحسینی (دیده شود: مدرس رضوی، ص ۱۵۹) این مسوده ها را از دست حاسدان نجات داد، با آنها نتوانست تاثیر بدگویی اینان را از میان ببرد. روی این ملحوظ سنایی اثر خود را توسط نامه منظوم سی به بهران الدین ابوالحسن علی الغزفوی مشهور به بریا نگر که در بغداد میزیست، فرستاد «حدیقه، ص ۷۳۳» و از علمای بغداد فتوی خواست (متن فتوی را که موثوقیت آن بطور کامل تعیین نگردیده است، در پایان بعضی از نسخه های حدیقه میتوان یافت). دیده شود:

Sachau—Ethe, catal. of Persian... Mss in the Bodleian Library,, Nr. 528, 531; Ethe, Cat., I, 575, nr. 923).

در عین زمان نامه که به انتقادات جواب میگفت، به بهرامشاه نیز فرستاد (دیده شود: مکاتیب، ص ۱۲۱-۱۱۸) سنایی که درین زمان در مرحله آخرین پیری رسیده بود، بیمار گشت و دیگر نیروی نگاشتن نامه را نداشت. با آنها مقدمه حدیقه و یا کلیات خود را به فضل الله بن طاهر الحسینی اسلامیکت (دیده شود: حدیقه، ص ۲۶، مقدمه الزقاع، مقایسه مدرس رضوی، ص ۱۵۹) درین حال

روزی، تب شدیدی وجود شاعر را فرا گرفته بعد از نماز عصر در ناحیه نو آباد غزنی جان را به جان آفرین تسلیم کرد.

منابع: سال وفات سنایی را ۴۹۹ (مجموعه فصیحی، ج ۲، ۲۰۴) ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۴۰، ۵۴۶، ۵۷۶ و ۵۹۰ نگاشته اند (دیده شود خلیلی، احوال و آثار حکیم سنایی، ص ۲۸ نظیر احمد ص ۹) الرفاع که حادثات فوق رانیز حکایه کرده است، تاریخ وفات سنایی را دوشنبه ۱۱ شعبان ۵۲۵ میداند. از میان این تاریخ ها آنچه که باید پذیرفته میشد، بدون تردید قول الرفاع بود مگر بنا بر ادعای عده بی از محققان، قول الرفاع از چند جهت درست نیست.

الف - ۱ شعبان روز دوشنبه نیست، بلکه پنجشنبه است، ب. در بعضی از نسخه های طریق التحقیق سال تالیف آن ۵۲۸ ذکر شده است، ج. در بعضی از نسخه های حدیقه، آغاز آن سال ۵۲۵ و ختم آن ۵۳۴ قید شده است. مدرس رضوی در چاپ خودش (دیده شود ص ۷۴۷ همین شکل را پذیرفته است) با بررسی تمام این تاریخ ها (به تفصیل دیده شود مدرس رضوی، ص ۵۳-۵۴) آنچه که به نظر قابل قبول می آید و تاحدی مورد پذیرش محققان نیز قرار گرفته است، سال ۵۳۵ میباشد مدرس رضوی این تاریخ را پذیرفته است. مگر درین صورت بنا بر وفات سنایی، الرفاع که از طرف سلطان به جمع آوری و ترتیب آثار شاعر و از جمله حدیقه، موظف گردیده و در هر صورت به مدت کوتاهی این کار را به پایان رسانید، چگونه موصوف سال ۵۲۵ را ارائه داشته، که درین موضوع ایضاً ده سال فرق در میان باقی می ماند، که از نظر ما ارتکاب این خطا ناممکن میباشد. علا و تناد لایلی که بر ضد قول الرفاع بکار میرود، بخوبی میشود در گذرد. الف. تاریخی را که الرفاع داده است، به استثنای ماه و سال، اشتباه در روز و نام روز ممکن است در اثر بخاطر آوردن نادرست از طرف موافق و یا در نتیجه اشتباهاتی در استنساخ اثر بوقوع پیوسته باشد، ب. ازینکه طریق التحقیق اثر سنایی است، جای تردیدی نیست، با وجود آن بیتی که بصورت تاریخ در آخر آن نگاشته شده، امکان دارد، بعداً علاوه شده باشد، ج. بیتی که بشکل تاریخ در پایان حدیقه افزوده شده، بر خلاف قول مدرس رضوی (ص ۵۰) در قدیمترین و معتبرترین (نسخه بطور مثال) کتابخانه ولی الدین افندی، نمبر ۲۶۲۷ استانبول، در یکی از قدیمترین نسخ کلیات سنایی، که تاریخ استنساخ آن ۶۸۳ است، در سطر ما قبل صفحه الف ۶ (۱۰۳۳ نی، بلکه ۵۲۵ است، بنا بران یگانه تاریخی که میتوان بحیث سال وفات شاعر پذیرفت، همانا ۵۲۵ است. سنگ قدیمی سزار سنایی در غزنه در محلی که زیارتگاه است، تا هنوز محفوظ میباشد (دیده شود خلیلی، احوال و آثار حکیم سنایی، لوحه های که بعد از صفحات ۲۸ و ۲۹ آمده و هم چنین ص ۷۰) مگر متأسفانه در آن تاریخ دیده نمیشود.

II- آثار شاعر: ظاهر آ چنین به نظرمی آید، که دیوان سنایی جمع آوری شده و بعد آبه اثر تقاضای احمد بن مسعود تیشه از نو ترتیب و تنظیم گردیده است (سکاتیب، ص ۳۵). درین میان بلکه سنایی بشمول حدیقه، کلیاتی نیز ترتیب کرده باشد. در هر صورت، خواه حدیقه و خواه کلیات قبل از آنکه شکل کامل خود را بگیرد، به سبب وفات سنایی، دوستان و شاگردانش تا آنجاییکه در بدست آوردن مواد موفق شده اند، حتی با تکمیل قسمت مقدمه، نتیجه های جدید دیوان، حدیقه و کلیات را ترتیب کرده اند. فرق های مهمی که در محتوی و ترتیب آثار شاعر دیده میشود، ازین نگاه قابل ایضاح است. به اساس نمای خارجی کلیات سنایی، آنچه که ازین ترتیب قدیمی نمایندگی میکند و نمونه آنرا به هیچیک از آثار شاعران دیگر نمیتوان سراغ کرد، این نسخه های گرانبها را در اختیار داریم: ۱- نسخه نمبر ۱۶۷۲، کتابخانه وهبی بغدادی، که بسال ۵۰۲ در قونیه استنساخ شده است، ۲- نسخه کتابخانه ملی تهران که با وجود ناقص بودن، فهرست آن درست است. این نسخه بنا بر عقیده منزوی (دیده شود فهرست کتابخانه اهدایی... مربوط به کتابخانه دانشگاه تهران ۱۳۲۰، انتشارات دانشگاه تهران، نمبر ۱۶۸، ص ۵۵ یادداشت ۵) بین سالهای ۵۱۲-۵۲۵ و به عقیده مدرس رضوی (ص ۱۹۳) قبل از سال ۵۸۲ استنساخ شده است (نسخه دیگری که فهرست آن به عین شکل میباشد، دیده شود: ریو، تکمله، ص ۱۴۵، نمبر ۲۱)، ۳- نسخه اند یا آفس با تاریخ ۶۳۷ (جهت معلومات بیشتر درباره این نسخه که تا اندازه زیادی ناقص است دیده شود، آته. کتلاگ، نمبر ۹۱۶. ظاهر آمانند نسخه ایست که قبلا یاد کردیم)، ۴- بالاخره نسخه که بسال ۶۸۴ استنساخ شده و با وجود مکمل بودن آن با نسخ دیگر تطابق ندارد و تحت نمبر ۶۲۸ در کتابخانه ولی الدین افندی در استانبول قید است (دو نسخه دیگر که شبیه هم است: کتابخانه فاتح، نمبر ۳۷۳ و کتابخانه خالد افندی، نمبر ۸۹۴، جهت آگاهی از نسخ استانبول دیده شود:

H. Ritter, Philologica VIII, Der Islam, 1935. XXII, 102).

کلیات سنایی مشتمل بر این آثار است:

۱- دیوان اثر بیست که شامل قلندریات، قصیده، قطعه، ترکیب بند، ترجیع بند، غزل و رباعی میباشد. در نسخه های کلیات قدیم به اساس محتوی طبقه بندی شده اسب: بنا به قول دولت شاه (ص ۹۸) این دیوان حاوی ۳۰۰ بیت بوده (مدرس رضوی، ص ۱۴۲). فعلا دیوان چاپ مدرس رضوی که با استفاده از مهم ترین نسخ ترتیب گردیده است، شامل ۱۳۷۸ بیت میباشد. با آنهم درین دیوان و در مقدمه کلیات سنایی چاپ مظاهر مصفا (دیده شود، مدرس رضوی، ص ۱۶۴) از آنچه که سنایی شخصا یاد آور شده است، مقدار بیشتر شعر موجود میباشد. بطور مثال در کلیات سنایی بصورت مجموعی از موجودیت ۱۳۷ قصیده، ۲۰۶ غزل ۴۴ رباعی سخن گفته میشود، در حالیکه در اثر مطبوع، بیش از ۳۰۰ قصیده، ۴۰۸ غزل و ۵۳۷

رباعی موجود است. در نسخه های هندوستان و لندن اشعاری که در نسخه مطبوع نیز به نظر نمی خورد، موجود می باشد (دیدله شود، نظیر احمد، ص ۱۰۵ یاد داشت ۲) در هر حال مقداری که دولت شاه از آن یاد آور شده است، باید قبول کرد که یا نادرست و یا مبالغه آمیز است. این اشعار اضافی که سنایی در آغاز سروده بود و حینیکه کلیاتش را ترتیب می کرد، همانطوریکه پیشود گفت یا نزدش موجود نبوده و یا اینکه بخاطرش نیامده همانگونه میتوان از نسبت دادن آن اشعار به سنایی نیز سخن گفت. بنابراین نثر انتقادی و علمی دیوان سنایی که تمام این مسایل را حل کند، تا هنوز روی دست گرفته نشده است. آنچه که ازین اثر در بالابنام نسخ کلیات یاد شده و مدرس رضوی در صفحات ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۶۳ نسخ خطی آنرا بشمار آورده است بر علاوه از این نسخه ها نیز میتوان یادآوری کرد: اته، کتلا گ، ۵۷۸ (نمره ۹۲۷). با آنکه تاریخ آن... ۱ هجری است، ترتیب آن خیلی با قدیمی به نظر می آید) و نسخ دیگری که در این کتلا گه ارائه شده است، هم چنین،

Abdul Muqtadir, Cat... Bankipore, Kalkute, 1908, I, 29;
Semenov, Uzbekistan SSR, Fanlar Akademiyasining sark
Kulyazmalari toplam, Tashkent, 1954 II, 25.

A. Munzavi قبلا تذکر داده شد

Sultanov—Arasli, Elyaz malari katalogu, Baku, 1963. I, 142;
کتابخانه نور عثمانیه، نمره ۹۰۸۰ (قرن یازده هجری)، در قسمت نسخ عمده مطبوع دیوان مراجعه شود
به آثاری که در بالایادآوری شد و مدرس رضوی، ص ۱۵۳.

۲- کارنامه بلخ و یا کارنامه، مثنوی کوچکیست در بحر خفیف و شامل ۹۷ بیت می باشد. این اثر که در نسخه های کلیات قدیمی نیز موجود است و از نظر شرح حال شاعر ارزنده می باشد، نخستین بار توسط غلام جیلانی جلالی (مجموعه چهار کتاب نایاب، عشق نامه، عقل نامه، بهرام و بهروز، کارنامه بلخ از مشآت سنایی غزنوی با مقدمه و تصحیح، غزنه ۱۳۳۲ شمسی) به طبع رسیده است. بعد از طرف مدرس رضوی نیز نشر شده است، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۳ شمسی، III، ۲۹۷-۳۶۶. قبلا اثری تحت عنوان کارنامه عارف ربانی... سنایی (شیواز، ۱۳۱۸) نیز طبع شده است. هر چند این اثر (مراجعه شود، سعید نفیسی، حواشی لباب، ص ۷۲۱) عشق نامه عم نامیده شده باشد (دیدله شود، نمره ۶) با سنایی هیچگونه رابطه ندارد. کارنامه در لغت بمعانی «کتاب کار» است و پیروزی های شخصی را در اجرای کارهای مهم ارائه می دارد مانند، کارنامه ارد شیر بابکان. در این اثر نیز چون از کارنامه های عده بی از بزرگان زمان بشکل استهزا آمیزی بحث شده است، بعضا این اثر را بنام مطایبه نامه نیز یاد کرده اند.

۳- سیرالعباد (و یا العباد) الی المعاد: این اثر که شامل ۷۷ بیت می باشد، توسط سنایی در سرخس نگاشته شده و به محمد بن منصور السرخسی اهدا گردیده است. این اثر که به وزن کارنامه سروده شد،

در قدیمترین نسخ کلیات موجود میباشد. اثر توماس سعید نفیسی بشکل نامطلوبی بطبع رسیده است، تهران ۱۳۱۶ شمسی. رضاقلی خان هدایت در اثر مشهورش، مجمع الفصحاء (۱۶۲۱-۲۷۴۳) تمام این اثر را گرفته است: در بعضی نسخه ها که ازین اثر بنام کنزالرموز و کنوزالموزن نیز یاد شده است، از مراحل مختلف انتشار روح در داخل موجودات بحث میکند، ازین جا است که این اثر *Divina Commedia* اثر دانته را بخاطر می آورد و در واقع این اثر سنایی الهام بخشای دانته قرار گرفته است، دیده شود: R.A. Nicholson, A persian Forerunner of Dante (Journal of the Bombay Branch of the RAS, new series 1943, XIX, I-5, ترجمه د ری آن، یادگار، سال ۱، شماره ۴، ص ۴۸-۵۷). چنین معلوم میشود که باین اثر از طرف شخصی بنام اوحدالدین طبیبی رازی ضمیمه نگاشته شده (دیده شود، کتابخانه یونیورسیتی استانبول، 538 FY این نسخه منحصراً از طرف عباس اقبال نشر شده است، ذیل سیرالعباد، مجله دانشکده ادبیات، تهران، ۱۳۳۴ شمسی، سال ۲، شماره ۳، ص ۸-۱۶) هم چنین توماس سولف نامعلومی با دقت نظر و وقت فکر به اثر شرحی نگاشته شده است (نسخ خطی آن کتابخانه نظیف پاشا، نمره ۱۰۴، کتابخانه ایاصوفیه، نمره ۱۳۲۴، ۳۸۰۳ دیده شود، ریتر، عین اثر، ص ۱۰۴)

۴- حدیقة الحقیقه و طریقه الشریعه، ازینکه به بهر امشاه اهدا گردیده است فخری نامه و یا کتاب الفخری نیز یاد میگردد. اثر به بحر خفیف بوده و شامل . . . (ده هزار) بیت میباشد. اثر بحدیث بزرگترین مثنوی تصوفی و اخلاقی، از نخستین مثنوی های تصوفی در ادبیات درسی بشمار میرود. مولانا نظر به علاقه که باین اثر داشت، موضوعات مهم آن را در مثنوی گنجانیده (دیده شود، عبد اللطیف العباسی، شرح حدیقه و در مثنوی و در هر جای دیگر آنرا بنام الهی نامه یاد کرده است) افلاکی. مناقب العارفین. چاپ تحسین یا زیجی، ص ۲۲۲ - ۷۴۰). اثر بصورت کلی شامل ده باب است و موضوعاتی از قبیل توحید، قرآن، نعت، عقل، فضیلت علم، نفس کل، انسان، مدح ستمفذین دربار بهر امشاه، و بزرگان غزنی، راه سعادت و احوال شخص شاعر را احتوا میکند و در هر باب اندیشه ها بشکل حکایات توسعه یافته است.

سنایی در آخرین سالهای زندگی به پایان رسانیدن این اثر کوشید، مگر بدون بدست آوردن این فرصت چشم از جهان بست. در پایان اثر (دیده شود: چاپ مدرس رضوی تهران، ۱۳۲۹ شمسی ۸۱۸ و مقدمه، ص ۲۴) شاعر از کهولت سن شکایت نموده و از نواقص بودن اثر و آرزوی تمام نمودن خاطر نشان کرده است. سنایی درین اثر، طوریکه در بعضی از نسخ دیده شده، مقدمه مثنوی نیز نگاشته بوده، که بعداً الرفاع آنرا ضم مقدمه خود ساخته است. ازینکه اثر تا حدی بشکل ناقص باقی ماند، در میان نسخه های خطی آن فرق های زیادی بمشاهده سیر شده، مثلاً طوریکه در بالا

از آن یاد شد، در نسخه مؤرخه ۵۵۲ مربوط کتابخانه وهبی بغدادی. همانطوریکه مندرجه وجود ندارد. در نسخ دیگر نیز تفکیک آن بشکل ده باب نیز دیده نمیشود. در نسخه های که به ده باب تقسیم شده، در پایان باب هشتم (دیده شود: چاپ مدرس رضوی، ص ۶۴۲) از پایان یافتن اثر، اشارت هایی در میان است. این خصوصیت اثر از قدیم توجه را جلب نموده و عبداللطیف العباسی که با تحقیقات ثمربخش خود در مثنوی مولانا شخص شناخته شده در هندوستان میباشد (وفات ۱۰۳۸ و یا ۱۰۳۹، دیده شود: اته کتلاگ، I، ۵۷۵) با اتکاب به نسخه های قدیمی که از طرف شخصی از غزنه آورده شده، بسال ۱۰۳۸ یک شکلی از متن انتقادی آنرا آماده ساخته (در باره یکی از این نسخه ها دیده شود):

کتابخانه یونیورسیتی استانبول، (Fy ۱۷۷۵) و بعداً شرحی نیز بر آن افزوده و آنرا لطایف الحدیقه (و یا الحدایق) نامیده است، که این شرح (مراجعه شود: اته، کتلاگ، I، ۵۷۵ و عبدالمقتدر عین اثر، ص ۲۵) بسال ۱۸۸۷ دولکنهو بچاپ رسیده است. اصل اثر که با اتکاء به قدیمترین نسخه های خطی تهیه شده، مگر در راه رفع ضرورت های علمی ناتوان بوده است، توسط مدرس رضوی بچاپ رسیده است. طبع دوم. تهران، ۱۳۲۹ شمسی (در باره چاپ ها و شرح های دیگر مراجعه شود: مدرس رضوی، ۸۴). منتخباتی از حدیقه نیز وجود دارد که هر کدام آن بدیگری شباهتی نمیرسانند (دیده شود: کتابخانه یونیورسیتی استانبول، 1008 FY, 560b—554b, 538 Fy یکی از این منتخبات بسیار معروف بوده و نسخه هایی بنام های منتخب حدیقه و یا انتخاب حدیقه موجود است (دیده شود):

کتابخانه یونیورسیتی استانبول، (FY 302, 498). در بعضی از نسخه ها، این اثر به صوفی مشهور فریدالدین عطار نسبت داده میشود (بطور مثال دیده شود: عبدالمقتدر، عین اثر، I، ص Sachau—Tthe, Cat. Bodl. I, 476, 24) مدرس رضوی نیز (ص ۸۹) روی این احتمال سخن گفته است، که گویا این اثر بصورت منتخبی از طرف سنایی ترتیب شده باشد. مگر در منتخبات قبلی شخصی که این منتخب را ترتیب کرده، تخلص خود را بشکل واضحی داعی ذکر کرده است. که این شخص از صوفیان قرن ده بوده و بر مثنوی مولانا و گلشن راز شرح هایی نگاشته است، که به احتمال قوی این شخص همان نظام الدین محمود شیرازی است که بنام داعی شیرازی شهرت دارد (خیامپور، فرهنگ سخنوران، تهران، ۱۳۳۰ شمسی، ص ۲۰۲ ب و منابعی که در آنجا ذکر شده است).

۵- تحریمات (ویا تجربیات) القام، مثنوی کو چکیست که بر وزن حدیقه بوده و دارای ۲۰۲ بیت میباشد و از طرف مجتبی سینوی بچاپ رسیده است (فرهنگ ایران زمیں، ۱۳۳۶ شمسی، ۷، 0-10).
 ۶- عشقنا مه، مثنوی کو چکیست بر وزن حدیقه و دارای ۵۷۶ بیت میباشد. این اثر نیز از طرف غلام جیلانی جلالی، طوریکه در بالا نیز یاد آوری شد، بچاپ رسیده است (غزله ۱۳۳۲ شمسی نمره ۲ دیده شود). درین اثر عشق از نظر فلسفی و تصوفی تحلیل گردیده، که در قسمت های اول آن، طرز دید و تفکر شاعر و حتی انتخاب موضوع و بکار بردن تعبیرات آنرا میتوان در رساله فی ماهیت العشق بن سینا مشاهده کرد (دیده شود: چاپ احمد آتش، استانبول، ۱۹۵۳، یو یورستی استانبول، از نشرات فاکولته ادبیات، نمره ۵۵۲). در بخش آخر این اثر موضوع بیشتر از همه بشکل تصوفی و روانی ارزش یابی گردیده است.

۷- عقل نامه، مثنویست در بحر خفیف و شامل ۹۵۲ بیت میباشد. این اثر نیز در غزله سال ۱۳۳۲ شمسی از طرف غلام جیلانی جلالی طبع شده است.

۸- سنایی آباد، در مقدمه کلیات الرفاع بشکل اثر جداگانه به نظر میخورد. آنگاه با عقل نامه عین اثر میداند (کتلاگ نمره ۹۲۷، ۹۱۴). مگر مدرس رضوی (ص ۸۷) از آن بشکل یک اثر جداگانه ۵۹۶ بیتی بحث میکند.

۹- مکاتیب، نامه هایی است که توسط خود سنایی نگاشته شده و در شرح حال شاعر از آن به دفعات یاد گردید و مجموعاً ۱۷ نامه میباشد. بصورت متشکل و با پراگنده در اکثر نسخه های آثار شاعر دیده میشود. جهت معلومات مفصل و چاپ های جداگانه این مکاتیب را جمع شود به: نظیر احمد ص ۲۱-۳۵.

گذشته از اینها از اثر دیگر سنایی بنام کنزالرموز نیز بحث میشود. این نام بعضاً به سیر العباد نیز داده شده است. (دیده شود: نمره ۳). در واقع این همان قصیده مطوای است که در دیوان شاعر (ص ۱۹۶-۲۰۴). موجود بوده و بنام کنوز الحکمه از طرف شاعران دیگر نیز تقلید گردیده است (دیده شود: جاسمی، ترجمه لامعی، ص ۶۶۸). یک تعداد آثار دیگر نیز که آنرا به سنایی نسبت میدهند موجود است و آن عبارات ازینهاست:

۱- باغ ارم و یا بهرام و بهروز که بحیث اثر سنایی از طرف غلام جیلانی جلالی بچاپ رسیده است (غزله ۱۳۳۲ شمسی)، در اصل اثر کمال الدین بنایی، است که تخلص حالی را بکار میبرد (۹۸۷ Cat. Bodl., No. 987)، (متوفی ۹۱۸) تمام اثر بنام مؤلف اصلی آن کمال الدین بنایی در سال ۱۳۳۶ بشکل چاپ سنگی در تاشکند بطبع رسیده است.

۲- غریب نامه (بعضاً قریب نامه) در نسخ قدیمی کلیات از آن ذکر در میان نیست. اسم آن نخستین بار در هفت اقلیم احمداسین رازی (چاپ . ج . فاضل ، III ، ص ۱۴۰) دیده میشود. و در آن از نگاشتن اثر بنام شخصی موسوم به خواجه احمد که اصلاً از بلغاریا بوده در غز نه سکونت داشته اشارتی موجود است. مگر ازینکه ازین اثر امروز هیچگونه اثری در میان نیست، احتمالاً یا اشتباهی در هفت اقلیم رخ داده و یا پارچه شعر مطولی است که به مناسبت اهدای غریب نامه به آن شخص سروده شده است. تذکر این نکته لازم است، یعنی راکه اته (Ethe) (کتلاگ، نمره ۳/۱۴۰) از روی احتمال آغاز غریب نامه دانسته است، نخستین بیت بهرام و بهروز است که آنرا به سنایی نسبت میدهند (عبدالمقندر، عین اثر، ۲۰۰)

۳- طریقی (و یا طریقت) التحقیق، در ذات خود که اثر بسیار ارزشمند و ادبی بشمار می آید و در پایان بعضی از نسخ آن سال تالیف آن ۵۲۸ ذکر شده است، بسال ۱۳۰۹ در تهران و بسال ۱۳۱۸ در شیراز بحیث اثر سنایی بچاپ رسیده است. هم چنین زالدسالکین، اثر دیگری بنام سنایی بسال ۱۳۱۸ در بمبئی بچاپ رسیده است (مدرس رضوی، ص ۸۵، نظیر احمد، ص ۱۹) همه مولفان سبک آنرا کاملاً مغایر سبک سنایی دانسته اند. (بطور مثال دیده شود. فروزانفر، عین اثر I، ۲۷۲). با تمام اینها تنهام. م. قزوینی (دیده شود. چهار مقاله، حواشی، ص ۱۳۵) چنینکه تاریخ وفات سنایی را تشبیهت میکنند، از لزوم اثبات مربوط بودن این اثر به سنایی صحبت مینماید اگر به نسخ خطی اثر دیده شود، آنرا نمیتوان در هیچیک از کلیات سهم و قدیمی سنایی مشاهده کرد. نسخ موجود آن کاملاً جدید است (در باره دو نسخه که در اندیا آفرس موجود است، دیده شود. اته (Ethe) کتلاگ، نمره ۲/۹۱۴ و ۹۲۶) یکی از نسخ این اثر (کتابخانه یونیورسیتی استانبول، نمره Fy ۶/۴۷۴، مورخه ۵۸۹۸) به صوفی مشهور اوحدالدین منسوب است و نسخه دیگر کتابخانه یونیورسیتی استانبول، نمره Fy ۴/۵۹۳، مورخه ۵۸۹۰) آغاز آن بنام مصباح الارواح و پایان آن بنام طریقت المحققین به احمد بن الحسن بن محمد النخجوانی که به جامی شهرت دارد، منسوب شده است. از آنجاییکه اثر بزرگ متصوف و شاعر مشهوری چون سنایی را نمیتوان به شخص گمانی نسبت داد، و در مقابل آن اگر تصور شود که اثر ارزشمند شخص مشهوری را میتوان به شخص مشهور دیگری آسانی منسوب کرد، طریق التحقیق را بطور قطع نمیتوان اثر سنایی دانست. این اثر که بدیگری معلوم نبوده، در هر صورت باید به احمد النخجوانی که در قرن نهم سیزدهم، مربوط باشد.

III - شخصیت، مقام شاعری و تاثیرات سنایی: قبل از آنکه در باره شخصیت سنایی تحلیل مختصری بعمل آوریم. درباره مذهب شاعر یعنی اینکه پیرو اهل سنت بوده است و یا خیر، نظری

بیندازیم. زیرا قبل از تثبیت این موضوع، در باره شخصیت و اندیشه های وی حکم نمودن، در هر حالی خالی از اشکال نیست زیرا آخرین اثر سنایی، یعنی حدیقة الحقیقه، که در عین زمان یکی از شاهکار های زبان دری نیز به شمار می آید، معروض به اعتراضاتی شده بود، که در بالا از آن بحث کردیم. هر چند به تفرعات موضوع نمیتوان داخل شد، مگر این نکته را باید روشن کرد که انتقاداتی که درباره سنایی وارد شده است متکی به همین اثر شاعر است که گویا از اعتقادات اهل سنت بدور شده است. حتی قبلاً از زمان سلطان محمود که دولت غزنوی بصورت بسیار جدی طرفدار اهل سنت بود از اینکه سنایی با اندیشه های دیگر مخصوصاً مغایر عقاید اهل سنت متهم بود مقابل شدن وی با عکس العمل شدید بسیار طبیعی بود، مرتبط با این عکس العمل ها نامه که شاعر به بهرامشاه نگاشت (دیدۀ شود مسکاتیمب ص ۱۱۸-۱۲۱) جهت تفصیل موضوع مراجعه شود به: نظیر احمد ص ۲۳۲-۲۳۵) بخصوص درین موضوع تماس گرفته و درباره ارتباط مسلمانان به حضرت پیغمبر و خانواده آن حضرت سخن گفته است. شاعر در حدیقه بعد از حضرت پیغمبر به اساس روش اهل سنت به ترتیب علویت از حضرت ابوبکر رض (ص ۲۲۶-۲۳۳) حضرت عمر رض (ص ۲۳۳-۲۳۹) حضرت عثمان رض (ص ۲۳۹-۲۴۳) و حضرت علی رض مدح کرده است و بعد از آن از حضرت حسن و حضرت حسین و واقعه کربلا بحث نموده است. از اینکه در مدح حضرت علی رض، شاعر بشکل مبالغه آمیزی صحبت کرده، آنرا اشارتی به شیعی بودن وی کرده اند. مخصوصاً شاعر قبل از اینکه باین مدحیه پردازد (حدیقه، ص ۲۴۳) از اینکه مدایح خود را، مطلق خوانده و از آمدن حق و از میان رفتن باطل) سخن گفته، بعداً از طرف مؤلفان شیعی چنین ارزیابی شده است، که شاعر با آنکه معتقد به مذهب شیعه بوده، عقیده اصلی خود را پنجاهان داشته است (قبل از هر چیز این نکته را باید به خاطر سپرد که این بیت در نسخ خطی قدیمی حدیقه موجود نیست) (دیدۀ شود، یاد داشت پنجم). باز هم بنا بر عقیده این مؤلفان هر چند شاعر، امام ابوحنیفه رح و امام شافعی رح را مدح کرده (دیدۀ شود: ص ۲۷۵) این نیز به اساس تقییه بوده است. مگر سنایی آنجا که از عدالت حکمر و ایان صحبت میکند، با توصیف حضرت عمر رض از درجه بسیار عالی و موقوف بسیار بلند آن حضرت یاد آور میشود و حتی واضحاً آن حضرت را از جنتیان می شمارد (بطور مثال دیدۀ شود: حدیقه، ص ۳۳۵) توضیح اینگونه موارد به اساس تقییه کلی ناممکن میباشد. آنچه که گفته آمد، کافی است که معتقد بودن ویرا به مذهب اهل سنت به اثبات برساند. البته بعضاً انتقاداتی که از طرف معاصرانش (اهل غزنه) بوی وارد می آمد، به آسانی قابل توضیح است. سنایی بر علاوه دیوان در حدیقه نیز به عالمان دو روی، بی درایت و کریه المنظر حتی بعضاً با بکار بردن کلمات خشن تاخته است (دیدۀ شود:

حدیقه، ص ۶۳۱). بعداً شاعران کم‌مایه رانخست بشکل عمومی و ثانیا با گرفتن نام آنان، ایشان را هجو کرده است (حدیقه، ص ۶۳۷). آنا نیکه خویشتن را دیندار و درویش میدانستند، نیز از اینگونه انتقادات و تاختن های شاعر در امان نمانده اند (دیده شود، عین اثر، ص ۶۷۶). در برابر این وضع آنانی که به اینگونه انتقادات و تاخت و تاز ها روبرو بودند، طبیعی بود که میگو شیدند به تشبیهاتی بهر دازند، اندیشه های سنایی را دیگر گونه تعبیر کنند و حتی ویرا به سخا لفت به اهل سنت متهم نمایند.

باتمام اینها باید در نظر داشت که عده از نویسندگان از یابند نبودن سنایی به مذهب اهل سنت سخن گفته اند. بطور مثال، عبدالجلیل رازی در اثر خود بنام النقص که در حدود سال ۶۰۰ نگاشته شده است (دیده شود، چاپ جلال الدین محدث، تهران ۱۳۳۱ شمسی، ص ۲۵۲) در باره سنایی توضیحاتی ازین قبیل دارد. قاضی نورالله شو ستری در اثر مشهور خود بنام مجالس المومنین (تهران، ۲، ۷۷-۹۸) بحث بزرگی را به سنایی اختصاص داده و مزایای ویرا بر شمرده است. آخرین شخص مدرس رضوی (ص ۶۲-۷۰ و بخصوص ص ۶۷) می نویسد که سنایی در جوانی بدون تردید سنی و معتقد به مذهب حنفی، بوده مگر در پیری تغییری به اندیشه وی بوجود آمده بود، اتکای نویسنده به سخنان شاعر علیه «رأی» و «قیاس» است که در حدیقه از آن بحث کرده است (دیده شود: حدیقه، ص ۶۳۹). در حالیکه ابن اندیشه های سنایی هرگز مخالف اساسهای اهل سنت نیست. چنانکه بطور مثال عبدالله انصاری با آنکه بشدت علیه رأی و قیاس بود (دیده شود: احمد آتش، کتاب ذم الکلام و اهلیه، اثر عبدالله انصاری، مجله شرقیات، ۶۳، ۱۹، ص ۵۱ و بخصوص ص ۵۳)، خودش پیرو اهل سنت و حنبلی میباشد. باز هم قصیده بی که از آن عدم تمایل ویرا به مذهب اهل سنت تعبیر میکنند و این قصیده در جواب سوالی که سلطان سنجر در باره مذهب نعوده بود (دیده شود: مدرس رضوی ص ۶۸، دیوان، ص ۳۶۷)، سروده شده، از نسبت نداشتن آن قصیده به سنایی قبلا یادآوری شده است. باتمام اینها میتوان استنتاج کرد که سنایی بدون هیچگونه تردیدی مذهب اهل سنت داشت و حنفی بود. البته او نیز مانند همه اهل سنت به حضرت پیغمبر ص و اهل بیت آن حضرت احترام عمیق داشت.

سنایی نخست از همه با دانش وسیع خود بجهت یکتا مامور دولت و شخص دینی پرورش یافت و با استعداد سرشار شاعری که داشت، میخواست شاعر بزرگ مدیحه سرای شود. مگر روی علمی که تا هنوز توضیح نشده است، شاعر به موقف مطلوب خود قرار گرفته نتوانسته و طوریکه از مدیحه در حدیقه و دیوان بر می آید، هر چند شاعر تا پایان حیات به موقف دومین خود قرار داشته، مگر باز هم نتوانسته است در قصر حکمدار ویا وزیر انتصاب گردد و شاعر

مدیحه سرای آید یالی باشد. این وضع بهترین توضیحی از نظر موجود بودن تضاد های فکری در آثارش، میباشد. سنایی تا آنجا که امکان یافته، در باره آنانی که در قاسمین زندگی شاعر نقشی داشته اند، مانند همه شاعران مدیحه سرای، اشعاری سروده است. درین مدایح خود سنایی چهره یک مقلدنا کام فرخی و یا منوچهری را احراز کرده است. در عین حال شاعر تحت تأثیر مسعود سعد سلمان قرار گرفته و در باره مدایحش تنها میتواند از عین سخن استفاده کند. سنایی درین اشعار خود به شاعر معمولی و فقیری شباهت پیدا میکند.

سنایی در بخشی از اشعارش مخصوصاً در غزلهای، یکسلسله ماجراها را بشکل عربی مانندی رو دکی، بسیار ساده مگر با ابیات بسیار قوی افاده میکنند (دیده شود، بطور مثال، دیوان، ص ۱۰۱). تصاویر مجالس عیش و نوش که بشکل بسیار مکمل و درخشان افاده گردیده، در زمره این اشعار قابل ارائه میباشد. در قسمتی ازین اشعار عناصر دینی نیز آمیخته است.

مانند، «در تشعشع قدح شراب دیدن حاجی مکه را از مدینه» (دیوان، ص ۱۰۲)، بانوشیدن می مانند زاهدان در صحرای قدم سیر توانستن» (دیوان، ص ۹۰)، از دیدن چشمان معشوق «بست و کافر شدن» (دیوان، ص ۳۵۸) و مطالبی ازین قبیل. اینگونه بی اعتنایی هادر بر ابر نص و تلقیات دینی، طوریکه در ادبیات ترک، در اشعار بکتاشی ها دیده میشود و بنام «قلندریات» یاد میگردد، در ادب دری نخستین بار توسط سنایی ارائه شده است (جهت توضیح دینی و تصوفی آن مراجعه شود):

Ritter, Das Meer des Se ele, Mensch, Welt und Gott in den Geschichten des Fariduddin Attar, Lei- den, 1555

S. 487—491.

489

در باره: سنایی، ص ۳۸۹

در دیوان سنایی که اینگونه اشعار بمقدار کافی به نظر میخورد (دیده شود بطور مثال، ص ۷۳، ۸۰، ۱۰۸، مدرس رضوی با استناد بیکمی از نسخ قدیمی، در آغاز اینگونه اشعار حرفی را که مخفف قلندریات میباشد، گذاشته است) از یکطرف عصیان در برابر او امر دینی و هم کنار گذاشتن شرم و حیا از مردم افاده شده است (ص ۸۹) باین اساس است که سنایی میگوید: قبله معشوق میخانه و احرامش قمار است، من نیز داخل این مذهیم» (دیوان ص ۹۵) هر چند اینگونه اشعار ظاهراً مخالف او امر دینی به نظر می آید در واقع یک شکل دیگر افاده احساسات پاک و بی آلاش دینی بشمار می آید. در هر صورت زمانی که بحث در باره سنایی باشد در بخشی ازین اشعار، امکان مشاهده ماجراهای که سنایی خودش نیز در آن میان زیسته است، دیده میشود. بالاخره در قسمتی از اشعار سنایی، موقتی بودن جهان، ترک دنیا، ارزش ندادن به متاع

دنیایی و ارزش عالی بشریت تشریح میگردد. در نسخ قدیمی دیوان اشعاری که بنا م زهدیات در قسمت جداگانه جمع آوری شده (در چاپ مدرس رضوی در آغاز اینگونه اشعار با اتکابه نسخ مخفف (ز) گذاشته شده است) و تمام حدیقه درین بخش قابل مطالعه میباشد. اساسا شخصیت عالی و اوصاف بشری سنایی درینگونه اشعار تبارز میکنند و واقع سنایی درین نوع اشعار نخستین شخصیت بزرگ و از استادان ممتاز آن بشمار میرود (بحیث نمونه از دیوان شاعر دیده شود صص ۱۶-۳۸-۵۱-۵۷) درین مرحله سنایی بحیث شخصیت بزرگ دینی معلمی که از مظاهر روحی انسان میخواهد جامعه را اصلاح کند و برشدهی که از تمام قصور و نارساییها منزّه است قرار گرفته است.

در روح خود شعله های عشق الهی راسی پرورد و هر کسی را در پرتو آن دعوت میکند. درین زمان شاعر همه گونه نارسایی های انسانی و انواع حرص و آرز بشری و حیوانی را بپادانتقاد میگیرد و بشریت را در راه راستینی که خودش نیز رهسپار آنست رهنمایی مینماید. مدایحی نیز که شاعر درین مرحله از زندگی خود سروده (بطور مثال دیده شود حدیقه صص ۵۳۱-۵۷۱ برای بهرامشاه) بیشتر از همه با صمیمیت و محبت خاص و باروحیه بزرگ انسانی به سمود و خود نصایحی عرضه میدارد.

سنایی در اشعاری که باین حالت روحی خود سروده از نظر ادبی استادی بزرگی نشان داده است. عواطف دینی و مسایل نهایت دقیق تصوفی را با افاده های مکمل و سو جزو در عین زمان با احساسات خاص شرح کرده است. مگر درین زمان نیز مانند سولانا از بکار بردن کلمات تند خودداری نکرده است. (بطور مثال دیده شود حدیقه صص ۶۳۷-۶۶۲-۶۶۳) تا آن زمان موضوعات تصوفی که توسط خواجه عبدالله انصاری و تانندازه بی هم به وسیله ابوسعید ابی الخیر و احمد جامی در شعر گنجانیده شده بود سنایی در واقع با سهارت و نیروی خاص موفق شد تمام این مفاهیم تصوفی را کاملاً بشکل شعر افاده نماید. زیبایی اینگونه اشعار طوری که شاعر خود بیان داشته (دیده شود حدیقه صص ۷۱۵) بالاتر از هرگونه معماری قرار گرفته و سخن در خلال اینگونه اشعار بکمال رسیده است. حتی این سخن که سنایی با قلب پر از لوله و دامن زمانه را از آن مملو ساخته است (حدیقه صص ۷۱۶) بدون شبهه قابل قبول میباشد. نخستین شاعری که در ادب دری منظومه بزرگی بشکل مثنوی در موضوعات تصوفی ایجاد کرد سنایی با حدیقه اش میباشد.

درین حال طوری که علی دشتی نیز با بایش و وسیع و تحلیل عمیق خود تثبیت نموده است (دیده شود قلمرو سعدی، تهران ۱۳۳۹ شمسی صص ۱۵۴-۱۷۳) در حیات سنایی دو دوره که هر کدام از هم متفاوت میباشد تصور شده است که نادرست بودن این تصور توضیح شده بود. در اشعار سنایی بدون ارتباط به زمان سبک و شیوه های که در نتیجه تکامل بوجود نیامده میتواند برخورد که این خود هسته کار چهار شاعر دیگر شده است و در تمام آثار این چهار شاعر اشعاری از نظر وزن و قافیه چون اشعار سنایی و اقتباساتی از

سخنان سنایی و حتی از منظومه های وی به نظر سیرسد. این چهار شاعر عبارتند از عطار، مولانا، سعدی و حافظ. طبیعی است که اندیشه هادر خلال اشعار این چهار شاعر بیشتر درخشان گردیده و افاده مفاهیم نیز روشنتر و مشخصتر شده است. عطار و مولانا در گنجانیدن اندیشه های تصوفی و عرفانی در شعر چه شکل مثنوی و یا غزل و یا قصیده و هم در نگاشتن قلندریات راه سنایی را پیموده و از استفاده زیادی کرده اند. اساساً مولانا با صمیمیت کامل این بیت را گفته بود

عطار روح بود و سنایی دو چشم او
ما از بی سنایی و عطار آمدیم

روش افاده عواطف و احساسات عاشقانه، باز بان سجاوره و بدون تکلف در کلام سعدی اساساً از سنایی آغاز میگردد. سنایی غزل سرا، در واقع سعدی جوانیست که سلاست و روانی و پختگی او بدرجه کمال نرسیده است (علی دشتی، عین اثر ص ۱۵۳). از این نگاه، میتوان تا این اندازه شباهت میان این دو شاعر مشاهده کرد.

این بیتش سنایی که «کفرودین در راه خداوند در تلاش است» (حدیقه)، و از وسعت نظر و اندیشه عالی شاعر نمایندگی میکند و حتی از محیط تصوفیش نیز قدمی فراتر است، پیوند حافظ را با وی استحکام بخشیده است. و اگر دیوان حافظ از این نگاه مورد ارزیابی قرار بگیرد به آسانی ادراک میگردد که شاعر از سنایی چه چیزهای گرفته است (دیده شود. علی دشتی، عین اثر، ص ۱۶۱).

در ارائه سوقف و تاثیرات سنایی در ادب دری، ایضاً حاتی که در بالاداده شد، امکان دارد کافی باشد. البته وقایع دیگری نیز میتواند مرتب با احوال و افکار شاعر بیان گردد. بطور مثال خاقانی که از خویشتن بسیار راضی است، همانطوریکه سنایی را بسیار توصیف و تقدیر میکند، در بخش از اشعار خود و در تحفة العراقین، تا ثیراتی را که از سنایی گرفته، بخوبی تبارز داده است. هم چنین شاعر بزرگ و توانا، نظامی، با قبول منزات عالی سنایی در شعر، در ابداع مخزن الاسرار خویش، حدیقه سنایی را سلاک کار خویش قرار داده است. هم چنین خسرو بلخی و جامی هر دو (دیده شود) ماده های مربوط به انسکلو پدی اسلام) بصورت کاملاً جدی، آثار سنایی را مطالعه نموده و از اشعار وی تقلیدها پی کرده اند. گذشته ازین استادان بزرگ که هر کدام به نحوی از سنایی اثر پذیرفته اند، یک تعداد شاعران دیگری نیز تحت تاثیر اندیشه های سنایی قرار گرفته اند. در اینجا میتوان از اوحدی سراغی (وفات ۷۳۸)، سلمان ساوجی (وفات ۱۲۷۰) که قصایدش حتی همپایه سنایی است، یادآور شد (جهت معلومات مفصل تر درین باره مراجعه شود به خلیلی، احوال و آثار حکیم سنایی، ص ۱۱۶-۱۲۷، مدرس رضوی، ص ۵۳). این حقایق تاثیر بسیار بزرگ و عمیق اندیشه و سوقف ادبی سنایی را، حتی در دوره های معاصر، بحیث شاعر توانا در ادب دری به اثبات میرسانند.

فهرست ماخذ: علاوه بر آنچه در متن ذکر شده، ازین ماخذ نیز استفاده بعمل آمده است:

۱- نظامی عروضی، چهارمقاله (چاپ محمد معین)، تهران، ۱۳۳۹ شمسی، ص ۳۴ و حواشی

محمد قزوینی، ص ۱۲۸، ۱۳۷-۲۲۶

۲- عوفی، لباب الالباب (چاپ سعید نفیسی)، تهران، ۱۳۳۵ شمسی، ص ۳۴۸- و متن، ص ۷۲۲

و حواشی.

۳- خواند میر، حبیب السیر (تهران ۱۳۳۳ ش) II، ص ۳۹۹.

۴- احمد امین رازی، هفت اقلیم (چاپ جواد فاضل) تهران، ۱، ص ۳۰۷.

۵- ر، آ تشکده (همی ۱۲۹۹)، ص ۱۰۸-۱۱۸.

۶- رضاقلی خان هدایت، ریاض العارفین (تهران ۱۳۱۹ ش)، ص ۳۳۳.

E. Berthels. Grundlinien der Entwicklungsgeschichte
des sufischen Lehrgedichts in Persian (Islamica, 1927,

۸- ترجمه دری آن، رضا زاده شفق، تهران، H. Ethe, G1PH. II, 282.

۱۳۳۷ ش، ص ۱۰۱-۱۵۳)

۹- E.G. Browne, A Literary History of Persia, from
Firdawsi to sadi (London, 1920), P. 317-322.

۱۰- شبلی نعمانی (ترجمه فخر داعی گیلانی)، شعر العجم (تهران، ۱۳۱۶ ش) جلد اول

ص ۱۰۵-۱۶۶.

۱۱- E. Berthels, Avicenna i Persidskaya Literatura. -11
(Izvestiya Ak. Nauk, 1938, 94.

۱۲- J. Rypka. Iranische Literaturgeschichte -12

(Leipzig, 1959), 179, 225. همچونین فهرست

۱۳- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (تهران، ۱۳۳۹ ش)، II، ص ۵۸۶، ۵۰۲

۱۴- E. Berthels, Istorija Peršidsko-tadžikskoy Literatury -14

و فهرست (Moskova, 1960), 402-455.

پوهاند عبدالحي حبيبي ديوان بيدل بخت او ؟

نزد کتابدار کتابخانه پوهنتون کراچی بسانسخ خطی دیده ام که در اوقات تقسیم هندو پاکستان از هند به پاکستان آمده و کتب خطی خود را هم بدینجا انتقال داده بود .

وی یکی از مولفان زبان اردو و شخص کتاب شناس است که اکثر کتابها را از کتب خانه نواب اسیرخان افغان مؤسس ریاست تونک هند جنوبی (معاصر احمد شاه بابا و تیه وورشاه) بدست آورده که از جمله دود یوان بسیرانادر و کمیاب پیتو سروده سسری خان گگیانی و معز الله بهمند را قبلا از و برای اکادیمی پیتوی پشا و رخر پده اند که از روی آن بچاپ رسیده است .

دیوان میرزا عبدالقادر بیدل هم یکی از این نسخ است که در همان کتابخانه محفوظ بود و کتابدار موصوف آنرا با خود بکراچی آورد و تا حدود ۱۳۴۲ ش هم در سلک او بود . خط این نسخه نیمه شکست خوب و اکثر آن غیر منقو طست که شخصی نا آشنا با سبک بیدل آنرا بزحمت تواند خواند . بر ورق اول صفحه الف آن نوشته ها و سوا هیر ذیل دارد :

«۱» مسوده دیوان قدیم و جدید

فقیر بیدل

یادآوری: سطر اول بخت متن معلوم می شود و لای جای کلمات «فقیر بیدل» قدری سیاه است و از آن معلوم می شود که عبارت می را محو کرده و بجای آن این کلمات را نوشته اند . بنابراین کلمات «فقیر بیدل» قدری مشکوک بنظر می آید .

«۲» - دیوان مسوده خاص بقلم مصنف خریده معرفت دیوان ۱۲۵ داخل شد ۱۲۷۹ .

مهررای همت ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳۱ سنه ۵ «این مهر بعصر حیات بیدل تعلق دارد» .

«۳» - دیوان میرزا بیدل گذرانیده شد محمد برهانعلی خان ، مقدمه شهر رمضان ۱۲۰۶

«۴» عرض مکرر دیده شد . مهر مهاراجه سکیت رای ، ۱۲۰۳ .

درینجا بقول مالک کتاب مهر کتب خانه تونک بوده که برید شده «

«۵» - کلیات دیوان میرزا بیدل . بقلم خاص مصنف .

«دومهر محمد شاه پادشاه ، غازی»

این مھر هاسنه ندارد . و محمد شاه بن خجسته اختر از ۱۱۳۱ تا ۱۱۶۱ شاه د هلی بود که بیدل سه سال شاهی او را درک کرده است .

این مطالب بر صفحه الف ورق اول نوشته شده است که بر صفحه ب ورق دوم آن مقدمه منثور است و به بسمله آغاز گردیده که در سطر بعد آن «لراقمه» بخط قرمز دارد و بعد از آن گوید :

«حمد سبدهی که تردد انفاس اعیان کیف و کم ، موقوف تحریکیست از سرانگشت ارادت او»
 هر صفحه این کتاب ۱۵ سطر و جدا اول طلائی دارد و بر حاشیه اول هر صفحه ۴ بیت نوشته شده که همه این حصه دیوان خط شکست بی نقطه و تا آخر بیک سلیقه است و در آخر آن بهمین خط نوشته شده :
 «دهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۰۸ یک هزار و یکصد و هشت هجرت نبی صلی الله علیه و آله در بلده شاهجهان آباد به تحریر انجامید . الحمد لله .»

در تمام متن کتاب فقط همین تاریخ موجود است ولی ذکر و اشارتی نیست که نویسنده متن خود بیدل باشد .

مقدمه منثور کتاب ۸ صفحه است . و دیوان غزل ۸۳۶ صفحه دارد ، که در آخر آن دوازده صفحه بخط خفی شکست نقطه دارد (بر خلاف دیوان غزل) ، اضافاتی از اشعار متفرقه دارد ، که تمام صفحات این مجموعه (۸۶۶) است .

کاغذ کتاب خیلی خوب و لک کشمیری خاکی است و تمام صفحات را ورق دیوان بحالت خوب ما زده ، کلمات و الفاظ آن خراب و ضایع نشده ، که تعداد اشعار آن قرار ذیل است :

دیوان غزل و قصاید و رباعیات ۲۲۸۳۲ بیت

در آخر دیوان حصه اضافی متفرقات ۷۹۶ بیت .

اضافه تر بر حاشیه ثانوی بخط متن منقوط و غیر منقوط شکست ۲۷۶۶ بیت .

مجموعه کل ابیات دیوان ۲۶۳۰۳ بیت است . از غزل و قصیده و رباعی و متفرقات .

چنین به نظر می آید که بعد از ۱۱۰۸ ق که متن دیوان نوشته شده ، همین ۳۵۶۲ بیت

حاشیه ثانوی بر اصل افزوده شده است و غالباً نویسنده آن همان نویسنده متن بوده است .

این نسخه با خصایص مذکوره ، بخطوط معتبر کتابخانه شاهی دهلی بنظر می آید ، ولی

در متن اشاره بی به کتابت خود بیدل ندارد ، فقط بر عنوان مقدمه بخط سرخ (لراقمه) موجود است .

و بروق اول آن از طرف سالکان متعدد آن نوشته شده که بقلم مصنف یعنی بیدل باشد .

ولی این دعوی تنها کفایت نمیکند که ما این نسخه را بخط خود بیدل بشماریم، تا وقتی که یک قرینه خارجی و برهانی دیگر بران موجود نباشد .

تاجائی که نویسنده این سطور اصل خط بیدل را در لاهور و هم پیش مرحوم گویا اعتمادی دیده بودم، ظاهراً شباهتی بین آن و این موجود است، و ما میدانیم که بیدل در حیات خود مجموعه اشعار خود را فراهم آورده و بخط خود نوشته بود، که بشهادت نواب درگاه قلی خان معاصر بیدل این دیوان بخط خود وی در دهلی کهنه در عرس بیدل خوانده می شد (بنگرید کتاب مرقع دهلی ص ۱۰) ولی اگر این کتاب بخط خود بیدل ثابت آید، همان نسخه عرس بیدل نخواهد بود، زیرا این دیوان در اوقات وفات بیدل ۱۱۳۳ ق م مربوط به کتب خانة شاهی محمدشاه بود، و امکان ندارد، که در دسترس عرس خوانان مزاروی افتاده باشد، و هم برین دیوان همان رباعی بیدل که صاحب مرقع دهلی ذکر کرده و بر دیوان عرس خوانان مزار بیدل نوشته شده بود، دیده نمیشود .

بهر صورت این نسخه برای شفقتگان آثار ابوالمعانی بیدل مغتنم است، و مقابله آن با آثار چاپ شده وی در کابل و تاشکند و بمبئی در طبع انتقادی سودمند خواهد بود، و من این یاد داشت را برای آن بطبع می سپارم، تا بیدل دوستان ملتفت گردند و اگر کسی بر احوال و افکار بیدل رباعی (بیدل) کار انتقادی مطابق معایر امروزه علمی میکند، این نسخه را فراسوش ننماید .



دو کتور سید مخدوم رهین

فرهنگ مضاف و منسوب

در متون نظم‌داری از آغاز

تا پایان قرن پنجم هجری

مضاف و منسوب بر چیزی اطلاق می‌شود که به کسی، جایی و یا شیئی اضافه و یا منسوب شده باشد، به نحوی که این انتساب شهرت یافته و مورد تمثیل و زبانزد قرار گرفته باشد، و یا اثر کیب اضافی مذکور کنایه از چیز دیگر باشد.

با اندک توجهی به متون ادبی و یا زبان معاومه مضاف و منسوب های بیشمار میتوان یافت مانند روانی آب و بوی گل و قامت سرو و صد هاضاف و منسوب دیگر که اختصاص آن هادشوار و شایدهم نامکن است.

در زبان دری تا کنون اثری مستقل در باب مضاف و منسوب پرداخته نشده، این فنندق در کتاب تاریخ بیهق فصلی بنام مضاف و منسوب آورده و در آن از پیداوار معروف چند شهر سخن رانده است، در حالی که مضافات و منسوبات به شهرها صرف بحثی از مبحث مضاف و منسوب را تشکیل میدهند.

در زبان عربی اثر مهمی که در زمینه مضاف و منسوب نگاشته شده کتاب ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب (۱) تألیف دانشمند بزرگ خراسانی ابو منصور عبد الملک بن محمد ثعالبی (متوفی ۴۲۹ هـ) است. مضاف و منسوب هائی که در کتاب ثمار القلوب گرد آورده شده بصورت

(۱) متأخرین عرب با الهام از کتاب ثمار القلوب کتب و رسالاتی درین زمینه نوشته اند مانند «ما یعول علیه فی المنسوب و المضاف الیه» تألیف امین بن فضل الله المجیبی، عماد البلاغه تألیف عبدالرؤف المناوی، نفحات المقلوب: مجله مشرق ۱۹۰-۵۳۳-۷-۱۰ و التذییل المرغوب من ثمار القلوب.

موضوعی ترتیب یافته شصت و یک باب را تشکیل میدهد و اگر بخواهیم مجموع آنها را در یک چهار چوب وسیع تر تقسیم بندی کنیم، به چند دسته تقسیم میشوند: مضاف و منسوب های مربوط به آئین مقدس اسلام مانند آنچه به خداوند و انبیاء و فرشتگان و یاران رسول اکرم (ص) نسبت داده شده، مضاف و منسوب های مربوط رجال جاهلی عرب، مضاف و منسوب های مربوط به رجال دوره اسلامی اعم از خلفاء، درباریان، علما و شعراء، مضاف و منسوب های مربوط به فرهنگ بومی و زندگی بادیه نشینی و عشیره ای عرب، مضاف و منسوب هایی که تحت تاثیر فرهنگ آریانا و دیگر سرزمین های آریایی نشین در میان اعراب به وجود آمده، مانند سیرت اردشیر، عدل نو شیر و ان، آتش مجوس، قبه اردشیر و ویژگی شهر های این گستره پهناور فرهنگی و نژادی مانند جامه سرو، کاغذ سمرقند، کشمش هرات، برودری، شکر اهواز، طبع اهواز سردی همدان، هوای جرجان، فلوس بخارا، گلاب جور، افاعی سجستان و سرو کشر که بنا بقول ثعالبی در درازی و بلندی و سرسبزی درختی مثل آن وجود نداشته و در زبانی و حسن شهر آفاق و از مفاخر سرزمین خراسان بود و تا یک فرسخ سایه می افکند.

برخی از کنایات و استعارات و اضافه های تشبیهی نیز جزء مضاف و منسوب ها ذکر شده است مانند شعار الصالحین که کنایه از فقر است و سراق النار که در باره آن می گوید: از استعارات مذکور در قرآن است و فصیح تر از آن نیست، خداوند (ج) می فرماید: «انا اعتدنا للمظالمین نار الحاط بهم سرادقها» و بردالشباب، قمیص الشمس، ردا الشمس، رضا الکأس، نار الحرب، نار الشر، نار الشوق و غیره. مضاف و منسوب های مربوط به پیداوار و فرآورده های شهرها بخش دیگر از این کتاب را تشکیل میدهد. بخش دیگر درباره مضاف و منسوب های ویژه نوران است. قسمت دیگر اختصاص به مضاف و منسوب های متفرقه دارد.

فهرست مندرجات کتاب ثما را لقلوب بدین شرح است:

مضافات بنام خداوند (ج): مثل اهل الله، بیت الله، رسول الله و غیره.

مضافات و منسوبات به پیامبران: وصی آدم، شهرة آدم، سفینه نوح و غیره.

مضافات و منسوبات به فرشتگان و جن و شیاطین: خط الملئکه، طاووس الملئکه

مضافات و منسوبات به قرون اولی: احلام عاد، ریح عاد، صاعقه ثمود.

مضافات و منسوبات به یاران پیغمبر و تابعین: سیره العمرین، قمیص عثمان و فضائل علی.

در ذکر رجال عرب در جاهلیت و اسلام که هر یک در چیزی مورد تمثیل بوده اند مانند حاتم طی

کسلب و ائیل، مجنون بنی عامر و غیره. در آنچه مضاف و منسوب

است به قبایل عرب : ائلاف قریش، تیه بنی میخزوم خطباء ایاد و غیره .

در آنچه به کسان گوناگون مضاف و منسوب میشود : حکمة لقمان، رأی سطیح بخل مادر .

در آنچه به عرب منسوب است : تیجان العرب، اغربة العرب رضناجة العرب .

مضانات و منسوبات به اسلام و مسلمین : سهم الاسلام، بیضه الاسلام، نطاق الاسلام هجناح المسلمین .

در آنچه مضاف و منسوب است به قاریان و دانشمندان : خریطه شهر، فقه ابی حنیفه، جامع سفیان .

در آنچه مضاف و منسوب است به پیروان مذاهب و اصحاب هوی ، ایمن السمرجسی

نجدة الخارجی، اکل الصوفی .

در آنچه مضاف و منسوب به پادشاهان جاهلیت و خلفای اسلام است : مثل : سیرت اردشیر،

رمی بهرام، ایوان کسری، حسن الامین .

در آنچه مضاف و منسوب به نویسندگان و فرماندهان و وزیران دوره عباسی است مانند : بلاغة

عبد الحمید، یتیمه بن المقفع، دهن ابی ایوب .

در آنچه مضاف و منسوب است به طبقه شعرا : حله امراء القیس، یوم عبید، حکم لبید .

در آنچه مضاف و منسوب است به صاحبان پیشه ها : رایة بیطار، راحه صباغ، کلب القصاب .

در باره پدران و مادرانی که نژادیده اند و پسران و دخترانی که زاده نشده اند و آن در چهار فصل است :

فصل اول در باره پدران مانند : ابوالضیفاء، ابومره، ابویحیی و غیره .

فصل دوم در باره مادران مانند : ام الكتاب، ام القری، ام النجوم و غیره .

فصل سوم در باره پسران مانند : ابن المأ، ابن اللطالی، ابن ذکاء .

فصل چهارم در باره دختران مانند : ابنة الجبل، ابنة الکرم، بنت المنیه .

در باره دارندگان مردوزن (فی الاذواء والذوات) مانند اذ واء اللمن، ذ و الاوتاد، ذوالقرنین

ذوات النطاقین، ذات الخمار .

در باب زنان و سردانی که یا خود مضاف و منسوب اند یا مضاف الیه و منسوب الیه قرار

گرفته اند، مثل بنات طارق که در حسن و شرف مورد تمثیل اند و حمالة الحطب که در خسران

سورد تمثیل است و عجائز جنه و زوانی الیهند .

در آنچه منسوب به زنان است : نخلة سریم، کید النساء، شؤم البسوس .

در اندام های جانوران و آنچه بدان مضاف و منسوب می شود و از آن استعاره میگردد مانند

رأس المال، رأس العصاء، وجه النهار .

در باب شتر و آنچه بدان مضاف و منسوب شود و یا خود مضاف و منسوب قرار گیرد. حنین الابل

یوم الجمیل، ناقه صالح .

در باب اسب و قاطر مانند: نواصی الخیل، شبذیز کسری، بغلة ابي دلامه .

در باب خر: حمار ابي الهزیل، ظمأ الحمار .

در باب گاو و گوسفند: بقرة بنی اسرائیل، لسان الثور، شاة سعید .

در باب شیر: نكهة الاسد، راکب الاسد .

در باب گرگ: ذئب اهبان، ذئب الغضاء .

در باب سگ: کلبه حومل، کلاب النار .

در باب سایر وحش و دد: مانند جلد النمر، روغان الثعلب، قبح القرد .

در باب موش و گر به: سسنور عبدالله، فأرة العرم .

در باب سو سمار و ظربان و خار پشت و خر چنگک: ضب الکدیة، فسوالظربان، خشونة القنفذ

انامل السرطان .

در باب مار و کژدم: حية الوادی، افاعی سجستان .

در باب سایر حشرات و خزندگان مانند بیت العنکبوت، جناح النملة .

در باب شتر مرغ مانند: بیض النعام، شراد النعام و غیره .

در باب پرندگان: عتاق الطیر سخالب الطیر و غیره .

در باب کبوتر: حمامة نوح، طوق الحمامه و غیره .

در باب سایر انواع پرندگان: دیکک العرش، سماحه الدیکک، کذب الفاخته و غیره .

در باب سگس و پشه: جراءة الذباب، لعاب النحل، قفح البعوض و غیره .

در باب زمین و آنچه بدان اضافه شود: اسانة الارض، کتمان الارض و غیره .

در باب منازل و بناها و جایها: دار ابي سفیان، منارة الاسکندریه و غیره .

در آنچه به شهرها و اماکن اضافه شود از فنون گوناگون: خراج مصر، زجاج شام .

در آنچه به شهرها مضاف و منسوب است از اعراض: طاعة اهل شام، ظرب الزنج، حمی خیبر .

در باب کوهها: سنگها: ثقل احد، نقش الحجر، حجر المغناطیس .

در باره آب و آنچه بدان اضافه شود: ماء زمزم، ماء الوجه و غیره .

در باب آتش: نار ابراهیم، نار موسی، نار الشباب .

در باب درخت و رستنیها: نخلة مریم، سدرة المنتهی، عیون النرجس و غیره .

در باب جامه و پوشاک: دیباجة الوجه، برد الشباب، طلیلسان ابن حرب .

در باب خوراک و آنچه بدان مربوط است: طعام ید، فالوذج السوق و جز آن

در باب نوشیدنی و آنچه بدان مربوط و بآن ذکر شود: بردالشراب، سکرالشباب، بغض الخمار.
 در باب جنگ افزارها و آنچه بدان مانند: سیف علی، صمصامة عمرو، سیوف الخوارج.
 در باب زیور و آنچه بدان مانند: قرطه ماریه، حلقه خاتم، واسطة القلا ده.
 در باب شب های مضافه: لیل المحب، لیلۃ النایفه، لیلۃ الخلفه.
 در باب زمان ها و اوقات: عام الحزن، نسیم السحر، قمرالشتأ.
 در باب آثار علوی: شمس العصر، مرالسحاب، انفاس الرياح.
 در باب ادب و آنچه بدان متعلق است: ادب النفس، غذاء الروح.
 در فنون گوناگون به ترتیب حروف الفبا: انفاس الحبيب، بکاء السرور.
 ترهات البساس، ثقل الفیل، جهل الصبی، حمی الروح، خدعه الصبی وغیره.
 روش ثعالبی در بیان این مضاف و منسوب ها چنان است که نخست زیر هر يك از عناوین فوق الذکر
 مضاف و منسوب های مربوط را می آورد سپس تحت عنوان استشهادیه بیان وجه انتساب و اضافت
 هر يك می پردازد.

اما مضاف و منسوب های گرد آوری شده در بین فرهنگ از متون نظم درى تا پایان قرن پنجم
 هجری استخراج و باوجه انتساب و اضافت بیان شده است.

زبان درى تا قرن ششم هجری اختصاص به سرزمین خراسان دارد و گویندگان و شاعران آن
 نیز بیشتر از خراسان و پرورده نربارهای آن سامان اند، بنابراین بیشتر مضاف و منسوب های این دوره نیز
 رنگ خراسانی دارد و منشأ پیدایش آنها زندگی و روابط و عرف اهل خراسان است.
 مضاف و منسوبهایی که پیداوار و فرآورده های شهر های گوناگون را چه در داخل
 خراسان و یا سرزمین های دیگر احتواسی کند، در حقیقت مراکز سوداگری و صادرات، واردات و روابط
 داد و ستد خراسانیان را در آن عصر با سرزمین های مجاور و حتی نواحی دور دست ارائه میدهد.
 در مواردی مضاف و منسوب ها شرایط خاص اقلیمی و نکات جالبی از خصایص زندگی مردم را
 بازمی نمایند.

ثعالی میگوید که اعراب در سخن خویش برای هر چیز خوب و نیکو و گرانقدر آب را استعاره
 می کنند مانند: ماء الوجه، ماء الشباب، ماء السیف، ماء الحیاة و ماء النعیم و جز آن، و این خود نشانه
 کمبود آب در ديار عرب و وجود بیا بانی های خشک و بی آب و علف است
 که آب را در چشم ایشان عزیز و مهم ساخته. همچنانکه نرخ پیاز و نرخ لوبیا و تره بقال
 در شعر ناصر خسرو فراوانی و کم بها بودن پیاز و لوبیا و تره را در سرزمین خراسان که منطقه

کشاورزی و حاصل خیز بوده است می نماید:

نیستی آگه چگویم مر ترا جز این همانک عامه گوید نیستی آگه ز نرخ لویا

دیوان ۲۵

صبر کن بر سخن سر دش زیرا کان دیو نیست آگاه هنوز ای بحر از نرخ پیا ز

دیوان ۲۰۳

آن را که به بیهوده سخن شاد شود جا نش بفر و ش بیک دسته خس و تره بقال

دیوان ۲۳۶

استعمال بیش از ۱۲۰ مورد تیغ و شمشیر و خنجر و آهن هندی در شعر این دوره آیا مبین آن نیست که اهل خراسان مردمان جنگجو و سلحشور و نبرد آزما بوده اند و بکار رفتن بیش از ۶۲ مورد دیبای روم و ده ها مورد پرنیان رومی، پرنده رومی، حریر رومی، ستبرق رومی، سندس رومی، فرش رومی، قالی رومی، قرطه رومی، حریر چینی، دیبای چینی، پرنده چینی، سقلا طون چینی، سندس چینی، پرنیان چینی، حله چینی، جامه چینی و قبای چینی و موارد متعدد مشک تا تازی، مشک تبت، مشک چینی، مشک ختن، مشک خرخیز، مشک طرازا و امثال آنها بازگوینده این نکته نیست که خراسانیان که سرزمین آبا و اجداد و پر نعمت و زندگی مرفه داشته اند، دوست دار تجمل و شیک پوشی و استعمال انواع عطرها و آرایش بوده اند؟

از میان مضاف و منسوب های این فرهنگ بخشی مربوط به اساطیر و حماسه ملی و اعتقادات و مراسم باستانی مردمان ماست مانند: شجاعت رستم، درفش کاویان، چشم اسفندیار، آتش زردشت، جشن نوروز، جشن مهرگان و غیره.

بخشی دیگر از مضاف و منسوب ها مربوط به حوادث تاریخی و قهرمانان پیش از اسلام ماست مانند دست بهمن، کتف اندازی شاپور، عدل نو شیروان، شادی روزگار بهرام گور و مانند آن. بخشی دیگر زائیده حوادث داخلی خراسان و رجال و قهرمانان و روابط مردم آن سامان در پنج قرن اول دوره اسلامی است مانند شیربامیان، شارغرجستان، انگشت ازهر طبع رودکی، خساردم ترکک، شکوه و جلال دولت محمود، کفایت خواجه احمد حسن میمنده و غیره. بخشی ارتباط به آئین مقدس اسلام و ادیان سامی دارد و از طریق کتب و روایات دینی در میان مردم شایع و مشهور شده است مانند طوفان نوح، آتش ابراهیم، اشتر صالح، دم عسبی، عدل عمر، علم علی و غیره.

عقاید و فرهنگ اقوام دیگر و سرزمین های غیر اسلامی نیز در قسمتی از این مضاف و منسوب ها بید است، مثل: صلیب رومیان، کلیسای روم، لباس رهبان، برهنه هند، بت برهنه، اشکال آقلیدس،

اشکال مجسطی، حکمت یونان و غیره.

نتیجه تماس با اعراب و آگاهی اهل فضل و دانایان خراسان از روایات و امثال بومی عرب که عامه اهل خراسان هیچگونه معرفتی با آن نداشته اند مضاف و منسوب های خاصی را از تازی وارد زبان دری کرده است که صرف نزد عربی دانان شهرت داشته، مانند: برنگشتن قارظان عنزی، عشق دعدو رباب، غمدان صنعا، تبع یمن، بینائی زرقا و غیره. همین طور مضاف و منسوب های مربوط به رجال و شاعران تازی مانند حرب حارث بن ظالم، جود نعمان، حلم احنف، جود و شجاعت معن زائده و امثال آن.

بخش بسیار مهمی را هم پیداور و فرآورده ها و خصایض شهرها و کشورهای تشکیل می دهند. کنایه ها و کنیت هائی که وجهی خاص دارند قسمت دیگر از این مضاف و منسوب هاست صاحبان شاغل و پیشه و ران مضاف و منسوب های ویژه سی دارند مانند: طبله عطار، کلبه بزاز، تخت گوهر فروش و غیره.

مضاف و منسوب های علمی بخش دیگری را تشکیل می دهند مانند: اصطلاحات علم نجوم چون شیرآسمان، فلک قمر، چنگک ناهید و نام نواهای موسیقی. در مورد مضاف و منسوب های مربوط به جانوران بخشی که به نظر میرسد دارای اهمیت بیشتر است. ذکر شد مانند اندوه بو تیمار، نعیق غراب، غراب بین و جز اینها.

انواع دیگری از مضاف و منسوب هاست که شکل فرعی دارد و بقول صاحب آندراج (ج ۳ ص ۹۹) می توان آنها را اضافه و نسبتی بنا بر عظمت شأن حساب کرد مانند تاج کسری، مسند طوس، تاج اسکندر و غیره که تا حد ممکن در ضبط این نوع مضاف و منسوب ها نیز سعی بعمل آمد.

مضاف و منسوب های مربوط به عناصر طبیعی و جغرافی مانند وقارورزانت کوه ها و پرآبی رودخانه ها و انواع بادها نیز شامل این فرهنگ است.

بخش دیگر را مضاف و منسوب های متفرقه تشکیل میدهند.

گاهی اگر منسوب به اشخاص فقط يك مورد نیز بوده است رعایت احتیاط را، ذکر شده است. قسمت زیادی از این مضاف و منسوب ها در دوره های بعدی نیز زبانزد و مورد تمثال شاعران بوده است. با پیدایش سبایل ترازو در دوره های بعدی بر خسی از مضاف و منسوب ها نیز دستخوش تحول شد، چنانکه عشق محمود و ایاز در ادب صوفیه صورت رنگین تری بخود گرفت و هدهد سلیمان در چشم عرفاء موقوف تازگی یافت. برخی از این مضاف و منسوب ها در ادوار بعدی فراموش شده و یا استعمال آنها بسیار محدود گشته است. چنانکه با سپری شدن

عصر ایجاد حماسه های ملی و روزگاری که مراسم و اعیاد باستانی در دربارها و اجتماع بزرگان خراسان مرسوم بود و بویژه پس از هجوم چنگیز با نوحشی و کشتارهای دسته جمعی در خراسان و فتور و انحطاط فرهنگی در آن دیار مضاف و منسوب های مربوط به تاریخ کهن و ادب حماسی و روایات ملی یا کاملاً متر و مک شد و با استعمال آنها مجد و دیت پذیرفت. مضاف و منسوب ها در این فرهنگ به ترتیب الفبائی جزء دوم (مضاف الیه و منسوب الیه) تالیف شده و برای سهولت کار فهرستی نیز از آنها به ترتیب الفبائی جزء اول در آخر افزوده شده است. از اشخاص و اماکنی که چند مضاف و منسوب دارند نخست معرفی مختصری بعمل آمده ، تا خواننده بداند که شخص منسوب الیه که بوده و یا شهر و کشور منسوب الیه در کجا واقع بوده است. اما کن و اشخاص صیغه یک یا دو مضاف و منسوب دارند معرفی آنها در ذیل یکی از مضاف و منسوب ها صورت گرفته و آن دیگر به این یکی ازجاء داده شده است .

سخن عشق

هر که در راه عشق صادق نیست	جز مرائی و جز مناقق نیست
آنکه در راه عشق خاموش است	نکته گویند اگر چه ناطق نیست
نکته مرد فکرت است و نظر	واندر آن نکنه جز دقایق نیست
آه سرد و سرشک و گونه زرد	هرسه در عشق جز حقایق نیست
هر که مست از شراب عشق بود	احتسابش مکن که فاسق نیست
تو به از عاشقان امید مدار	عشق و توبه به هم موافق نیست
دل به عشق است زنده در تن سرد	زنده دل نیست هر که عاشق نیست
ورسنائی نه عاشق است بگو	سخنش باطلست و لایق نیست .

سنایی

پوهنوال م. ننگهت سعیدی

ترجمه های آثار حکایتی دری

قسمت سوم

۲۲- شبستان نکات و گلستان لغات (در نسخه های لندن و پاریس «شبستان نکات» و گاهی به عنوان «شبستان خیال» هم یاد شده) مجموعه ای از داستانها و حکایتهای و فکاها به شعرو نثر، اثر محمد بن یحیی سبیک خراسانی. «فصل اول آن توسط عثمان آتیه ترجمه و در لایپزیک در سال ۱۸۶۸ نشر شده است.» (۱)

۲۳- طوطینامه، نوشته ضیاء الدین نخشبی (متوفی ۵۷۵۱ ه. ق. ۱۳۵۰ م.)

«نخشبی نویسنده زیاد نویس و ولودی بود که از معلوماتش در باره زبانهای هندی در ترجمه آثار هندی به دری استفاده کرد. اثر معروف او همین کتاب است که در هند وستان و آسیای مرکزی بسیار شهرت دارد، و در اروپا نیز تا اندازه بی شناخته شده است.» (۲)

این داستان به قول ویلهلم پرچ (در مقاله ای که پسانتر ذکر آن می آید و در فهرست نسخه های خطی دری در کتابخانه شاهی برلین) به قول هرمان آتیه (در «فهرست نسخه های خطی دری، پشتو، ترکی و هند وستانی» کتابخانه بودلین) و به قول برتلس (در «دایرة المعارف اسلام» ج ۳) در سال ۵۷۳۰ (۱۳۳۰ م.) و بر اساس داستان قدیمتر سنسکریت که سوکا سپتاتی Suka Saptati (هفتاد قصه طوطی که توسط د. گالانوس D. Galanos قسماً به یونانی (آتن ۱۸۵۱) ترجمه شد) خلاصه جدید تری از آن است (۳) نگارش یافت. نخشبی در مقدمه کتاب میگوید که یک تن از

(۱) دایرة المعارف اسلام ج ۲ (۲) ایضاً ج ۳

(۳) گذشته از سوکا سپتاتی کتاب هندی دیگری به زبان تامیل Tamil در همین گونه طرح به عنوان همساونساتی Hamsa Vinsati (بیست قصه قاز) و باعین هدف و مقصود طوطینامه - سرگرم داشتن زن عاتق پیشه بی در خانه تا برگشتن شوهرش - وجود دارد. (کلوستن، مقدمه بختیار نامه حاشیه ۳ ص - ۳۳)

مشوقان ترجمه دری قدیمی این کتاب را به وی نشان داد و او را تشویق کرد که آن را بار دیگر بنویسد زیرا که زبان ترجمه قدیمتر بسیار ساده و عاری از آرایشهای سخن بوده است. (۱) نخشبی به کار آغاز کرد و با حذفها و زیاداتی، کتابی در ۵۲ فصل که هر فصل «شب» نامیده میشود به وجود آورد و برخی از حکایتها را که باسحاق او بر ابر و کاسلا دلچسپ نبود به حکایتهای بهتر و دلچسپتری عوض کرد. (۲) این داستان مانند کلیمه و دمنه، سندباد نامه و بختیار نامه در شکل یک داستان به حیث چارچوب و حکایتهای کوچک در داخل آن به صورت «قصه در قصه» است. «مشخصه طوطینامه نخشبی زبان بسیار دقیق و ظریف و کثرت تشبیهات و استعارات است و چنین به نظر میرسد که این طرز بیان برای نسلهای بعدی بسیار دشوار یا نامانوس بوده زیرا به امر اکبر پادشاه مغلی هند ابوالفضل مبارک آن را به زبان آسانتری دو باره نوشت. (۳) یک نسخه خطی تحریر ابوالفضل در موزیم بریتانیا به شماره «ضمیمه ۱۰۵۸۹» موجود است که تا ریخ کتابت ندارد. در جولای ۱۸۳۶ خرید شده، ترجمه اردو در زیر سطرهای دری نگارش یافته است. تحریر و تلخیص طوطینامه توسط محمد قادری (یا طبق فهرست کتابخانه «مکتب مطالعات شرقی و افریقایی» پوهنتون لندن: محمد خداوند قادری) در اواسط قرن هفدهم میلادی درسی و پنج فصل به قول ویلهلم پرچ «طوطینامه نخشبی را کاملاً تحت اشعاع قرار داد» و به قول کلومستن «این تلخیص بسیار زشت و ناما هرانه صورت گرفته... وی با حذف برخی از داستانها و تبدیل شیوه نگارش پسندیده و زیبای نخشبی به طرز بیان بی لطف و بی ملاحظت و نارسا و غیر فصیح خویش به شهرت ادبی نخشبی صدمه بی زیاد وارد کرده است.» (۴) از تحریر قادری ترجمه های بی زیاد به هندی (توسط آواری و غواصی) بنگالی (توسط منشی کاندی کارانا) ترکی (توسط عبدالله افندی چاپ بولاق ۱۲۵۳ و قسطنطنیه ۱۲۵۶ ه.م) و به زبان تازی در قازان صورت گرفت. تحریر منظوم دری آن به وسیله حمید لاهوری انجام یافت. تحریر دیگری از آن که با چاپهای سنگی از آن قیمتی نشر شده «چل طوطی» نام دارد و متن یکی از آنها به کوشش و ژوکوفسکی در سن پترزبورگ در سال ۱۹۰۱ انتشار یافته است. (۵)

ترجمه انگلیسی تحریر قادری به دست فرانسس گلا دوین در هند وستان انجام یافت. چاپ

(۱) قول نخشبی در آخر این مبحث آورده شده است (۲) دایرة المعارف اسلام ج ۳

(۳) دایرة المعارف اسلام ج ۳

(۴) مقدمه بختیار نامه حا شیه صفحه ۳۳

(۵) دایرة المعارف اسلام ج ۳

نخست متن درى و ترجمه انگلیسى آن به گفته هرمان اته در سال ۱۸۰۰ و به گفته ماهیار نوا بى در بيليو گرافى ايران، در سال ۱۷۹۲ در کلکته و چاپ دوم آن در لندن در سال ۱۸۰۱ و چاپ سوم آن با تجديد نظر توسط C. Luchooman در رسد را در سال ۱۸۳۲ صورت پذيرفت .

طوپینامه قادری توسط کارل یا کوب لود و بگ ایکن به المانی ترجمه شد و در سال ۱۸۲۲ در شتو تکارت انتشار یافت . این چاپ مقاله بى درباره نخشبی و ترجمه بى از نمونه های طوپینامه وى را به قلم ج. گ. ل. کوزگارتن (۱) در بر دارد .

«تحریر قادری در آغاز سده نوزدهم توسط سید حیدر بخش به عنوان «تو تا کهانی» به زبان

هند وستانی ترجمه شده است.» (۲)

این ترجمه هندوستانی با اردوی طوپینامه، به کوشش دونکن فاربزدر لندن در سال ۱۸۵۲

به چاپ رسید.

«تحریر ترکی آن توسط ل. روزن به المانی ترجمه شد و در سال ۱۸۵۸ در لایپزیگ

منتشر گردید.» (۳)

طوپینامه نخشبی پس از آنکه ب. جراند در سال ۱۷۹۲ ترجمه آزاد انگلیسى دوازده فصل آنرا

نشر کرد، در ارو پاشناخته شده است. این ترجمه، مقدمه نه صفحه بى و چنین عنوان ارد: ضیاء الدین

نخشبی، حکایتهای طوطی. ترجمه به انگلیسى از روی نسخه خطی فارسى به عنوان طوپینامه توسط

یک معلم زبانهای فارسى، عربی، عبری، سریانی، کلدانی، یونانی، لاتین، ایتالیایی، فرانسوی و انگلیسى،

لندن، ۱۷۹۲ .

«متن درى شب هشتم طوپینامه و ترجمه المانی آن توسط ه. بروکهاوس در لایپزیگ در سال

۱۸۳۳، دوبار طبع شد.» (۴)

تیمو دور بنفى در (گگک، ۱، GGA) صفحه ۵۲۹ سال ۱۸۵۸ راجع به طوپینامه نخشبی و ویلهلم

پرج به عنوان «درباره طوپینامه نخشبی» در (سجده تحقیقات و مطالعات شرق شناسى المان ZDMG

(۱) طبق فهرست کتابخانه مکتب مطالعات شرقی و افریقا بى ودایرت المعارف اسلام ج ۴

نام این شخص J. G. L. Kosegarten است.

(۲) هرمان اته و ادواردز اخا و فهرست نسخه های درى، پشتو، ترکی و هندوستانی در کتابخانه

بودلین اکسفورد، ۱۸۸۹

(۳) دایرت المعارف اسلام ج ۴

(۴) دایرة المعارف اسلام، ج ۴

دوره بیست و یکم، لایپزیگ ۱۸۶۷، صص ۵۰۵-۵۵۱) مقاله‌هایی نگاشته‌اند.
 «اگر چه يك نسخه خطی ترجمه فرانسوی آن در میونخ هست ولی تا کنون ترجمه کامل
 طوطینامه نخشی صورت نگرفته است.» (۱) ی. برتلس (۲) معرفی‌کننده طوطینامه نخشی در جلد
 چارم دایرة المعارف اسلام، این داستان را به روسی ترجمه کرده که تا سال ۱۹۳۴ - سال چاپ جلد
 چارم دایرة المعارف اسلام - به شکل نسخه خطی بوده است.

«دیگر آثار نخشی، شهرت طوطینامه وی را نتوانست کسب کند ولی این
 آثار باقی‌مانده است: داستان گلریز، جزئیات و کلیات (چل‌نا سوس نیز نامیده می‌شود)
 لذت النساء (تحریر دردی کو کاساسترا Koka-sastra که در باره حالات مختلف زن نوشته شده)،
 سلك السلوك (اقوال صوفیان)، نصایح و مواعظ، عشره مبشره. تمام آثار منشور نخشی، دارای
 قطعاتی از اشعار اوست که نشان می‌دهد شاعر ممتازی نیز بوده است.» (۳)

باید نکته دیگری را نیز به این مبحث افزود: در سال ۱۳۵۲ ش. کتابی به عنوان «طوطینامه -
 جواهر الاسمار» نوشته‌ی عما دین محمد النعری، به اهتمام شمس‌الدین آل احمد (انتشارات بنیاد فرهنگ
 ایران)، از روی یگانه نسخه خطی متعلق به «کتابخانه مجلس شورای ملی» که کتابت آن در قرن
 هشتم دانسته شده انتشار یافت.

از مقدمه کتاب برسی آید که جواهر الاسمار در زمان علاءالدین محمد خلجی پادشاه هند
 (۶۹۵-۷۱۵ هـ) و در اواخر سلطنتش (۷۱۳-۷۱۵) نوشته شده است. نویسنده خودش را مترجم
 این اسمار خوانده (ص ۱) و در دو جای چنین گفته است: «این جریده مترجمه را بوجه خدمتی به
 جهت خزانه کتب حضرت خلافت نگاشت.» (ص ۱۳) «خواست... دفتری از هندوی ترجمه کند...
 (ص ۱۶): در همین صفحه چنین نگاشته است: «القصه بدین نیت دفاتر هندوان را نظر می‌کردم و
 حکایات و اسمار ایشان می‌دیدم. دل ضعیف در هیچ کتابی قرار نمی‌گرفت و جان نحیف کدام
 را خوش نمی‌کرد. اگر بدایت یکی را محکم و با بنیاد می‌یافتم نهایتش مست و مختل می‌نمود و اگر انجام
 یکی مطلوب و مرغوب می‌بود در آغازش دل نمی‌آسود تا در طلب و جستجوی بسیار و تفحص و تگاہوی
 بیشمار، دفتری یافتیم که مطلعش رشک دفاتر امار بود و بر ترتیبی نیکو تألیف کرده مشتمل بر
 هفتاد و دو فسانه از زبان طوطی اختراع نموده بودند.» و در صفحه‌های ۱۷-۱۸ این طور می‌خوانیم:

(۱) دایرة المعارف اسلام، ج ۴.

(۲) یفگانی اندریویچ برتلس یا برتلس پدر، اندری یفگانوویچ برتلس یا برتلس پسر.

(۳) دایرة المعارف اسلام، ج ۴.

« القصه بنده کمینه چون به هزت طبع و علو خاطر در آن هفتاد و دو فسانه تأمل کرد و فواتح و خواتم آن را بنگریست حالی ظاهرش نیک سینمود. سیخواست تا همان را به عبارت فارسی لباس دهد و گردن و گوش او را به لآلی استعارت بیاراید. فاسا چون نیکو نگاه کردم و در غوا مض، به عین تجربت تن و انداشش را بدید، از در رحکم و غرر کلم خالی یافتم و از جواهر فواید و گوهر نصایح عاری دید. و آنچه در وی فسانه خلاصه و لطیف بود آن همه از « کليلة و دمنه » فارسی و « سندبا د » بوده است و آنها خود در سجل خویش هستند و در غایت شهرت اند، و دیگر افسانه ها نیک سمج و نا خوش بود که لایق و در خور سلوک نباشد، علی الخصوص به حضرت پادشاه چگونه توان برد؟ مگر چند فسانه که اندک سایه بهتر بود، آن را در تحت تحریر آورده شد و دیگر افسانه های غریب و بدیع و نو باوه و عجیب از کتب هنود و از مواضع دیگر جمع کرده آمد، و بیشتری از « کليلة و دمنه » هندوی که آن را در ترجمه فارسی نیاورده اند، تحریر افتاد. و قالب نشانها و کالبد داستانها هم بر آن سنوال، بلکه از آن بهتر، مؤکد گشت. و زر عبارت را هم بر مثال بوتیمی که ایشان تخریب کرده بودند پخته تر و خالصتر از آن در آن بوته ریخته شد. و طلسمات طوطی و لطایف او که به انواع طرقت و اصناف حیل عروس بازرگان را باز گردانیده بود و از رفتن بر معشوق باز داشته، نوشته آمد. و مجموع این افسانه ها را از بزرگ و خورد و د راز و کوتاه پنجاه و دو تقریر افتاد و این ترجمه را « جواهر الاسمار » نام نهاد.

نخشبی پس از حمد و نعت، در مقدمه طوطینامه چنین میگوید (۱)

« کیفیت ترکیب این حکایات و کمیت ترتیب این روایات و نهادن نام حکایات الدر ایات .

حاکمی این حکایات و راوی این روایات یعنی ضیاء نخشبی غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه چنین گوید که در هنگام خوش و ایام دلکش و وقت خرمی و عهد بیغمی [که] (۲) دولتی است سنی و نعمتی است سنی، اگر با کش ایام مساعدت کندت و اوقات مساعدت نماید آن را ملک بی بدل باید پنداشت و سلطنت بی عوض باید انگاشت که تیراز کمان جسته و وقت از دست رفته را قافا بلیت عود نیست و صلاحیت رنده:

نخشبی وقت را غنیمت دان گوهر وقت در بها نا ید (۳)

(۱) از دو نسخه، خطی طوطینامه به شماره ۵۳۷۱۹ خ ۱۲۹ و شماره ۳۱۱۳ خ ۳۹۹ متعلق به

کتابخانه پوهنتون کابل .

(۲) کلمه « که » در هر دو نسخه نیست و سهو کاتبان نسخه ها است .

(۳) به جای این مصراع، در نسخه دیگر، « باز آید به دست یازاید » ذکر است .

وقتی از اوقات خوش و هنگام شباب حکایت میکرد (۱) بزرگی با بنده گفت که در این وقت کتابی مشتمل بر پنجاه ود و حکایت، بزرگی از عبارت به عبارتی دیگر برده و از اصطلاح هندی (۲) در (۳) زبان پارسی (۴) آورده اما شهب مقال در مضماری اطلاعات دوانیده و سخن را در درازی به اقصی الغایت رسانیده و قاعده ترتیب ذوقی و قاننون ترکیب شوقی را اصلاً مسرعات نکرده و آغاز داستان و انجام حکایت از جای برداشته و فرود گذاشت معرفت اهل بلاغت بر وزن گماشته و معالی اهل دانش را معطل داشته چنان که قاری از مقصود راحت باز میماند و ماسع را مطلوب استرحت فوت میشود. اگر تو این اصل را که از اصول کتب هندی (۵) است به عبارت موجز و استعارت مسلسل، به ترتیب لایق و ترکیب فایق بنویسی بر قاری و ماسع او منتی نهایت کرده باشی...

حکم آن بزرگ را که دل محکوم اوست، انقیاد کرده شد و اسرا را که جان این ضعیف سأمور اوست اقبال نموده آمد... پنجاه ود و حکایت به عبارت خوب و استعارت مرغوب و امثال و نظایر جده پد نوشت و حکایتی که بی ضبط و بی ربط بود آن را مضبوط و مربوط کرده شد و مطلع هر یک را از زمین داده شد و حکایاتی چند که ماسع از ذوق بگیرد (۶) به جای او حکایت دیگر تحریر افتاد. پس از یک بیت خلاصه داستان را آورده و مقدمه را به انجام رسانده.

از مقایسه دو مقدمه این نتیجه به دست می آید که نخشی کتاب طوطینامه خود را از روی کتاب «طوطینامه - جواهر الاسمار» با تعدیل و تغییر جزئی نقل کرده است زیرا:

نخست تاریخ نگارش «طوطینامه - جواهر الاسمار» (بین سالها ۷۱۳-۷۱۵) ۱۶ یا ۱۷ سال بیشتر از تاریخ نگارش طوطینامه نخشی (سال ۷۳) است.

دوم، تا کنون از تحریر دردی تدبیر طوطینامه پیش از آغاز قرن هشتم هجری که نخشی آن را دوباره نوشته باشد اطلاعی در دست نیست.

آنسان که در دایرة المعارف اسلام ذکر شده طوطینامه نخشی از روی «ترجمه دری قدیمی» و به سبب آن «زبان ترجمه قدیمتر بسیار ساده و عاری از آرایشهای سخن بوده است» به میان نیامده و این مورد مثل تحریرهای قرن ششم هجری کلیده و دمنه، سند بادنامه و بختیارنامه نیست.

(۱) «حکایت میکرد» در هر دو نسخه هست ولی زاید به نظر میرسد.

(۲) در نسخه دیگر: «هندوی».

(۳) در نسخه دیگر: «به».

(۴) در نسخه دیگر: «فارسی».

(۵) در نسخه دیگر: «هندوی».

(۶) در هر دو نسخه همین طور است، جمله نابه میان و مشوش به نظر میرسد.

سوم، عماد بن محمد النعری هدف و طرز کار و منبع و ماخذ خود را به صراحت بیان کرده و به «هفتاد و دو فسانه» که نزدیک به صورت اصلی سنسکریته «هفتاد قصه طوطی» است. اشاره نموده و عادت تلخیص کتاب را به پنجاه و دو افسانه و تقریر نیز توضیح کرده است. ولی ضیاء نخشی نه از آن «بزرگی» که مشوق او در پدید آمدن طوطینامه اش بوده نام برده است و نه از مترجم و نویسنده اصلی کتاب. اگر از هر کدام آنها نام میبرد آشکار میگردید که از کدام منبع نقل و اقتباس کرده است.

چهارم، نخشی مانند عماد از پنجاه و دو حکایت سخن رانده است.

پنجم، نخشی پیش از ذکر (کتابی مشتمل بر پنجاه و دو حکایت) «عبارت در این وقت» را ذکر کرده است نه اوقات قدیم یا قدیمتر را. نخشی در این نقل و اقتباس به عوض حق شناسی و سپاسگزاری از مترجم و نویسنده متقدم، متأسفانه او را نخست از زبان آن «بزرگ» مشوق خویش و سپس شخص خودش مورد ایراد و اعتراض بیجا و ناروا قرار داده و از سزای اثر او یکسر چشم پوشیده است.

۴۴- قابوسنامه، نگارش عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن

قابوس بن وشمگیر، در سال ۴۷۵ هجری مطابق ۱۰۸۲ میلادی.

(ترجمه فرانسوی قابوسنامه توسط آ. کری Querry. A. Consul de France a Trebizonde) در سال ۱۸۸۶ در پاریس انتشار یافت.

(۲) چارلز ریو در فهرست نسخه های خطی ترکی؛ ص ۱۱۶ در باره سه ترجمه ترکی قابوسنامه

سخن رانده است. (۱)

(۳) یک تعداد از حکایتهای قابوسنامه در ضمن دستور زبان فارسی تألیف دونکن فاربز منتشر

شده است. (۲)

(۴) نصیحت نامه معروف به قابوسنامه، تألیف کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، متن

دری با یادداشت های انتقاد، تدوین روبن لیوی استاد فارسی در پوهنتون کمبریج، لندن؛ سلسله

انتشارات گیب-لوزاک و شرکاء، ۱۹۵۱.

(۵) ترجمه انگلیسی به عنوان: آینه بی برای شهزادگان «قابوسنامه» اثر کیکاووس بن اسکندر

شهزاده گرگان با مقدمه توسط روبن لیوی، لندن ۱۹۵۱.

(۱) تاریخ ادبی فارسی، ادوارد براون، ج ۲ ص ۲۷۶.

(۲) ایضاً ص ۲۷۸.

نویسنده: پوهنیار محمد علم

گوشه‌هایی از فرهنگ عامیانه کلاشوم نورستان

اول - مقدمه:

نورستان به ولایت لغمان و کنرها مربوط است و در بین ۳۵ - ۳۶ درجه، ۳ دقیقه عرض البلد شمالی و ۷۱ - ۷۵ درجه ۳ دقیقه طول البلد شرقی موقعیت دارد.

مساحت تقریبی آن ۵۰۰۰۰۰ میل می‌باشد. طرف جنوب شرق نورستان وادی کنرها و چترال و به سمت غرب آن نجراب و پنجشیر واقع شده. جانب شمال آن سلسله جبال هندوکش و منطقه بدخشان و منجان موقعیت دارد (اکبر شورماچ ۱۹۷۱).

منطقه نورستان از دره‌های متعدد، تنگ و پیچ‌پیچ تشکیل شده است.

این دره‌ها به یک سلسله وادی‌ها منتهی می‌گردند که قسمت بزرگ آن را سطوح مرتفع، دره‌هایی سرسبز و جنگلهای انبوه تشکیل میدهند. مردم نورستان از قرن‌ها باین سو درین دره‌ها اسرار حیات میکنند.

ساحه نورستان طوریکه تذکار بعمل آمد کاملاً کوهستانی است و بر او با مردم هم‌جوار

۱- اصطلاح کلاشوم (Kalashum)، کلاشه - (Kalasha)، کلاشه - الا (Kalasha—ala) و کلاش (Kalash) با هم دیگر اشتباه نشوند. کلاشوم هر اصطلاحی است که به محیط جغرافیائی مردم کلاشه (دره و ایگل نورستان) گفته میشود. و اصطلاح کلاشه بر خود مردم دره و ایگل نورستان کسانی که در روستاهای این دره زندگی میکنند و به زبان کلاشه - الا (زبان و ایگلی) تکلم میکنند اطلاق می‌گردد. اما کلاش به قبله بی که در شمال غرب چترال با عرف و عنعنات سابق زندگی دارند گفته میشود. نگارنده اصطلاح کلاشوم را عوض دره و ایگل «و کلاشه - الا» را عوض زبان و ایگلی استعمال میکند. همانطور مردم آنجا بکار می‌برند.

را برای اهالی انجا دشوار ساخته است. ازین جهت باشندگان این منطقه در طول تاریخ درین دره‌ها و دامنه‌های کوه با فرهنگ، تنجاس، بومی و دست ناخورده‌شان باقی ماندند. این وضع تا قرن ۱۹ دوام کرد. در قرن ۱۹ امیر عبدالرحمن خان پادشاه آنوقت افغانستان با لشکر کشی این منطقه را تحت قلمرو خود در آورد. و مردم نورستان که به یک سلسله از باب انواع مانند ایمر (Ymra, Imra) بز رگترین اله و خالق کائنات، گیش (ges) خدای جنگ، ماد روم (Sadrum) خدای آب و هوا مخصوصاً باران، اندر (Ender) خدای مشروب و انگور، داستری (Dasani) خدای حاصلات، نگهدار زنان با رد ارو خدای زیبایی، دی (De) خدای تعیین کننده سر نوشت و غیره عقیده داشتند.

امیر آنوقت افغانستان عقاید فوق مردم نورستان را ملغی قرار داده و در عوض دین مبارک اسلام را به تمام نورستان پخش و خصوصیت فرهنگی و مذهبی را که قرن‌ها میان مردم این منطقه و مردم همجوار بود از بین برد. و اخوت و وحدت اسلامی را میان آنان قائم نمود (برای معلومات بیشتر رجوع شود Robertson 1896 '1933 Morgenstierne، عبد الرحمن ۱۹۱۳، و حسن 1968 '1970 Duprec).

متنا سبب به شرائط طبیعی و جغرافیائی محیط کوهستانی این منطقه نظام مالداری برای اسرار معیشت مردم مساعدتر بوده است. ازین جهت نظام مالداری اساس زندگی مردم این منطقه را تشکیل میدهد. در نظام مالداری مردم حیوانات اهلی را برای ادامه زندگی خویش بکار میگیرند. و حیوانات اهلی به عنوان غذای مورد ضرورت و وسیله حمل و نقل استعمال میشود (Otherbein 1969, 16). در پهلوی مالداران، با وجود یک زمین زراعتی بسیار کم میباشند، زراعت هم را نچ است. توسط حاصلات زراعتی، حیوانی و پیداوار طبیعی ضرورت حیاتی مردم سر فوع میگردد (برای معلومات اقتصادی رجوع شود به معتمدی ۱۹۵۶، غرزی، یوسف نورستانی ۱۹۷۳، Strand 1975). در حصه تقسیمات کار میتوان گفت که پیشه مالداران، تولید مواد حیوانی مخصوصاً تولید لبنیات کاملاً بدوش مردان بوده و زنان امور زراعت، تهیه غله‌ها تهیه غذای روز مره را بعهده دارند. از نگاه اقتصاد این منطقه هر خانواده هسته‌ای متکی بخود استوار میباشد.

یک خانواده هستوی بطور متوسط ۲-۶ راس گاو، ۲-۶ راس بز چند راس گوسفند، چند درخت چارمغزو یک قطعه زمین در دامن کوه دارند. در نورستان مانند دیگر نقاط افغانستان فاصله اقتصادی بین مردم که در طبقات اجتماعی را که بوجود می‌آورد زیاد دیده نمی‌توانیم.

در نورستان مجموعاً پنج زبان مستقل که هر زبان دارای چندین لهجه میباشد تشخیص

گردیده است پیش از Morgenstjerne تمام زبان‌های نورستان و زبان‌های همجوار آن در طبقه بندی در یک گروهی که بنام داردیک (Dardic) یاد میشد شامل میسما ختند و موقوف داردیک هم در طبقه بندی زبان‌های هندو اروپائی شرقی بطور واضح معلوم نبود. بعضی دانشمندان داردیک را به دسته زبان‌های هندی و بعضی به دسته زبان‌های ایرانی مربوط میسما ختند. (1965 Voegelins: و 1969: Kachru) مقاله سال 1961 Morgenstjerne زبان‌های این منطقه را از نگاه فونولوژی و مورفولوژی تاریخی تحلیل نموده طبقه بندی و موقوف‌شان را از نو تعیین نمود. وی پنج زبان نورستان را در یک دسته قرار داد و بنام دسته زبان‌های نورستانی یاد نمود و متباقی زبان‌های این منطقه را بنام داردیک یاد کرد. همچنان موقوف دسته زبان‌های نورستانی را یک شاخه جداگانه که در بین شاخه اندیک و ایرنیک موقعیت دارد تعیین نمود. این طبقه بندی زبان‌های نورستان و داردیک هنوز هم نزد بعضی دانشمندان معلوم نبود. تا که در سال ۱۹۷۳ دانشمند امریکائی بنام Strand طبقه بندی و موقوف زبان‌های نورستانی و داردیک را که توسط Morgenstjerne صورت گرفته بود در پرتو تجارب و تحقیق‌شان در نورستان، مفصل‌تر واضح نمود. طوریکه تذکار بعمل آمد که پنج زبان مستقل در نورستان تشخیص گردیده است. که مختصراً به شرح موقعیت هر زبان می پردازیم:

۱- کته وری (Kata-Veri) (با شکلی Bashgali):

این زبان در شرق و غرب نورستان تکلم میگردد. در لهجات غربی رامگل (Ramgel) کلوم (Kulum) کتوی (Ketivi) و پائیوک (Paiuk) شامل میباشند. در لهجات شرقی کامیوری (Kamviri) لمرت ویری (Lamertviri) و موم (Mum-viri) شامل میباشند. این زبان توسط Strands Morgenstjerne وقاضی غلام سولا مفصلاً مورد تحقیق قرار گرفته است. Strand مدت هژده ماه در نورستان شرقی جهت تحقیق این زبان سپری نمود.

۲- واسی واری (Wasi-Weri)، پارسونی (Parsuni)، ویرون (Veron):

این زبان در قسمت شمال غرب نورستان رایج است که سه لهجه در آن تشخیص گردیده است که عبارت اند از واسیووری قسمت شمالی، وایسواری قسمت مرکزی و لهجه وایسواری قسمت جنوبی. Buddruss استاد پوهنتون Mainz جرمنی زبان و فولکلور این منطقه را مفصلاً تحقیق نموده است. ۳- ویالا (Wai-ala) زبان وایگلی، کلاشه - الا (Kalasha-ala): این زبان در قسمت مرکزی نورستان تکلم میگردد. و بصورت عموم دو لهجه در آن می یابیم. قسمت شمالی کلاشوم که بنام لهجه وارجن (Varjan) یاد میشود. و قسمت جنوبی آن لهجه چیمما - نیشای (Chema-Nishei)

یاد میشود. Morgenstjerne این زبان را تحت مطالعه قرار داده است.

۴ - تر یگامی (Tregami):

این زبان در قسمت جنوب نورستان رواج داشته و سه لهجه گیمیری (Gemiri)، کتاری

(Katari) و داوی (Dave) دارد.

۵ - اشکونی (Ashkuni):

این زبان در قسمت جنوب غرب نورستان تکلم میگردد. و درین زبان سه لهجه

قابل تشخیص میباشد. لهجه اول آن بنام اشکور و ویری (Ashuru-veri) که در ساحه کولوتاع

(Koloto)، تیتن (Titin) و باژایگل (Bajaigal) متداول میباشد. و لهجه دیگر آن در

ساحه واما (Wama) تکلم میشود که سارو ویری (Saru—Veri) یا وامائی (Wamai) نام

دارد. لهجه سوم آن بنام گرام سارا ویری (Gramsara-veri) یاد میشود که در بین واما

و تیتن متداول است.

نورستان با موجودیت زبانهای متفاوت و فرهنگ متجانس در آن ساحه جغرافیائی نسبتاً کوچک

از چندین سال به اینطرف توجه دانشمندان داخلی و خارجی را بخود معطوف کرده است. درین

اواخر زوشته های پراکنده به کلتور نورستان در منابع مختلف به نظر میرسد. که در معرفی

بیشتر زبان، فولکلور و طرزهای کلتوری و اجتماعی نورستان تا اندازه بی روشنی می اندازد.

Dr. Robertson اولین محقق انگلیسی بود که چند مقاله و یک کتاب بنام Kafires of the Hindu-kush

در سال 1896 به طبع رسانید.

محتویات این کتاب راجع به فرهنگ شرقی نورستان که نویسنده مدت یکسال را در آن منطقه

سپری نمود به شکل قبیله شناسی تشریح و توضیح نموده است که به جنبه های مختلف حیات

کلتوری مردم تماس گرفته است. اما نویسنده موصوف متاسفانه به دیگر مناطق نورستان

مانند بارون، اشلون و کلاشوم صرف تماس بسوار جزوی گرفته است و بس. با آنهم این کتاب

کلاسیک را برتسن از زمره کتابهای با ارزش درباره فرهنگ و تاریخ فرهنگی نورستان محسوب

میگردد. ناگفته نباید گذاشت که این کتاب راه تحقیق را برای محققین بعدی باز نمود.

مطالعات علمی نورستان را به ۱۸۰۰ زرا برتسن دانشمند شهیر پروسور

(Morgenstjerne) که از نا روی میباشد. انجام داد.

Morgenstjerne کرسی ریاست میمنار بین المللی کلتور هندو کش منعقد (Moes Gard) در نمارک

سال ۱۹۷۰ را نیز بدوش داشت. اصلا وی زبان شناس است و عمری را به مطالعه راجع کشور عزیزما

بسر برده ولی نه تنها به مسایل مربوط به نورستان علاقمند بود بلکه بطور کل به تمام زبان ها و مظاهر فرهنگی افغانستان علاقه علمی داشته و دارد. مورگنسترن در سال ۱۹۳۹ با کمک و لطف سپه سالار غازی شاه محمود خان مرحوم صدراعظم آنوقت به دره کلا شوم نورستان جهت مطالعه و تحقیق سفر کرد. البته وی اولین دانشمند اروپائی بود که به این جا سفر کرد. نتیجه تحقیق وی کتابی بنام The waigali Language در سال ۱۹۵۴ و سونوگراف جداگانه‌ئی هم در باره هر یک از زبان های دیگر نورستان بود. این کتاب سودمند علاوه بر مطالعه تحلیلی این زبان موادی دارد که راساً به زبان کلاشه - الا ثبت شده که ارزش ثقه علمی دارد.

و فرهنگ آن دیار به نحو شایسته ئی در آن انعکاس یافته است.

همچنان این دانشمند فهرست لغات زبان کلاشه - الا را که به منزله نخستین فرهنگ آن زبان است در اینجا گنجا نیده است.

علاو تا این محقق فاضل نام ارباب انواع، سوهومات و قهرمان های محلی را فهرست نموده است. بعضی از داستان های مربوط به این ارباب انواع و غیره آثار هاسیانه که فرهنگ نورستان ازین نگاه غنی می باشد به حیث کلتور معنوی ارجمندی به ما باقی مانده است و امروز هم تداول عام دارد. داستان سرائی به انواع مختلف آن، ضرب الحثل گوئی و رجز خوانی در مجالس و مراسم مختلف به عنوان سرگرمی و مشغولیت مردم هنوز در نورستان رایج است. این داستان های متفاوت کلتور و مذهبی باستانی (قبل از ۱۸۹۶) و رابطه انسان با محیط فیزیکی و اجتماعی و دیگر گوشه های مختلف فرهنگی مردم را انعکاس می دهد. یک عده مردم هم به روایت و سرودن موضوعات فولکلوریک مهارت کامل دارند.

نکاتی که در اینجا گنجا نیده شده اکثر از منطقه نورستان مرکزی کلا شوم (دره - وایگل) و مناطق همجوار نزدیک آن می باشد. منطقه کلا شوم را نظریه تاریخ محلی 'لهجه زبان، تقسیمات منطقه (مخصوصاً چراگاهها) روش ساختن پنیر به دو بخش تقسیم شده اند (۱) اول وارجن

(۱) در کلا شوم نورستان بصورت عموم دو قسم پنیر ساخته میشود. قسمت شمال کلا شوم وارجن، پنیر را به شکل مدور که تقریباً از چهار تا هشت انچ ضخیم می باشد می سازند که این پنیر بنام کیلا (Kela) یاد میشود و مردم شان هم بنام کیلا - کاره (Kela-kara) یعنی کسانی که در حصه ساختن همین نوع پنیر ماهر باشند - قسمت جنوب کلا شوم که بنام چیمما - نیشای و پنیر شان بنام آمووش (Amoosh) که به شکل دائر و بیضی ساخته میشود و مردم می که این نوع پنیر می سازند بنام آمووش - کاره (moosh-kara) یاد می شوند، یعنی کسانی که به این نوع پنیر مهارت دارند.

(Var-jan) (کهلا کاره Kela-kara) که قسمت شمال این منطقه قرار دارد و روستاهای ذیل در آن شامل میباشند: وام دیش وایگل (Varamdes — Waigal) بیرام دیش وایگل (Beramdes — waigal) ژنجیگل Zhanjigal امیش دیش (Amesh-desh) جامچ (Jamach) و اتاز (Ataza) (که اخیراً آبادی قابل سکونت شده است) قریه وارم دیش وایگل از نگاه تاریخ محلی اولین جای مردم وارجن میباشند که اجداد آنان مطابق به تاریخ محلی از وایگل (Vali gal) که در شرق کلاشوم موقعیت دارد به اینجا آمده اند. (۱)

دوم: چیمایشی Chema-Nishey یا اموش کاره (Amoosh—Kara):

این منطقه در جنوب کلاشوم موقعیت دارد و روستاهای ذیل در آن شامل میباشند: نیشگرام (Nisheigromy)، کهگل (Kegal)، اکون (Akun)، مولدیش (Muldesh) و انت (Vant) واکلا (Akala) یا اسلام آباد. اجداد اولی این مردم از یک جای بنام نکرد (Nakara) که در غرب نورستان موقعیت دارد آمده اند.

نفوس کلاشوم ده هزار نفر تخمین شده است که نظر به شرایط دشوار فیزیکی و به نسبت نداشتن سهولت از نگاه صحتی نفوس این منطقه بسیار کم تکثیر میکنند. حالا به گوشه هایی از فرهنگ عامیانه کلاشوم که با زبانه عنعنات و کلتور باستانی این منطقه میباشند میپردازیم. فرهنگ عامیانه وسیع را احتوا میکنند. ازین جهت برای مطالعه به شکل ذیل دسته بندی شده است.

۱- در سرودها اشعار محلی اما طبر و داستانهای فولکلوریک کلاشوم عوض نام های اصلی روستاها نام دیگری نیز استعمال میشود. این نام ها با همدیگر اشتباه نشوند. هر یکی ازین نام نظر به یک خاصیت برجسته به محل و مردم داده شده است. مثلاً برای قریه نیشگرام نام موگول استان (Mogol-astan) یا گپری موگول (Gere-Mogol) به معنی جنگجویان به تعداد زیاد) برای جامچ گروم دولی استان Grum-duli—astan جا ئیکه غله جات فراوان مخصوصاً گندم زیاد می روید) چیمی بالیم استان Balim-astan جا ئیکه علف زیاد می روید و این علف حیوانات را نیرومند میسازند، امیش دیش، ارامستان Eramastan، ژنجیگل شورام استان (Svuram-astan) برای وایگل - وای استان Wai—astan و غیره.

اول : - فرهنگ شفاهی مانند اساطیر، ضرب المثل‌ها، سرودها، چیستان و معماها، نام‌ها، داستانهای کوتاه و غیره.

دوم: فرهنگ نیمه شفاهی. مانند خرافات، مراسم، موسیقی محلی، رقص‌های محلی، بازی‌های محلی و غیره.

سوم: فرهنگ غیر شفاهی: مانند اشارات، هنرهای دستی لباس و غذا و غیره.

«باقیدار د»

گلشن

همچو جانست عشق در تن من	ای رخ تو بها رو گلشن من
بی رخ تو جهان روشن من	راست چون زلف تو بود تار یک
حسن تو روز و شب ز روزن من	همچو خو رشید و ماه در تا بد
غم عشق تو طوق گردن من	دست تو طوق گردن دگری
هر شبی از خروش و شیون من	ماه را راه گم شود بر چرخ
برزند با بهشت بر زن من	گر تو یک ره جمال بنمائی
گر چه داری بیا دخر من من	خاک پایت برم چو سر مه بکار
دست جو رو بلا ز دا من من	رنجه کن پهای خویش و کوته کن
بنهی بار خلق بر تن من	راد مردی کنی بد رنبری
برهان لاله زار سوسن من	چون در آئی ز در بهم بر پای

تاسنائی ترا همی گوید

ای رخ تو بهار و گلشن من

سناپی

نوشته پوهندوی عبدالقیوم قویم

تحقیق مقایسی در داستانهای رستموزال و گوراوغلی

-۴-

بخش دوم

رستم و اوس

۳- آلات و ادوات جنگی و البسه در هر دو داستان :

پهلوانان داستانهای ملی و روایات حماسی و افسانوی در سبازیه با مشخصان و معاندان، از آلات مختلف جنگی استفاده میکردند. بطور عموم آلات جنگی پهلوانان آریانای باستانی و از آن جمله رستم داستان و اخلافش، عبارت بوده است از شمشیر، گرز، خنجر، نیزه، سنان، پیکان، سپر، کماند و امثال آن. این قبیل سلاحها و ادوات جنگی که در داستانهای حماسی دری از آنها تذکر رفته است، سابقه طولانی دارد و در آثار زبانهای باختری کهن و میانه (زبان اوستایی و پهلوانیک یا پهلوی اشکانی) و نیز زبانهای پارسی کهن و میانه (پرس باستانی و پارسیک یا پهلوی ساسانی) و بعضی از آنها ذکر شده است. چنانکه قرار اظهار پور داود، در کتاب یسنا درشی درو (darshj dru - سلاح شدید و سخت)، سلاحی بوده است که از چوب گز ساخته میشد. جزء اول این کلمه بشکل darsh (بمعنی جرات کردن و جسارت ورزیدن) و darsham (بمعنی شدید و تند) در کتیبه بیستون از آثار فرس باستانی نیز آمده است. (۱) یا از سپر (۲)، ژوبین (۳)، تیر (۴) و شمشیر (۵) و در اثر حماسی ایاتکار زریبران سخن

۱ - پور داود، یسنا، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۰، ج ۱، حاشیه ص ۱۳۶.

۲ - سلک الشعراء بهار، ترجمه چند متن پهلوی، بکوشش محمد گلبن، چاپ سرگز نشر

مهر، تهران، ۱۳۳۷، ص ۶۲

۳ - ایضاً

۴ - ایضاً ص ۶۳، ۵ - ایضاً

رفته است. بهمین منوال در داستانهای حماسی و پهلوانی زبان پارسیک از اینگونه سلاحها و ادوات جنگی نام برده شده است.

شاهنامه فردوسی که قسمتی از آن به شرح کاررواییهای رستم و اسلاف و اخلاف او، اختصاص دارد، از آلات و سلاحهای جنگی که این پهلوان به استعمال آنها دست برده است، یاد آور میشود. ابیات ذیل را بحیث شواهد دراین باب نقل می کنیم:

زمین کرده بد سرخ رستم به جنگ	یکی گرز و گاو پیکر به جنگ
بر و ز نبرد آن پلار جمند	به شمشیر و خنجر به گرز و کمند (۱)
همی رفت رستم چو پیل درم	کمندی به با زو درون شصت خم
همه نیزه و تیغ با رآورد	سران را گر اندر کنار آورد (۲)
نیامد به گوشت به هرا نجهن	کمند و کمان گو پیلتن (۳)

بعضی از این سلاحها و آلات جنگی در داستان گوراوغلی نیز دیده میشود، اما برخی از آلاتی که در این داستان ذکر شده است در داستان رستم از آن اثری نیست از قبیل تفنگ، تیاق (چوبی به طول در حدود دو یا دونیم متر) و سوته Sota یک نوع چوپ دستی، احتمالاً کو قاهر از تیاق. کلمه های تیاق و سوته نمودار آنست که داستان گوراوغلی بایک زندگی چوپانی و بیابانی پیوند می دارد. کلمه تفنگ که درین داستان بکار رفته، اگر توسط راویان متأخر و گوراوغلی گویند وارد داستان نشده باشد، نشان دهنده آنست که داستان مذکور سابقه بسیار طولانی ندارد. از آلات جنگی مشترک در داستان گوراوغلی و رستم، کمان، کمند و حتی فلاخن میباشد. کمند اساساً یکی از ابزارهای قبیله های صحرائشین و گله دار بوده است. بنا بر تذکر هردوتس، درسال ۳۷۹ ق. م.، در میان آریا بیان رواج داشته و در نقش های سامانی نزدیک تخت جمشید جزو ساز و برگ کامل یک سوار نقش شده است. پهلوانان آریانان با سهارتی که داشتند، گاهی بایک حرکت و شتاب دشمن را بخرم کمند اسیر می کردند (۴). باید متذکر شد که طبری کمند را از سلاحهای ترکی میداند. (۵) لیکن این نظر را بدون تحقیق مزید و ارائه دلایل مقنع نمیتوان صایب انگاشت زیرا در شاهنامه (چاپ دبیرسیاقی ج ۱) «کمند کیانی» آمده است. اگر قول طبری را مورد تأمل ندانیم، شاید این سلاح از آغاز نخستین جنگ آریان و تورانیان

۱ - فردوسی، شاهنامه، چاپ محمد دبیرسیاقی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲ - ایضاً ص ۳۰۸ - ۳ - ایضاً

۴ - نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۱۰۴. ۵ - طبری ج ۱، ص ۲۳۰.

وارد آریانا شده و مورد استفاده و کاربرد پهلوانان آریایی قرار گرفته باشد. در غیر آن سخن او تحقق نمیتواند پذیرفت. بجای گرز که در داستان رستم ذکر آن رفته است، در داستان گور اوغلی، از تیاق و سوتکه استفاده بعمل آمده است. این دو معمولاً از چوب ساخته میشده است. و در بعضی جایها چوپانان و گله‌بانان برای دفع گزند د و دام فعلاً نیز از آن استفاده می‌کنند.

البته بیکه پهلوانان داستانهای پهلوانی آریانا و بخصوص رستم جهان پهلوان در مواقع رزم به تن می‌کرد عبارت از جوشن، خفتان، پیر بیان، کمر بند و امثال آن میباشد. حتی رخش رستم پوشش ضد اسلحه میداشت. پهلوانان داستان گور اوغلی و از جمله اوز گزر در وقت محاربه از لباسهای جنگی مخصوص کار میگرفتند. این لباسها به مقتضای عصر و زمان پهلوانان قصه گور اوغلی، خیلی ساده است و آن شامل تکه‌های ضخیم پشمی بجای خفتان و جوشن و فوته *fota* بجای کمر بند و نیز موزه و شو الک (نوعی پتلون پخته‌شده با پشمی) و *telpak* (کلاه از پشم یا پوست) بجای خود *xod* آمده است.

طرز لشکر کشی و مراسم رزم در این داستانها کاملاً همسان نیست. و این اختلاف ناشی از رسم و رواج زمانهای مختلف میباشد. در آریانا باستانی هنگامی که سپهر دی بوقوع می‌پیوست، فرمانروا به حکمرانان محلی و مرزبانان دستور می‌داد تا سپاه را تجهیز کنند (۱). گاهی غیر از سپاه، عاقله سردم نیز برای مقابله با اجانب و مخاصمان فراخوانده می‌شدند. چنانکه در «یادگار زریران» می‌خوانیم که وقتیکه ارجاسپ تورانی عزم جنگ با گشتاسپ را می‌نماید، گشتاسپ دستور می‌دهد که مردم بجز از مو بدن برای جنگ آماده نگیرند (۲). فرمانروایان آریانا دیوانی داشتند که نام پهلوانان و افراد سپاه به گفته فردوسی نام «سهان و کهان» در دفاتر مخصوص آن ثبت میشد و هنگام تجهیز لشکر پهلوانان و افراد سپاه را از روی آن احضار و روانه کارزاری کردند. پس از آنکه لشکر از هر دو جمع می‌شد فرمانروا، فرماندهی سپاه را به عهده می‌گرفت و یا اینکه کدام افسر مقتدر را به این وظیفه می‌گماشت (۳). لیکن در داستان گور اوغلی ترتیب جمع‌آوری سپاه بدین نهج نیست اما در جنگها که معمولاً جنگ خوانین با یکدیگر

۱- هزاره فردوسی ص ۱۸۳.

۲- متنهای پهلوی بادیباچه بی‌ازما هیارنواپی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ملک الشعراء

بهار، ترجمه چند متن پهلوی، ص ۱۳

۳- هزاره فردوسی ص ۱۸۳.

می بود فرسازدهی قشون گوراوغلی به عهده اوس گذاشته میشد. در هر دو داستان سواره نظام وجود دارد و اسب در نبرد هانقش مهم را انجام میدهد. در داستان های رستم و گوراوغلی جنگ تن به تن و کشتی گرفتن یکی از اصول عمده رزم آوری بشمار میرود. مثال برجسته این نوع جنگ را، رزم رستم و سهراب و جنگ اوس و پهلوانان هم ردیفش بادیه های که در بسا مواقع مانعی در کار آنها ایجاد می کردند تشکیل میدهد. یکی از خصوصیات مشترک در داستانهای رستم و اوس اینست که قهرمانان هر دو داستان بخصوص قهرمان اصلی یعنی رستم و اوس در جنگهای تن به تن خود را به طرف مقابل و حریف نبرد خویش معرفی می کردند.

۴- توصیف، تخیل و مبالغه در هر دو داستان :

اساسا در تمام داستانهای پهلوانی توصیف تخیل و حتی مبالغه از اجزای مهم بشمار میرود. زیرا داستان پرداز و راوی داستان به سبب این مسایل قهرمانان داستان را به مدارج عالی شجاعت و زورمندی می رساند و یلی را «رستم داستان» می سازد. باید یاد آورد شد که توصیف در واقع نوعی از تصویر است و آن در حقیقت عبارت از نقاشی و تابلو سازی میباشد که شاعر داستان پرداز از طریق قصه به یاری تخیل و اندیشه و قادی به مجسم نمودن مشهودات و محسوسات طبیعی و جسمانی مانند مظاهر مختلف طبیعت و مجالس بزم و معارف رزم و امثال آن می پردازد. در حقیقت تاریخ پیدایش وصف در ادبیات (سکتوب و نامکتوب) به زبان ارتباطی میرد که شاعری یا نویسنده بی یار و یی به سر دون بشعر، نوشتن داستان و گشتن افسانه برای نخستین بار دست برد. آنگاه یک جنبه توصیفی دارد از راه تصویر و بیان تخیل، تأثیر عاطفی را بر می انگیزد. شاعر یا راوی قصه، با ایجاد تصویرهای گوناگون میتواند بر خواننده یا شنونده تأثیر وارد کند و ذهن وی را برای درک داستان آماده سازد. این خصوصیت را هم در داستان رستم و هم در قصه گوراوغلی و نیز در سرگذشت اوس به کمال وضوح میتوان پیدا کرد. در این داستان ها، توصیف، تنها از اعمال قهرمانی و زور آزمایی و پیروزی پهلوانان نیست، بلکه از محیط و ماحول آنان، از ماه، فصول، گل، سبزه، کوه، صحرا، جنگل، دریا و زیبارویان و امثال آنها نیز هست. برآورد توضیح بیشتر مثال های ذیل را درین موارد، از شاهنامه نقل می کنیم:

در باره البرز کوه که سیمرغ در آن آشیان داشت:

یکی کوه دهم سر اند رسحاب	سپهر یست گوی زخارا بر آب
برو بر نشیمن چو کاخ بلند	ز هر سو بر و بسته راه گزند

رفتن رستم بکوه سپند :

... شب تیره و تیغ رخشان شده	زمین همچو لعل بدخشان شده (۱)
-----------------------------	------------------------------

ز بس دارو گیر وز بس موج خون تو گفتی شفق ز آسمان شد نگون...
 هر قسمتی از شاهنامه فردوسی و یا آثار سنثوری که به موضوع زال و رستم و یا اخلاف وی
 ارتباط دارد، حتماً، توصیف و تخیل در آن موجود است. در هر جای که توصیف با تخیل توأم باشد
 بر سخن گیرایی بیشتر بخشیده و پر زیبایی کلام افزوده است. شواهد ذیل از شاهنامه، برای تأیید
 این مدعا نقل می گردد:

جنگ رستم با افراسیاب :

یکم اسروز با خویشتن هوشدار	بد و گفت زال، ای پسر گوشدار
دم آهنج و در کینه ابر بلاست	که آن ترک در جنگ تراژد هاست
ز آهنش ساعد و ز آهن کلاه	درفش سیاهست و خفتان سیاه
درفش سیاه بسته بر خود دبه بر	همه روی آهن گرفته به زر
چنین است آیین پسر پشنگ	بیگ جای ساکن نباشد به جنگ
ز هشتاد رش نیست بسالاش کم	نهنگ او ز دریا بر آرد بدم
که مردنی دلیرست و پیدار بخت	از او خویشتن را نگه دار سخت
اگر بشنود نام افراسیاب (۱)	شود کوه آهن چو دریای آب

گرفتار شدن اولاد بدست رستم:

ستاره نه پیدا نه تابنده ساه	... شب تیره چون روی زنگی سیاه
ستاره به خم کمند اندرست (۲)	تو خورشید گفتی به بند اندرست

آمدن تهمینه به نزد رستم:

خسرا مان پیا مد به با این مسست	... یکی بنده شمعی معتبر به دست
چو خورشید تابان پراز رنگ و بوی	پس پرده اند ریگی ماه روی
به با لایه کرد ار سر و بلند	دوا برو کمان و دو گیسو کمند
دهان چون دل عاشقان گشته تنگ	دورخ چون عقیق یمانی به رنگ
دوشمشاد عنبر فروش از بهشت	دوبرگ گلش سوسن می سرشت
فروشته زو حلقه گو شوار	بنا گوش تا بنده خورشید وار
دهانش مکمل بدرو گهر	لبان از طبرزد زبان از شکر

۱- فردوسی، شاهنامه، چاپ سیاقی، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۲- ایضاً ص ۳۰۶.

ستاره نهان کرده زیر عقیق
تو گفתי و راز هسره آمد رفیق
روانش خرد بود و تن جان پاک
تو گفתי که بهره ندارد ز خاک
از او رستم شیر دل خیره ماند
بر و بر جهان آفرین را بخواند (۱)

بدین ترتیب سوار زیادی هست حاکی از توصیف اعمال قهرمانی و یا احوال و اوضاع متعلق به این پهلوان که نقل همه آن بدون تردید سخن را به درازا میکشاند. در این شکی نیست که اکثر این توصیفات که از تخیل شاعر منشأ میگیرد عاری از مبالغه نیست. اگر به خطا نه رفته باشیم گاهی این مبالغه بر گیرایی شعر و بیان موضوع تأثیر خوب می بخشد. از مواردیکه بیشتر مبالغه آمیز به نظر می آید توانایی و قوت رستم است که بیش از حد قوای بشری گفته شده است. بتاسی از همین قوت است که جهان پهلوان درختی را بی زحمت از زمین میکند و این درخت و شکار در دست او مانند یک پر وزن ندارد:

... چو آتش پراگنده شد پیلتن
درختی بر جست از در با بزن
یکی نره گوری بزد بر درخت
که در چنگ او هر مرغی نسخت (۲)

از رها کردن همین قوت رستم است که هر چیزیکه به چنگ وی می افتد و بر آن فشار وارد میکند بی درنگ خرد میشود و از کار باز میماند. مثلاً رستم طوری دست مردماندرازی را می فشارد که وی از اسپ بر زمین می افتد. (۳) سنگی را که هفت پهلوان دیگر نه می توانند از جای تکان دهند او به تنهایی به دور می اندازد و با گذاشتن پای بر سنگ آنرا خرد می کند. (۴) این وضع سبب اذیت او میشد، از خداوند خواست که مقداری از وزن او کاهش یابد. خوراک او نیز متناسب با این جسم قوی او بود. در کودکی ده دایه او را شیر میداد (۵) و چون اندکی بزرگ شد، باندا ره

۱- فردوسی شاهنامه چاپ محمد دبیرسیاقی، ج ۱، ص ۳۸۸

۲- ایضاً ص ۳۸۵

- ۳- بدان خنده اندر بیفشرد چنگ
ببردش رگ از دست و از روی رنک
نشد زور از آن مرد زور آزمای
ز بالای اسپ اندر آمد به پای
۴- چنین گفت رستم بدان هفت گرد
که روی زمین را بسا بد سپرد
که گرسنگ را او بسر برشده
همی هرد و پایش به دود رشده
۵- به رستم همی داد ده دایه شیر
که نیروی مرد است و سر ما به شهر

پنج مرد غذا میخورد (۱) به همین ترتیب راجع به رستم در شهنامه توصیف هایی آمده است که بدون شک در لباس مبالغه میباشد. (۲)

در داستان گور اوغلی نیز توصیف زیاد است. توصیف از اعمال پهلوانان از قیرویانحو حیرت آوری از تنومندی و پرو بر زان و زگرز ، از خو برویان در بار گور اوغلی ، از پسران و دختران اوس خان ، از پریان کوه قاف ، از مظاهر مختلف طبیعت و امثال آن . چون داستان گور اوغلی در افغانستان بصورت شفاهی گفته میشود بنابراین در صحنه سازی ها و توصیف ها نحوه تخیل و ذوق گور اوغلی گوی دخیل است. وی برای جلب توجه شنونده وصف های عجیبی وادرسورد قهرمانان داستان بیان میدارد ، به روی هم توصیف و تخیل در داستانهای گور اوغلی همانند داستان رستم چه در شاهنامه و چه در آثار دیگر مبالغه آمیز میباشد .

یکی از مواردی که میتوان بحیث مثال یاد آورد داستان «میلۀ دشت طلایی» است. در این داستان در باره «اغه جنس» (Aghajinos) زن گور اوغلی توصیفها بی آمده است که حاکی از چگونگیرایش کردن او به نحوی مبالغه آمیز میباشد و آن طوری است که مشاطه ها او را در آینه خانه مخصوص که صرف از برای آرایش اولوازم مورد ضرورت در آن تعبیه گردیده است آرایش می کنند. لوازمی که برای آرایش بکار برده میشود کاملاً مجلی می باشد و متناسب است با وضع عصر زندگی گور اوغلی و یا اینکه ذوق گور اوغلی گوی که متأثر از ظواهر زندگی عصر خودش میباشد بعضی از آنها را در این داستان وارد کرده است.

همین قسم صحنه های توصیفی متعدد از قبیل اسپدوانی و بز کشی اوس خان که مردم از دیدن آن انگشت حیرت پدیدندان می گزیدند ، قابل یاد آوری است. و نیز توصیف خال دانه دختر احمد خان با مای گور اوغلی که وصف زیبایی او به نحوی مبالغه آمیز در داستان میلۀ دشت طلایی آمده است .

در جاهای که این توصیف به سرحد مبالغه و اغراق کشانیده میشود یکی هم توصیف از «قیر» گور اوغلی میباشد. بحیث مثال وقتیکه گور اوغلی به سواری قیر برای نجات پنگه اش از چنگ ایل قره یکی از خوانین روانۀ دیار او میشود قیر از یک سوبه سوی دیگر در یامی جهد و چون پرنده بی از فراز دیوار قصد ایل قره پرواز می کند. همچنان در داستان اوس خان و یاد گرفتن علم کشمیر آمده است که جادوگران اوس خان را با قوه جادو به گونه گون صورت می آزارند و بهر جا آواره اش می کنند ، اما وی به مدد دختری که این پهلوان چندی در خانه اش بود و باش داشت و او و پدرش در ساحری ماهر بودند نجات می یابد و نظامی را این مثالها -

۱- بدی پنج مرد سرا و راخو رش

۲- به تنها یکی گور بریان کنی

بماندند مردم از آن پرورش

هوار ابه شمشیر گر پان کنی

تمام این موارد مبالغه آمیز است و این خصوصیت در داستانهای عامیانه و اساطیری به ملاحظه میرسد و به واقعیت بسیاری از موضوعات آنها نمی توان ایقان حاصل کرد.

۵- نیروهای زیانکار در هر دو داستان:

در داستانهای عامیانه و اساطیری از نیروها یکی در کار پهلوانان مشکلاتی ایجاد می کنند، از قبیل: دیوان، جادوگران، اژدها و یام نیروی زیانکار رواهر یعنی خوانده شده اند، نیزسخن هست. اینها هر چند با پهلوانان داستانها می ستیزند، لیکن پایان کارشان بجز از نابودی چیزی نیست. این موجودات نه تنها در ادبیات عامیانه دری اثر گذاشته اند بلکه در ادبیات زبانه های اوستایی و پهلوی اشکانی و ساسانی و نیز داستانهای هندی دوره های مختلف از آنان به زشتی یاد شده است. در ادبیات سایر زبانها نیز سرگذشتشان به همین منوال می باشد.

بحیث مثال دیودراوستا. یک موجود زیانکار از ردیف اجنه و اشباح است که زردشت مانند همه اقوام زمان خود برای آنان سوگو دیت واقعی و خارجی قائل بود (۱). در اوستا دیو ها و جادوان و پریها در عرض هم قرار دارند. جادو در اوستا بشکل «یاتو» آمده است. این کلمه بجز از گائاها در سایر قسمت های اوستا همیشه با پری یکجا آمده است. در پهلوی یاتو کیمه (جادو بی) و یاتوک (جادو) گویند. باتودراوستا به همان معنی است که امروز در زبان دری از کلمه جادو اراده میشود. و آن عبارت است از سحر و ساحری. در اوستا به شدت تمام بر ضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است. پری در اوستا پیر یکا تقریباً بهمان معنی است که در دری دارد و آن عبارت از یک موجود لطیف بسیار زیباست که بواسطه حسن و جمال خود انسان را می فریبد. این کلمه در گائاها نیامده. در سایر قسمت های اوستا پری جنس مونث جادوست که از طرف اهریمن گماشته شده تا مزدهسنا را از راه راست منحرف سازد و از اعمال نیک بازدارد. چنانکه یکی از این پریها موسوم به خنه ثیتی گرشا سپر افریفته بود (۲).

در روایات سلی آریانا از ظهور کیومرث تا دوره گشتاسپ همواره سخن از دیوان رفته است. از میان فرمانروایان آریانا کاووس برای فتح ما زندران برخاست و در پی آن شد تا دیوان آنجا را مضمحل سازد. لیکن در آنجا چار جادو پهلوی دیوسپید شد تا سرانجام رستم جهان پهلوان بجزنگ دیوسپید رفت و او را نابود ساخت و کاووس و پهلوانان و سپاهیان او را نجات داد (۳).

پس از جنگ ما زندران و برانداختن دیوان آن دیار دیگر در شاهنامه

۱- وندیداد، اوستا ترجمه و دیباچه از بوسی جوان، تهران ۱۳۴۲، دیباچه ص ۲۴

۲- پورداود، یشتهاج ۱، چاپ دوم، از انتشارات طهوری، ۱۳۴۷، ص ۱۳-۱۴

۳- صفای، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، ص ۶۰۲-۶۰۳

سخن از دیوان نیست، تا داستان اکوان دیو که رستم دستان با او به نبرد برخاست و او را از پای درآورد. علاوه بر آن از دیوان دیگر که با رستم نبرد داشتند و عبارت بودند از اولاد، پسر و پسران، ارژنگ و امثال آنان، در شاهنامه اطلاعاتی موجود است. (۱) دیوان به تعبیر شاهنامه فردوسی، موجودات هیبت ناک، دارای مویهای دراز و پوست سیاه و دندانهای دراز بودند، چنانکه در ابیات ذیل از شاهنامه می خوانیم:

سرش چون سر پیل و مویش دراز / دهان پر ز دندانها چون گراز
دو چشمش سفید و لبانش سیاه / تنش را نشایست کردن نگاه

از موجودات زیانکار دیگر که در داستان رستم نقش دارد، اژدهاست. این کلمه در متون اوستایی و پهلوی بشکل «اژی دهاک» آمده و آن موجود بسیار مخوف است. در خوان سوم از هفتخوان رستم داستان جنگ رستم با اژدها آمده است که رخش رستم پوست آنرا به دندان می کند و سپس رستم با شمشیر آنرا پاره پاره می نماید. (۲) دیگر از موجودات زیانکار که با رستم مقابل میشود و می خواهد او را با حيله و سکر بفریبد، جادوگر است، اما رستم او را نابود می سازد. فردوسی موضوع رستم و جادوگر را چنین بیان می کند:

... بگوش زن جادو آمد سرود / همان چاه رستم و زخم و رود
بیار است رخ را بسان بهار / وگر چند ز بیابا نبودش نگاهار
بر رستم آمد پرا زرنک و بوی / بپرسید و بنشست نزد یک اوی
تهمت به یزدان نیا پیش گرفت / جهان آفرین را ستایش گرفت
که در دشت سازند را نیافت خوان / می و رود با میکسار جوان
ندانست کوی جادوی ریمنست / نهفته بر ننگ اند را هر بمنست
یکی طامس می بر کفش بر نهاد / ز دادار نیکی دهش کرد یاد
چو آواز داد از خداوند سهر / دگر گونه بر گشت جادو و بچهر
روانش گمان ستایش نداشت / ز بانش توان نیا پیش نداشت
سینه گشت چون نام یزدان شنید / تهمت سبک چون بد و بنگرید
ببنداخت ازها دخم که منند / سر جادو آورد نگاه ببند
بپرسید و گفتش چه چیز ی بگوی / بر آنگونه کت هست بنمای روی

۱- فردوسی، شاهنامه، چاپ محمد دبیر سیاقی ج ۱، ص ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۱۳

۲- ایضاً ص ۳۰۲ - ۳۰۳

یکی کند بیری شد اندر کمیند
 بر آژنگک ونیرنگک و بندوگزیت
 میانش به خنجر بد و نیم کسرد
 دل جادو انرا پر از بیم کرد (۱)

اوس خان همچون رستم گاه گاهی پادپوان، جادوگران، اژدها و حتی حیوانات درنده، هیبت ناکه از قبیل شیر سقا بل شده و آنها را یا اسیر گرفته و یا کشته است. چنانکه نخستین برخورد او پادپویی در ضمن مسافرت به کشمیر در میان شهر چمبل و محل اخیرالذکر صورت گرفت. گوراوغلی گویان چاه آب و لایت تخار از آن برخورد بدین نهج حکایت می کنند: که اوس خان و یک پهلوان دیگر به عزم شکا راز شهر چمبل (۲) بیرون شدند. چون به سرسبز قلمرو گوراوغلی رسیدند در فاصله دور قلعه بی به نظر آنان رسید. بسوی آن قلعه روان شدند. وقتی که به نزدیک قلعه رسیدند، دیدند پیش روی دروازه قلعه دیوی خوابیده است. اوس نعره می زد دیو بیدار شد. نخست پهلوان همراهش با وی مصاف داد ولی کاری از او ساخته نشد. بعد نوبت اوس خان رسید او باد یو در آویخت. بار اول نتوانست. او را از پاهای در آورد، بنابراین به وی پیشنهاد کرد تا لحظه بی استراحت کنند و سپس به زور آزمایی پردازند. دیو موافقت کرد. پس از لحظه بی مجدد آ با هم مصاف دادند. اوس خان از خداوند خواست تا او را بر آن دیو غالب سازد. اوس خان بعد از تلاش زیاد او را بر زمین زد میخواست سراز تنش جدا کند. لیکن دیو به اوس خان پیشنهاد کرد که اگر از کشتن او در گذرد تازنده باشد غلام او خواهد بود. اوس قبول می کند و بینی او را سوراخ می نماید و ریشمانی را از سوراخ بینیش می گذرانند و سر ریشمان را بدست پهلوان همراه خود می دهد تا با وی به شهر چمبل برگردد و به گوراوغلی تسلیمش کند.

همین قسم اوس خان در سفر کشمیر با جادوگران متعدد روبرو شد. گزندها بیکه از طرف آنان به اوس خان رسید نتوانست او را از پای در آورد. بالاخره بر آنها پیروز شد و همه را مطیع خود ساخت همینطور در ضمن سفر دیگر با اژدهای که راه کاروانیان را سدود ساخته بود مصاف داد و آنرا به زحمت زیاد بکشت.

بتاسی از مطالب فوق بنیاد نظر آنانی که داستان گوراوغلی را از داستان جنبه های اساطیری غاری میدانند، استواری خود را از دست میدهد. چنانکه از جمله بهروز تبریزی نویسنده کتاب «در شناخت ادبیات و اجتماع» درباره داستان گوراوغلی چنین می نویسد: «در میان داستانهای حماسی فولکلوریک کور او غلو از همه انسانی تر است. درین داستانها از نیروی فوق طبیعی اژدها

۱- شاهنامه، چاپ محمد دبیرسیاقی، ج ۱، ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

۲- باوصف جستجوی زیاد در آثار جغرافیایی و غیره متأسفانه محل وقوع این شهر معلوم شده

دهو و پریان گوناگون اثری نیست. گره کشایی کارها هوش و زحمت آدمی است. کور او غلو و مظهر
 مبارزه انسان است با نیروهای پلید جامعه. (۱) با یاد خاطر نشان ساخت که بدون
 اطلاع کلی و در نظر داشتن تمام خصوصیات و محتوای یک اثر نمیتوان قضاوت درست و سالم
 در باره آن بعمل آورد. طوریکه سادر گذشته یاد آور شدیم، در روایات شفاهی کور او غلی موجودات
 اناطولی از قبیل دیو و اژدها وجود دارند. حتی از قول صمد بهرنگی نویسنده کتاب کور
 او غلو و کچل حمزه استفاده میشود که در روایات آذری این داستان نیز از دهو تذکری بعمل
 آمده و گویند کور او غلی بادیوان مضاف می داده است. چنانچه صمد بهرنگی در این کتاب از قول
 کور او غلی می نویسد: «به هر دیازی که سفر کردم دیوان را به تنگ آوردم (۲)» بدین سبب
 نظر بهروز تبریزی از ساحت واقعیت بدور می رود. با خلاصه با تذکار موضوعات متعدد گذشته میتوان استنتاج نمود که داستان رستم و اوس خان
 با هم شباهتها پیدا دارند و درین میان اسکان تاثیر داستان رستم بر داستان اوس خان محسوس است.

۱- بهروز تبریزی، در شناخت ادبیات و اجتماع، چاپ دوم، از انتشارات کتاب نمونه، تهران

۱۳۵۱ م ۲۶ ص

۲- صمد بهرنگی، کور او غلو و کچل حمزه ص ۱۲



پوهندوی محمد عمر زاهدی

عدد در زبان دری

درین تحقیق به صورت تطبیقی و عملی نشان داده خواهد

شد، که خلاف عقیده عمومی، کلمه های کتاب،

پیاپی... به ارتباط عدد دارای ابهام میباشد. همچنان

نشانه های مفرد و جمع بیان خواهد گردید. علت

تشکیل کلمه های بی چون اطفالها، سعایب ها... تو ضیح

میگردد. پس انواع کلمه يك چه از نگاه معنی و چه

از نگاه و طیفه دستوری تفکیک خواهد شد.

۱ - معمول ترین مفهوم مقوله عدد عبارت از تشخیص مفرد و جمع است که در زبانهای مختلف جهان دیده میشود. و واضحاً تشخیص مفرد و جمع به درك این مفهوم بستگی دارد که اسم قابلیت شمارش (يك، بیش از يك) را دارد یا اینکه بصورت مجموع کلی راجع به آن سخن گفته میشود. میتوان گفت که عدد يك مقوله اسم است، زیرا هر گاه یک اسم به ذهن خطور میکند مفاهیم انفرادیت، اجتماعیت و کلیت توأم با آن در ذهن میآیند.

گرچه به نگاه اول فرق بین «يك» و «بیش از يك» ساده بنظر میخورد مگر بسیار مهم است بدانیم که آنچه باعث يك شمی پیش از يك شمی یکدسته از اشیاء یا يك مجموعه مواد غیر مفرد (اسم جنس) محسوب میگردد تا اندازه بی قابل ملاحظه متعلق به ساختمان کلمه های زبانهای مختلف است. یعنی تقسیم بندی جهان از نگاه اسم قابل شمار، اسم جمع و اسم غیر قابل شمار در زبانهای مختلف فرق دارد. مفهوم شمارش در ساختمان لغوی تمام زبانهای بشر بصورت ذاتی وجود دارد، زیرا تشخیص صنف اسم بذات خود ایجاب میفهمد انفرادیت و تعدد را می نماید. پس عدد يك مقوله

اسمی است که از جمله وجهه ذاتی اسم میباید شد. (۱)

ششابه صنف عدد در غالب زبا نهایی جنوب شرق آسیا و بعضی از زبانهای دیگر، از آن جمله زبان دری، سیستم صنف بند ان Classifiers (۲) وضع شده است که تعداد، اندازه مقدار معدود را نشان میدهد. این کلمه های قرار دادي مناسب معدود متد اول گردیده که میان صفت شمارش و معدود میاید (۳). عدده ازین کلمه های متداول در زبان دری عبارت اند از تن نفر، جلد، رأس، حلقه، تخته، قبضه، عرا ده، قرص، دانه، باب، زنجیر، اصابه . . .

۲ - چنانکه قبلا گفته شد عدد یکم مقوله اسمی است که از جمله وجهه ذاتی اسم میباید یعنی در ساختمان هر اسم در جمله وجوه تشکیل دهنده ذاتی آن وجهه عدد موجود است. (م) و تیکه سیمای عدد گفته میشود منظور ما آنست که اسم شمارشی است یا غیر شمارشی و این پدیده با نظر داشت عین سیمای یا به شکل مثبت یا به شکل منفی نشان داده میشود. مثلاً اسم قابل شمار سیمای (+ شمار) و اسم غیر قابل شمار سیمای (- شمار) را در اینجا میباید. هر گاه اسم قابل شمار باشد با دارای نشانه است و یا بی نشانه میباید. یعنی دارای سیمای (+ نشانه) یا (- نشانه) میباید.

اسم قابل شمار بی نشانه به رابطه عدد مبهم است. ولی تا کنون غالباً چنین گفته شده است که اسم مفرد آنست که بر یکی دلالت کند مانند اسپ، مرد، پیاله. جمع آنست که بر دو و بیشتر دلالت کند، مانند اسپان، مردان، پیاله ها (۵) درین نوشته چنین ادعا میشود که کلمه های اسپ، مرد

1. Lyons. 1968. pp. 281—283.

2. Lyons. 1968. p. 288.

۳ - بصاری، ۱۳۳۸، صص ۲۰۱ - ۲۰۲.

۴ - جهت معلومات بیشتر راجع به انواع سیمای اینک که بطور نشان داده میشوند رجوع شود

به زاهدی ۱۳۵۳ صص ۱۷ - ۱۹، ۳۳، ۳۴.

۵ - جهت معلومات بیشتر رجوع شود به: مشکور - ۱۳۳۶ صص ۲۳، بصاری، ۱۳۳۸ ص

۵۸. حمیدی، ۱۳۳۷ صص ۳۸ - ۳۹، ام ۱۳۳۹ صص ۹۶ - ۹۷، عمایون فرخ، ۱۳۳۸ صص ۲۵۳ - ۲۷۵. همچنین

صص ۸ - ۹، گلا - من صص ۱۷ - ۱۸.

بها له، چون بی نشانه اند بین مفرد و جمع مبهم می باشد (۶) یعنی هم تعبیر مفرد و هم تعبیر جمع بر آنها ممکن است. بعبارت دیگر اسمای قابل شمار بی نشانه بر رابطه عدد دارای سیما های مثبت و منفی در عین وقت سیما شدند و چنین نشان داده می شود (+ و - مفرد) جهت و انمود ما سخن این مفهوم چند مثال ذیل ارائه میگردد.

فرض کنید شخصی در راه با یکی از آشنا یان خود ملاقی می شود و در ضمن احوال پرسشی واقف می گردد که آشنایش از بازار بیاید. از وی می پرسد:

۱- چه خریدی؟

در جواب گفته می شود:

۲- کتابچه و قلم خریدم.

از جمله (۲) چه مفهومی گرفته می شود؟ آیا گوینده تنها یک کتابچه و یک قلم خریده است یا بیش از آن؟ تا جایکه به تعداد کتابچه و قلم ارتباط دارد معنی این جمله واضح نیست. شاید گوینده یک کتابچه و یک قلم خریده باشد. شاید وی یک کتابچه و چند قلم خریده باشد، شاید هم چند کتابچه و یک قلم خریده باشد، امکان دارد او بیش از یک قلم و بیش از یک کتابچه خریده باشد.

بهین جهت است که بسیار احتمال دارد در صورتیکه شخص علاقمند باشد، پرسد:

۳- چند کتابچه و قلم خریدی؟

پیدایش این سوال بذات خود بر مبهم بودن معنی کلمه های «کتابچه» و «قلم» دلالت می کند. بهین گونه وقتی گفته می شود:

۴- در کتابخانه کتاب است.

مقصد آنست که از جمله انواع اشیاء یک نوع آن یعنی کتاب در کتابخانه موجود است. ازین جمله چنین استنباط می گردد که در کتابخانه بیش از یک کتاب وجود دارد و کلمه «کتاب» معنی جمع را دارد. جهت اینکه این مفهوم واضح تر شود یک مثال دیگر که یک جنبه دیگر اسم قابل شمارش بی نشانه را می نمایاند پیشکش می نمایم.

۶- به حواله محمد معین، احمد خراسانی گفته است: «اسم جنس اسمی است که معنیش آزاد است

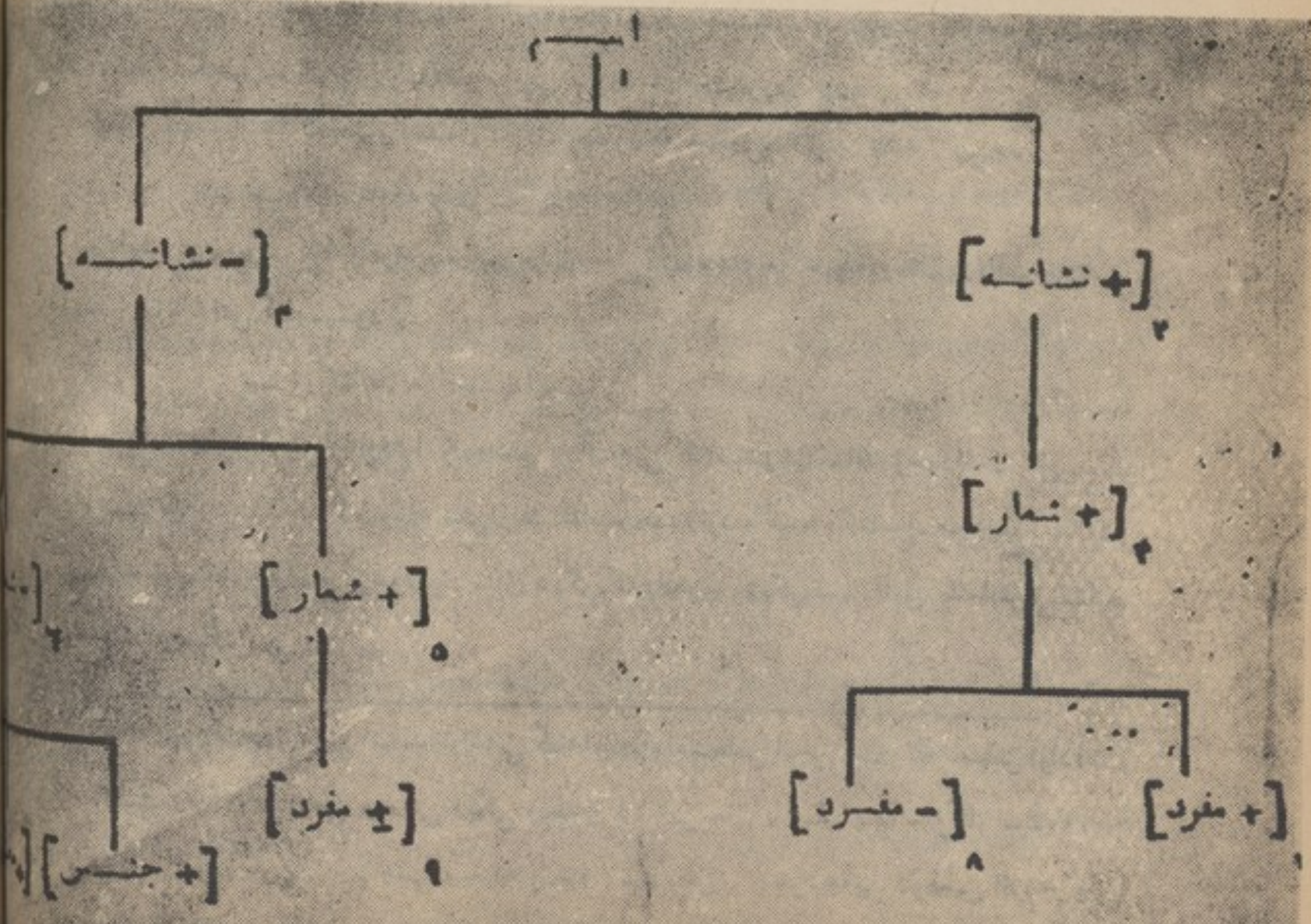
از قید کلیت و فردی و سبهمی و معنی و یکی و چندی و با این حال با همه اینها سازگار است مانند:

سرد، دریا، کوه (معین). اسم جنس و معرفه و نکره (ص ۱۳۳، ص ۸) خود معین در همین اثر (ص ۱۵) گوید: اسم عام... دلالت بر همه آن طبقه اسم دارد و قتی که ما میگوئیم «اسپ» در خاطر تمام

این نوع جا ندارد بطور کلی متصور می شود.

۵- کتاب رفیق خوب انسان شده می تواند .
 در جمله (۵) کتاب نه مفرد است و نه جمع، بلکه اسمی است که بر تمام افراد نوع دلالت میکند. در جمله «۵» کلمه کتاب بحدیث مقوله عام generic استعمال شده است. پس میتوان نتیجه گیری کرد که اسمهای قابل شمار بی نشانه یا مفرد استند یا جمع یا اینکه بحدیث اسم مقوله عام استعمال میشود. اکنون آنچه را گفته ایم بصورت یک شکل که تقسیم بندی اسم را در زبان دری از لحاظ نشانه بتواند ارائه نماید تمثیل می نمایم .

این شکل نشان می دهد که اسم به ارتباط عدد در زبان دری یا با نشانه میباشد. باین نشانه اسم با نشانه حتماً قابل شمار است که یا مفرد است یا جمع . همچنان اسم بی نشانه یا اسم قابل شمار است یا اسم غیر قابل شمار . چنین بنظر می خورد هنگامیکه بین شکل مثبت و منفی یکی از اینها یک کلمه تمیز نشود ابهام بوجود می آید و این پدیده را شکل « ۱ » بخوبی نشان میدهد .



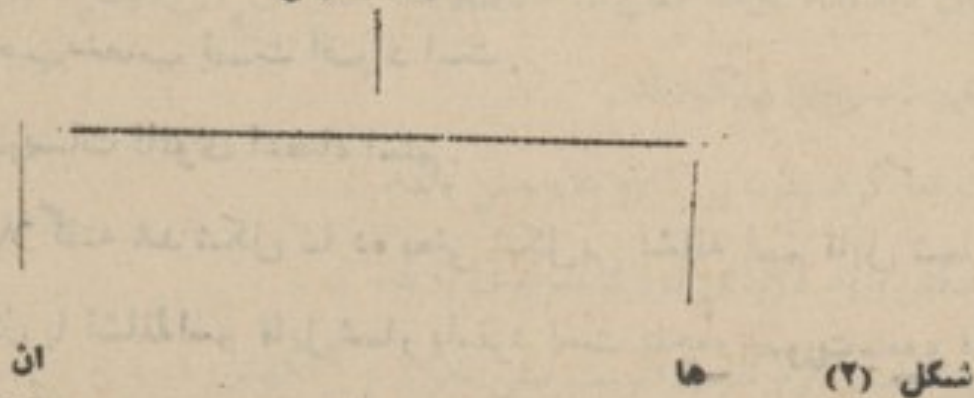
شکل (۱)

جمله‌های «۲ و ۳» نیز وانمود کننده این حقیقت میباشند. جهت سهولت رجعت به سیماهای که در شکل «۱» استعمال شده اند هر شکل سیماتوسط يك عدد نشانی شده. اعداد «۳ و ۲». شکل «۱» بالترتیب شکل مثبت و منفی عین سیمارانشان میدهدند. بهمین قسم اعداد «۳ و ۲» شکل مثبت سیمای شماره «۶» شکل منفی همان شماره را بیان میدارد. رقم «۷» شکل مثبت سیمای مفرد، رقم «۸» شکل منفی سیمای مفرد و رقم «۹» شکل مثبت و منفی سیمای مفرد را می نمایند. ملاحظه کنید که در «۹» بین صورت مثبت و منفی سیمای شماره تمیز نشده و ابهام بوجود آمده است. به منظور نمایاندن حقایق درین شکل سه سیمای که عبارت از «نشانه»، «شماره»، «مفرد» باشند بکار برده شده اند. سیمای غالباً بصورت سیمای دوتایی binary features نشان داده میشوند، یعنی عین سیمای مثبت و منفی نشان داده میشود. مفاد اینگونه نشانه‌ها در اینست که اقتصادی تمام میگردد یعنی تعداد سیمای کمترین عدد ممکن تنزیل بیاید. دیگر اینکه دو پدیده از نگاه عین سیمای شکل مثبت و منفی آن مطالعه و مقایسه شده میتوانند.

«۳» در چند جای این نوشته گنجه نشانه و هم سیمای نشانه ذکر شد ولی تاکنون توضیح نگردیده است که مقصد از نشانه چیست.

نشانه چنانکه درین نوشته بکار برده شده است، عبارت از يك اصطلاح است و بر مورفیم‌هایی دلالت مینماید که بصورت واضح نشاندهنده «يك» یا «بیش از يك» میباشند. سورفیمیکه در زبان دری نشاندهنده «بیش از يك» است دارای دو شکل میباشند و امکان دارد که بصورت پساوند بر هراسم قابل شمار بیرونندند. جدول ذیل شکل‌های مورفیم جمع را نشان میدهد.

نشانه جمع



باید متذکر شد که فرق بین این دو شکل سورفیم جمع به تدریج کم شده میرود که در نتیجه تعریف صیغه جمع در زبان دری بسیار ساده ساخته شده است. گرچه در نگارش شکل (ان) استعمال میگردد ولی در گفتار بدون استثناء، شکل (ها) معمول است. قاعده جمع بستن در دری میشود بدینگونه طرح گردد:

۶ - اسم قابل شمار بی نشانه + مورفیم جمع — اسم قابل شمار + ها
اسم قابل شمار + ان

فورمول (۶) نشان میدهد که هر اسم قابل شمار بی نشانه قابلیت پیوست به مورفیم جمع را دارد. اما به مجردیکه نشانه جمع را گرفت بار دیگر نمیتواند به نشانه جمع پیوندد. مثلاً میتوان از کلمه پسر جمع (ان) یعنی پسرهای پسران را بدست آورد. همچنان از کلمه «کتاب» کلمه (کتابها) حاصل میشود. مگر از کلمه «کتابها» هیچ گاه کلمه «کتابهاها» بدست نمیآید. زیرا قانون جمع در دری میگوید هرگاه کلمه بی نشانه جمع را نداشته باشد فقط برای یکبار میتواند علامه جمع را بگیرد. هنگامی که اسمی نشانه جمع را گرفت تقاضای قانون جمع ارضاء میگردد و از تطبیق مجدد قانون جلوگیری میشود. اما اگر اسمی علامه جمع دری را نداشته باشد ولو که در زبان دیگری جمع هم باشد، باز هم قانون جمع بستن دری بر آن قابل تطبیق میباشد. از پنجاست که به کلمه های از قبیل: اسرارها، مشکلاتها، کواکبان، عجایبها، منازلها، اجزاهها، حروفها... مواجه میشویم. گرچه شاید مخاطب (خواننده یا شنونده) به متکلم (نویسنده یا گوینده) خرده گیری نماید و این کلمه ها را جمع الجمع نام گذاری نماید، مگر متکلم در بکار بردن این کلمه ها از نگاه دستور زبان دری مرتکب هیچ گونه خطایی نکرده است. بلکه او دانش دستوری خود را بر این کلمه ها تطبیق نموده است. استعمال این گونه کلمه ها دلالت بر کمی دانش شخص راجع به زبان عربی می نماید نه راجع به دستور زبان دری. از همین سبب است که این «گونه اشخاصها» (۷) هیچگاه (کتابهاها) نمی گویند ولی به مراتبها، کلماتها، اعضاها، واطرافها را استعمال میکنند. از همین قبیل است استعمال کلمه های افراد و اعضاء. تا آنجاییکه به دانش دستوری یک زبان مربوط است این دو کلمه جمع نیستند. بنا برآن بسیار شنیده شده که به اتکاء دانش دستوری زبان دری گفته اند.

۷- احمد صاحب منصب نیست افراد است.

۸- من در تدریسات ثانوی اعضاء امتم.

(۴) - چنانکه قبلاً گفته شد شکل ساده یعنی شکل بی نشانه اسم قابل شمار بین مفرد و جمع مبهم است. (۸) اما شکل با نشانه اسم قابل شمار یا مفرد است یا جمع. صورت جمع و قانون جمع سازی را بصورت مختصر شرح کردیم و اکنون جای آنست که نشانه مفرد تا آنجاییکه مناسب و مرتبط به موضوع است تشریح گردد.

۷- درین جمله عمداً صورت جمع دری کلمه های جمع عربی بکار برده شده است.

۸- معین در رساله مفرد و جمع خود (ص ۶) گوید: «اسم اصلاً مفرد است و جمع فرع آنست.»

نشانه مفرد در دری کلمه (يك عددی) است. متوجه باید بود که اصطلاح «يك» عددی مهم است زیرا انواع دیگر کلمه «يك» هم وجود دارند که نشانه مفرد شده نمیتوانند. کلمه «يك» در زبان دری به معانی مختلف استعمال شده است و وظایف نحوی مختلف را اجرا میدارد. غالباً کلمه يك به معنی انفرادیت و یگانگی تعبیر شده است در حالیکه کلمه «يك» همیشه معنی انفرادیت را نمیدهد بلکه معانی دیگری هم دارد که تشریح و توضیح نشده اند. در حال حاضر سه نوع «يك» را که بکلی از هم متمایزاند تشخیص و توضیح میتوان کرد. اینها عبارت اند از (۱) يك عددی (۲) يك کلی (۳) يك ابهامی.

۵- يك عددی آنست که يك فرد را به صورت شمار نشان دهد و به منظور شمارش استعمال میگردد. این کلمه با اسمایی استعمال میگردد که از آنها افراد مشخص و متمایز در ذهن داشته باشیم یعنی قابل شمار باشند. در جمله های زیر معنی کلمه (يك) فرد است و بیحیت نشانه عدد استعمال گردیده است. متوجه باشید که درین جمله ها کلمه «يك» دارای فشار میباشد.

۹- در هر صنف يك شاگرد بسیار قوی و يك شاگرد بسیار ضعیف موجود است.

۱۰- برای يك استاد يك میز کار است.

۱۱- در هر کنج باغچه يك درخت ناجو بنظر میخورد.

۱۲- دیر و زيك دانه خرپوزه خریدم.

۱۳- در خانه ما يك چاه آب است.

نوع دوم عبارت از يك کلی است. این يك قبل از اسم قابل شماری بیاید که بصورت مقوله عام استعمال شده باشد. معنی این نوع يك از معنی : کلمه های همه، کل، تمام و هر، متفاوت نیست و اگر فرق جزئی موجود هم باشد نگارنده به آن تا حال دست نیافته است. اکنون به جمله های زیر که این نوع يك را نشان میدهند توجه نمایید. خلاف يك عددی «این» بدون فشار است. اگر فشار داده شود جمله ها غیر دستوری میگرددند.

۱۴- يك شما گرد باید پر کار و متجسس باشد.

۱۵- يك دفتر باید دارای لوازم ضروری باشد.

۱۶- بر يك ملت لازم است هویت ملی خود را نگهدارد.

۱۷- يك دختر باید مثل يك دختر باشد.

۱۸- يك طفل يك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد.

نوع سوم عبارت از «يك ابهامی» است. این «يك» را میتوان «يك نکره» یا غیر معین هم گفت. گرچه این «يك» معنی انفرادیت را هم میرساند و در ذهن مخاطب نسبت به تعداد افراد شك و تردیدی باقی نمی ماند

اما منظور اصلی آن نشان دادن تعداد نیست بلکه منظور اصلی عبارت از نشان دادن يك فرد غير مشخص است. این گونه يك نیز بدون فشار است و هر گاه با فشار خوانده شود «يك ابهامی» به «يك عددی» تبدیل میگردد. مثلاً درین جمله ها .

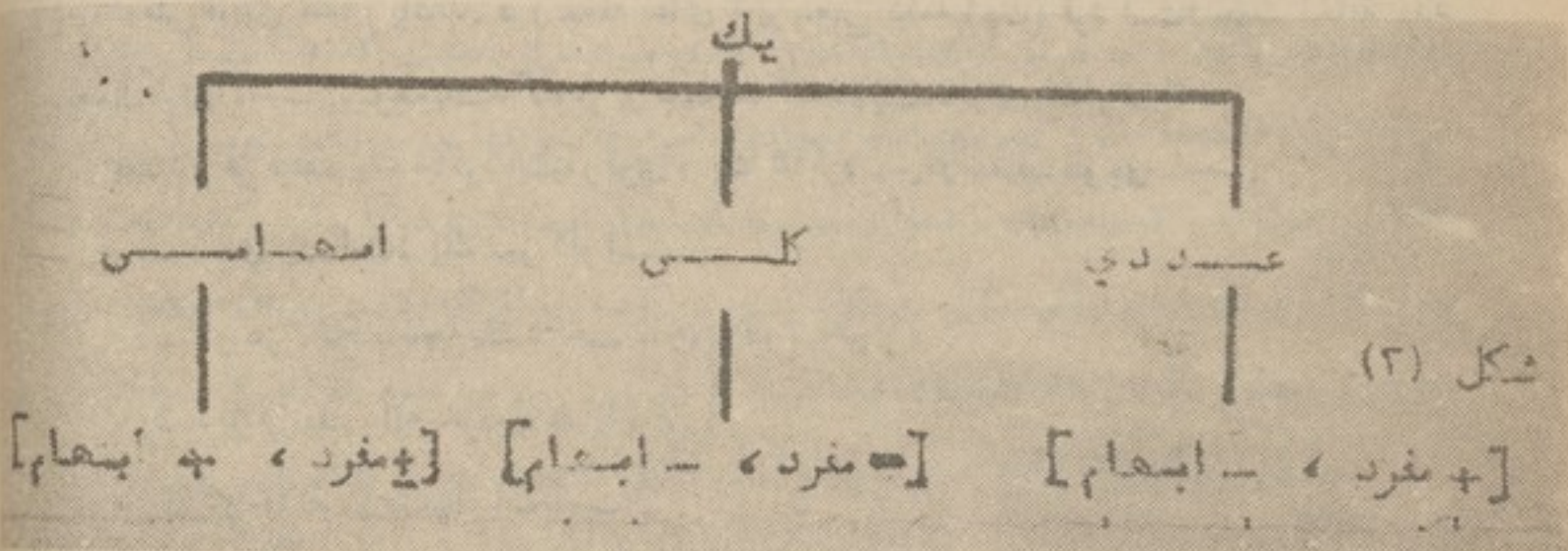
۱۹- يك نفر ميخو است شما را ببيند.

۲۰- يك كتاب جديد راجع به افكار سيد جمال الدين افغان طبع شده است .

۲۱- يك روز ميخواستم به باغ وحش بروم.

چنانکه جمله های عرسه قسمت بوضاحت می نمایانند معنی کلمه «يك» در هر قسمت از دو قسمت

ديگر تفاوت کلی دارد. میتوان این سه گونه «يك» را بطور خلاصه به این شکل نشان داد .



اکنون سوال پیدا میشود که چگونه میتوان این سه نوع «يك» را از هم تمیز داد. جهت تشخیص این سه نوع يك در زیر آزمایش های تشریحی و تطبیقی پیشکش میگردد .

۶- آزمایش فشار بر يك:

هر گاه در جمله یی يك عددی استعمال شده باشد میشود که فشار عمده جمله بران وارد آید بدون اینکه در معنی کلی جمله تغییر قابل ملاحظه یی پیدا آید. اما اگر کلمه «يك» غیر عددی باشد نمیتوان فشار قوی بران وارد آورد بدون اینکه در معنی جمله تغییر پیدا شود. اکنون جمله های زیر را که معادل جمله های (۹-۱۳) میباشد بخوانید که فشار قوی بر کلمه يك واقع گردد.

۲۲- در هر صنف «يك» شاگرد بسيار قوی و «يك» شاگرد ضعیف موجود است .

۲۳- برای «يك» استاد (يك) نیز کار است .

۲۴- در کنج باغچه يك درخت ناچو بنظر ميخورد.

۲۵- ديروز «يك» دانه خربوزه خریدم .

- - - در خانه ما «يك» چاه آب است .

وجود فشار قوی در جمله های (۲۲ - ۲۶) تا کید را سیرساند و چنانکه دیده میشود معنی جمله را تغییر نمیدهد. چون عین عملیه بر جمله های (۱۸ - ۱۴) اجرا گردد از یکطرف معنی جمله تغییر کلی میابد و از طرف دیگر سلاست و روانی جمله ها از بین میرود. در جمله های زیر کلمه بی را که بین ناخنک است با فشار قوی بخوانید.

۲۷ * «يك» شاگر دبايد پر كار و متجسس باشد. (۹)

۲۸ * «يك» د فتر بايد دار ای لو ازم ضروری باشد.

۲۹ * بر «يك» سلت لا زم است هویت ملی خود را نگهدارد.

۳۰ * «يك» دختر بايد مثل «يك» دختر باشد.

۳۱ * «يك» طفل «يك» ساله بطور اوسط شش كيلو وزن دارد.

وجود فشار قوی بر کلمه «يك» انرا از حالت کلی بدر آورده و بحالت عددی قرار میدهد.

هر گاه جمله های (۱۸ - ۱۴) با جمله های (۲۷ - ۳۱) بمقایسه گردد تغییر معنی بوضاحت درك

میگردد. همین گونه درك خواهد شد که سلاست جمله ها از بین رفته است و جمله های

(۳۰ - ۳۱) مخصوصا غیر عادی و معقد میباشند. وقتی عین عملیه در جمله های (۱۹ - ۲۱) تطبیق

گردد نتیجه چنین میشود. در جمله های زیر کلمه «يك» را با فشار قوی بخوانید.

۳۲ * «يك» نفر میخو است شمارا به بیند.

۳۳ * «يك» کتاب جدید راجع به افکار سید جمال الدین افغانی طبع شده است.

۳۴ * «يك» روز میخو استم به باغ وحش بروم.

جمله های (۲۲ - ۲۴) چنین بنظر میخورد به جواب سوالی که منظور آن در یافت تعداد نفر،

کتاب و روز باشد بیان شده است، در حالیکه منظور چنین نبوده است. همچنان با آوردن فشار بر

کلمه «يك» روانی جمله های اصلی از بین رفته است.

۷- آزمایش اتصال ی نکره در آخر اسم:

هر گاه در آخر اسمیکه قبل از آن کلمه «يك» آمده است یا نکره آورده شود و کلمه «يك» حذف

گردد و در معنی جمله تغییری پیدا نشود یا تعقیدی پدید نیاید، «يك» از نوع ابهامی میباشد. اکنون

۹- این علامه (*) درین نوشته، نشان میدهد که جمله یا غیر گرامری است یا معنی آن از

جمله های اصلی فرق دارد.

جمله های (۹-۱۳) را زیر این امتحان قرار می دهیم تا به بینیم نتیجه چه میشود .

* ۳۵ در هر صنف شاگردی بسیار قوی و شاگردی بسیار ضعیف وجود است .

* ۳۶ برای استادی سبزی کار است .

* ۳۷ در هر کنج باغچه درختی ناجو بنظر می خورد .

* ۳۸ دیروز دانه خربوزه بی خریدم .

* ۳۹ در خانه ما چاهی آب است .

جمله های (۳۵-۳۹) از یک طرف خالی از تعقید نمی باشند و از طرف دیگر جمله های نامعمول استند .

وقتی از چند نفر راجع به دستوری بودن این جمله پرسیده شد ، گفتند : « من این ها را قبول ندارم .

اگر شاگرد من چنین جمله هایی بنویسد من آنها را اصلاح میکنم . . . » وقتی راجع به معنی این

جمله ها پرسیده شد تعبیرشان متفاوت از معنی جمله های (۹-۱۳) بود . میتوان گفت که در جمله

های (۹-۱۳) کلمه يك از نوع ابهامی نمی باشد .

وقتی جمله های (۱۴-۱۸) را زیر این آزمایش قرار دهیم . جمله های گزارش یافته چنین

شکلی را می گیرند .

* ۴۰ شاگردی باید پرکار و متجسس باشد .

* ۴۱ دفتری باید دارای لوازم ضروری باشد .

* ۴۲ بر ملتی لازم است هویت ملی خود را نگهدارد .

* ۴۳ دختری باید مثل دختری باشد .

* ۴۴ طفلی يك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد .

چنانکه به آسانی فهمیده میشود جمله های (۴۰-۴۴) از یک طرف معنی اصلی خود را از دست

داده اند و از طرف دیگر غیر معلوم میباشند . پس این « يك » از نوع « ابهامی » نمی باشد .

ولی هنگامیکه جمله های (۱۹-۲۱) را بعین طریق زیر آزمون قرار دهیم جمله های

(۴۵-۴۷) بدست می آیند که چه از نگاه معنی و چه از نگاه سلاست و روانی با جمله های (۱۹-۲۱)

فرق ندارند . مثلاً

* ۴۵ - نفری میخواند است شمارا به بیند .

* ۴۶ - کتابی جدید را جمع به افکار سید جمال الدین افغانی طبع شده است .

* ۴۷ - روزی میخواستیم به باغ وحش برویم

به اساس این آزمایش میتوان نتیجه گیری کرد که کلمه يك در جمله های ۱۹ - ۲۱ از نوع ابهامی میباشد .

۸- آزمایش تعویضی :

هر گاه بعوض کلمه «يك» در يك جمله کلمه های همه ، تمام ، کل یا هر را استعمال کنیم جمله دستوری بدست آید و در معنی جمله تغییر کلی واقع نگردد. کلمه «يك» از نوع کلی میباشد، البته نظر به اقتضای قواین نحوی بعضی تغییرات نحوی و صرفی در جمله ها ایجاد میگردد، مگر مفهوم کلی جمله تغییر نمیخورد. نخست این آزمایش را بر جمله های ۹-۱۳ تطبیق می نماییم ،

۳۸ * الف در هر صنف [همه] شاگردان بسیار قوی و [همه] شاگردان بسیار
[کل] [کل]
[تمام] [تمام]

ضعیف وجود دارد .

ب : در هر صنف هر شاگرد بسیار قوی و هر شاگرد بسیار ضعیف وجود دارد .

۳۹ * الف : برای [همه] استادان [همه] سیزدها کار است
[کل] [کل]
[تمام] [تمام]

ب : برای هر استاد هر سیزدها کار است .

۵۰ * الف : در هر کنج باغچه [همه] درختان نا جو بنظر میخورند .
[کل]
[تمام]

ب : در هر کنج باغچه هر درخت نا جو بنظر میخورد .

۵۱ * الف : دیروز [همه] دانه خربوزه ها خریدم .
[کل]
[تمام]

ب : دیروز هر دانه خربوزه خریدم .

۵۲ * الف ، در خانه ما [همه] چاه های آب است ، چاه های
[کل]
[تمام]

ب : در خانه ما هر چاه آب است .

جمله های الف وب ۳۸-۵۲ جمله های غیر قابل قبول یعنی جمله های غیر دستوری اند،
 جمله های ۳۸ دارای تضاد داخلی میباشند و بهیچ وجه پذیرفته نمیگردد، معنی این
 جمله ها از جمله های اصلی ۹-۱۳ تفاوت کلی دارد. باسناد این تاجر به کلمه يك در جمله
 های ۹-۱۳ از نوع کلی نمیشد.
 چون عین عملیه بر جمله های ۱۳-۱۸ اجر اگر دد، مطابق، توقع جمله های مطلوب یعنی جمله های
 دستوری و دارای معانی معادل ۱۳-۱۸ بدست میآیند مثلاً.

۵۳-الف [همه] شاگردان باید پرکار و متجسس باشند.
 [کل]
 [تمام]
 ب- هر شاگرد باید پرکار و متجسس باشد.

قسمت الف هر يك از (۳۸-۵۲)

۱- به نه قسم خوانده شد، میتواند: (۱) در هر صنف همه شاگردان بسیار قوی و همه شاگردان
 بسیار ضعیف وجود دارد. (۲) در هر صنف همه شاگردان بسیار قوی و کل شاگردان بسیار ضعیف وجود
 دارد. (۳) در هر صنف همه شاگردان بسیار قوی و تمام شاگردان بسیار ضعیف وجود دارد...

۱۱- قسمت الف جمله های (۵۳-۵۷) هر يك به سه نوع خوانده می شود و نی قسمت
 الف جمله (۵۶) به شش قسم خوانده شده میتواند.

۵۴-الف: [همه] دفترها باید دارای لوازم ضروری باشند.
 [کل]
 [تمام]
 ب: هر دفتر باید دارای لوازم ضروری باشد.

۵۵-الف: بر [همه] مراتب لازم است هویت ملی خود را نگهدارد.
 [کل]
 [تمام]

ب- بر هر مراتب لازم است هویت ملی خود را نگهدارد.

۵۶-الف [همه] دختران باید مثل يك دختر باشند.
 [کل]
 [تمام]
 ب- هر دختران باید مثل دختران باشند.

ب - هر دختر باید مثل يك دختر باشد .

دختر

دختران

۵۷ - الف [همه] طفل های يك ساله بطور اوسط شش كيلو وزن دارند .

كل

تمام

ب : هر طفل يك ساله بطور اوسط شش كيلو وزن دارد .

چنانکه دیده میشود جمله های (۵۶-۵۳) مفهوم معادل جمله های (۱۸-۱۳) را دارند و تغییر کلی در معنی وارد نشده است. بهمین قسم این جمله ها جمله های عادی دستوری میباشند. تمام اشکال این جمله ها معانی معادل جمله های اصلی خود را دارند. در جمله های جزء الف (۵۷) کلمه های: « همه، کل، تمام » باید معادل کلمه « هر » تعبیر گردند و نه معنی جمله تغییر میکنند و از نگاه مفهوم جهان واقعی يك جمله نادرست میگردد. در جمله های « ۱۸-۱۳ » کلمه يك چنانکه این آزمایش نشان میدهد از نوع کلی است.

هنگامیکه عین طرز العمل در مورد جمله های « ۲۱-۱۹ » بکار برده شود نتیجه بگونه دیگر میباشند.

۵۸ - الف: [همه] شاگردان میخواهند شما را ببینند.

كل

تمام

ب - هر شاگرد میخواست شما را ببیند .

۵۹ - الف: [همه] کتاب « های » جدید راجع به سید جمال الدین افغانی طبع شده است.

كل

تمام

ب: هر کتاب جدید راجع به سید جمال الدین افغانی طبع شده است .

۶۰ - الف: [همه] روز ها میخواستم به باغ وحش بروم .

كل

تمام

ب - هر روز میخواستم به باغ وحش بروم .

از مقایسه جمله های « ۵۸-۶۰ » با جمله های « ۲۱-۱۹ » به این نتیجه میرسیم که از نگاه معنی این جمله ها از هم دیگر تفاوت کلی دارند. جمله های جزء الف و ب « ۵۹ » از یک طرف ابهام

دارند یعنی هر کدام به بیش از يك معنی میتواند تعبیر گردد و از طرف دیگر از نگاه منطقی جهان واقعی نادرست میباشند. پس باید کلمه يك در جمله های «۱۹-۲۱» از کلمه يك در جمله های «۱۳-۱۸» از نگاه معنی و از نگاه وظیفه دستوری و نحوی کلا متفاوت باشد، ورنه باید جمله های «۵۸-۶۰» دستوری می بودند. اما چنانکه نشان داده شد حقیقت غیر از این چیز است.

۹- آزمایش استعمال عبارت «نه بیش از آن».

هر گاه عبارت «نه بیش از آن» در آخر جمله ساده استعمال شود که حاوی کلمه يك است. چنانکه نه دستوری و نه معنی جمله تغییر نیابد. کلمه «يك» از نوع عددی میباشد. نخست این آزمایش را بر جمله های «۹-۱۳» انجام میدهم که نتیجه آن عبارت از جمله های زیر است.

۶۱- در هر صنف يك شاگرد بسیار قوی و يك شاگرد بسیار ضعیف موجود است نه بیش از آن.

۶۲- برای يك استاد يك میز کار است نه بیش از آن.

۶۳- در هر کنج باغچه يك درخت نازجو بنظر میخورد نه بیش از آن.

۶۴- دیروز يك دانه خر بوزه خر یدم نه بیش از آن.

۶۵- در خانه ما يك چاه آب است نه بیش از آن.

دیده میشود که جمله های «۶۱-۶۵» جمله های کاملاً قابل قبول و دستوری میباشند. از نگاه معنی این جمله ها با جمله های اصلی تفاوت ندارند. این جمله ها نشان میدهند که عبارت «نه بیش از آن» در ختم جمله ساده پی که کلمه یی يك عددی را حاوی است، استعمال میگردد. این آزمایش نیز- آزمایش های قبلی را تایید مینماید که کلمه يك در جمله های «۹-۱۳» عددی میباشد.

هنگامیکه عین عملیه را بر جمله های «۱۳-۱۸» تطبیق کنیم دیده میشود که نتیجه چیزی دیگر است. به این جمله ها به بنید و کلمه «يك» را بدون فشار بخوانید.

۶۶* يك شاگرد باید پرکار و متجسس باشد نه بیش از آن.

۶۷* يك دفتر باید دارای لوازم ضروری باشد نه بیش از آن.

۶۸* بر يك ملت لازم است هویت ملی خود را نگهدارد نه بیش از آن.

۶۹* يك دختر باید مثل يك دختر باشد نه بیش از آن.

۷۰* يك طفل يك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد نه بیش از آن.

جمله های (۶۶-۷۰) معنی کلا متفاوت از جمله های (۱۳-۱۸) دارند. جمله های

«۶۶-۷۰» يك دیده دیگر را که نشان میدهد این جمله ها متبصورت واضح نشان میدهند.

بطور نمونه ابهام جمله «۶۶» را شرح میکنم و از جمله های دیگر نیز بهمین صورت درك شده میتواند
تعبیر جمله «۶۶» به این دو صورت امکان دارد :

۷۱ - يك شما كرد نه بیش از ان باید پر کار و مستجسس باشد .

۷۲ - يك شما كرد باید پر کار و مستجسس باشد و بیش از ان چیز دیگری نباشد .

هر دو معنی «۶۶» از جمله اصلی یعنی جمله «۱۳» تفاوت کلی دارند. ابهام این جمله ها و تفاوت کلی
در معنی نمایا نگر این مطلب است که کلمه «يك» در جمله های «۱۳-۱۸» از نوع عددی نمیباشد.
این مطلب را آزمایش های دیگر مائیز تایید کرده اند .

حال وقت آن رسیده است که جمله های «۱۹-۲۱» را ازین آزمایش بگذرانیم .

۷۳ - يك نفر میخواست شما را به بیند نه بیش از ان .

۷۴ - يك کتاب جدید راجع به افکار سید جمال الدین افغان طبع شده است نه بیش از ان .

۷۵ - يك روز میخواستم به باغ وحش بروم نه بیش از ان .

نظری به این جمله ها میسرساند که معنی این جمله ها از جمله های اصلی «۱۹-۲۱» کاملاً
فرق دارد . موضوع مهم دیگر که باید در نظر گرفته شود عبارت از وجود فشار بر کلمه يك است.
متوجه باشید که عبارت «نه بیش از ان» وقتی با کلمه يك میتواند در يك جمله استعمال گردد که کلمه يك
فشار داده شود . کلمه «يك» در جمله های اصلی (۱۹-۲۱) بی فشار است. اگر این کلمه در جمله
های (۷۳-۷۵) بی فشار خوانده شود جمله ها غیر دستوری و نارسا میگردند .

این آزمایش هم مانند آزمایش های دیگر این ادعا را تایید می نماید که کلمه يك در جمله
های (۱۹-۲۱) بی فشار میباشد و به منظور نمایاندن عدد استعمال نگردیده است .

(۱۰) چون برگردیم به بحث اصلی خود چنانکه قبلاً گفتیم کلمه يك عددی را در دری
نشانه مفرد می شماریم . اگر چه يك ابهامی هم قبل از اسمای بی نشانه میتواند نشانه مفرد باشد ،
لاکن این نوع ، يك ، همیشه بدین منظور استعمال شده نمیتواند . مثلاً درین جمله ها :

۷۶ - يك چند شما گرد شمارا کار داشتند .

۷۷ - يك دو جلد کتابچه خریدم .

۷۸ - يك چند بچه بی مکتب در راه جنگ کردند .

۷۹ - يك سه محصل صنف چهار باثر نا کاسی دو ماله خارج شدند .

۸۰ - يك هشت قطعه عکس شما کار آمدت .

چنانکه بخوبی دیده میشود کلمه يك در جمله های (۷۶-۸۰) معنی يك عددی را ندارد و نه هم

نشانه مفرد میتواند باشد. ملاحظه کنید که کلمه «يك» درین جمله ها بدون فشار است. پس يك ابهامی نیز نمیتواند نشانه انفرادیت باشد.

آنچه راتا حال گفته ایم میشود بدینگونه خلاصه ساخت: اسم قابل شمار بسی نشانه در د ری از نگاه عدد دارای ابهام میباشد. اسم با نشانه یا جمع است یا مفرد. نشانه جمع در دری دارای دوالو مورف است که عبارت از پساونده ها «و» و «ان» است. اما نشانه مفرد در دری يك عددی است. و انواع دیگر کلمه «يك» نشانه مفرد شده نمیتوانند.

مآخذ

- الهام، محمد رحیم. ۱۳۳۹. روش جدید در تحقیق دستور زبان دری، کابل: پوهنی مطبوعه.
 بصری، طلعت - ۱۳۳۸. دستور زبان فارسی، تهران: کتابخانه طهوری.
 حمیدی، عبدالحمید - ۱۳۳۷. دستور زبان دری. کابل، مطبوعه معارف.
 زاهدی محمد عمر. ۱۳۵۳. شرحی از «را» کتابخانه پوهنتون کابل: تایپ.
 ---. ۱۳۵۲. ضمائر مستقل و ناسمقل در دری. ریسرچ پوهنتون کابل: تایپ.
 بشکوری، محمدجواد. ۱۳۳۶. دستور نامه در صرف و نحو زبان پارسی. تهران: موسسه مطبوعاتی شرق.
 معین، محمد. ۱۳۳۱. اضافه. تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم.
 ---. ۱۳۳۰. مفرد و جمع. تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم.
 ---. ۱۳۳۱. اسم مصدر، حاصل مصدر. تهران: کتابخانه ابن سینا.
 ---. ۱۳۳۱. اسم جنس و معرفه و نکره. تهران: کتابخانه ابن سینا.
 نگهت، سعیدی، محمد نسیم. ۱۳۳۸. دستور زبان، عناصر دری: کابل: نشرات پوهنتون کابل
 همایون فرخ، عبدالرحیم - ۱۳۳۸، دستور جامع زبان فارسی، تهران: انتشارات مطبوعات
 علی اکبر علمی.

Glassman, Eugene H. 1970. Conversational Kabul

Dari. Kabul : Memeograph ed.

Lampton, Ann K.S. 1963. Persian Grammar. Cambridge: The University Press

Lyons, John. 1968. Introduction to Theoretical Linguistics. Cambridge: The University Press.

پوهاند میر امان الدین

هیجانانات : هیجانانات اولی

وهیجانانات مشتق

هیجان چیست؟ جواب این سوال این است که هیجان بیشتر از احساس عادی است، مثال احساس عادی خوشی، ناخوشی و غیره است. بهترین وسیله فهمیدن آن شاید همین باشد که بگوئیم هیجان عکس العمل یا پاسخ است بمقابل یک انگیزه و مشتمل بر سه عنصر یا سه جنبه است: «۱» احساسات طبیعی و عضوی، «۲» یک انگیزش مشخص آنی یا ناگهانی، «۳» احساسات بسیط و عادی. مشخص ترین تعریف هیجان آن است که هرگاه احساس عادی از اندازه عادی شدت بیشتر پیدا کند به هیجان تبدیل میشود و یا احساس هیجان آمیز میشود.

احساسات عضوی:

اگر اندکی تأمل کنیم در خواهیم یافت که هرگاه غریزه تحریر یک گردد، یک تغییر مشخص عضوی در وجود ما تولید میشود. با هر عکس العمل غریزه وی تحولات فیزیکی یا جسمی همراه است. و در روشنائی مشاهده این تحولات و یا تغییرات نوعیت، قوت و یا شدت عکس العمل را معلوم کرده می توانیم. درین مورد یک مقدار زیاد تحقیقات علمی و مفید در روسیه از طرف پاولوف و در امریکا توسط کانن «۱» انجام یافته است. پاولوف میگوید هرگاه سگ به خوف و یا قهر مواجه شود ترشح لعاب دهن که بصورت عادی و معمول از دیدن غذا جاری میگردد، متوقف میشود. یک مشاهده دیگر شبیه همین مشاهده از طرف کانن هم راپور داده شده است. یک عده دیگر فزیولوژی دانان نیز اهمیت حالت روحی یا ذهنی را بر فعالیت عصاره های معده بیان مینمایند و ما از تجارب شخصی خود می دانیم که اگر وضع روحی آرام باشد و خوشحال باشیم غذای ما بیشتر قابل هضم و سزه دار تر است، در غیر آن عکس موضوع بر ما صدق خواهد کرد.

(1) Cannon

يك نکته ديگري كه سورد بحث روانشناسان قرار گرفته اين است كه احساسات بسيط قبل از احساسات عضوي و يا اينكه بعد از آن بوقوع مي آيد. يكي از فرضيه ها درين سورد عبارت از فرضيه جيمز لانگ «۱» است. باساس اين نظريه و بگفته جيمز لانگ: «هيچان نتيجه تظاهرات جسمي است نه علت آن قرار اين نظريه عقل سليم ميگويد كه ما بخت و طالع خود را از دست ميدهيم، تا اثر داريم و گريه ميكنيم، باخرسي سواجه ميشويم و بخوف مي افتيم و سيگر يريم. توسط کدام رقيب خود تحقير ميشويم بقهر آمده و سيكوشيم اورا بزنييم، درين مورد طرز افاده بهتر اين است كه تاثر احساس مي كنيم زيرا گريه مينماييم، قهر احساس ميكنيم. زيرا بزدن دست مي بريم، مي ترسيم زيرا سيلر زيم - نه اينكه گريه ميكنيم، سيز نيم و يا سيلر زيم. از رهگذر اينكه تاثر داريم قهر هستيم يا مي ترسيم، بسيار مشكل است اين نظريه را قبول كرد زيرا طوري كه سكندو گل «۲» اظهار مي دارد از تجارب شخصي خود ميدانيم كه: «قهر بودن، متضمن يك تمايل آني و جنباننده است در زدن و حمله كردن». بنا برآن جمله، معمول «زدم زيرا قهر بودم» اساساً درست تر است و توضيح درست تر كردارم را بيان مي كند. حالانكه گفتار جيمز «من قهر هستم زيرا زدم» آنقدرها درست بنظر نميرسد. گفتار اول الذكر بيافكران است كه نفعي را كه زدم چنان سلوكي از خود نشان داد كه درين غريزه مجادله را بطور آني تحريك كرد و عملي را به تحريكی كه نتيجه و تظاهرات آن تحريك است ارتباط دادن يگانه ايضاح واقعي كردار است. باوصف آن خواه پيش و خواه پس از احساسات تحول عضوي جهت تحريك غريزه يك اسر ضروري است براي مثال وقتي كه غريزه جنگ و مجادله تحريك كرد حرركات عضوي با تسريع مي يا بد و اين تنها از طريق فعاليت سريع قلب، ششها، عضلات و دماغ ممكن است. اكنون با پستي خون در بين حصص بدن سوق يابد. اين چطور شده مي تواند؟ بوسيله كشيدن آن يا برون راندن آن از اعضاي هضمي و ترشحي و جلد از طريق انقباض شرايين، همچنان تحت اين حالات براي اينكه شخص جنگجو ديده بتواند كه چه مي كند چشم او از حالت عادي خود بيشتري بر آيد يا اتساع مي يا بد.

هرعكس العمل غريزه وي عين درجه فعاليت عضلي و يا تحول فيزيكي و جسمي را متقاضی نيست غريزه فراگيري يا اكتساب و غريزه كنجكا وي بصورت نسبي آرام عمل مي كند. اما بايد تسليم نمود كه حتى درين موارد هم يك اندازه تحولات جسمي بوجود مي آيد. فعاليت هاي روبا زياد گرفتن و جمع كردن غريزه فراگيري و عمل جسمي تمرکز قواي ذهني و توجه در آموزش غريزه كنجكاوي را بفعاليت نگه ميدارد.

(1) James Lange

(2) Mc. Dougall

۲- انگیزش یا تحریک آنی:

تحریک عمل یا کردار در حالت هیجانی اسری است که همه از آن واقفیم. زمانی که غریزه هیجانی وی شخص توسط کدام نفر متعرض تحریک گردد، من حتماً در صد آن می افتم که کاری کنم. نفر متعرض را بزنم یا مانع کردارش شوم و یا حکومت را تشویق دهم که اقدامات لازمه را برای جلوگیری از تبعیض اتخاذ کند.

اجتماع و ازدحام مردم در نقطه نئی حس کنجکاوی را تحریک میکند. وجهه در یافت علت اجتماع می روم بینم که چه گپ است و یا از کسی می پرسیم که چه خبر است. اسادرین مورد سه نکته بایستی بیاد باشد الف - قوه تحریک بعمل بوسیله شی یا چیزی که غریزه را تحریک کرده است تعیین میشود. برای مثال اگر مادری می بیند که طفل او را کسی میزند بمقابل اینکه کدام طفل دیگری را کسی بزند بیشتر بقهر خواهد آمد و غالباً در مورد اول اندک تر بیشتر بعمل تحریک خواهد شد.

ب- امکان دارد تحریک بوسیله کدام تصادمی بین احساسات مربوط و احساسات متقابل بازداشت یا مانع گردد. برای مثال امکان دارد غریزه مجادله مادری از دیدن اینکه کسی طفل او را میزند تحریک گردد. اما پیش از اینکه بعمل اقدام کند قهر او «احساس مربوط» باخوف او از شخصی متعرض متصادم واقع شود. درین حالت تحریک بعمل باز داشت میگردد و وی خود را درین زمینه دردناک عاجز و بیچاره یافته و نمی تواند عملی را انجام دهد.

اینک یک مثال دیگر: یک نفر افسرانگلیسی را حکایت میکنند که در سال ۱۹۱۷ با یکی از دشمنان مقابل شد. شمشیر خود را از نیام کشیده میخواست او را از زها در آورد که نفر مقابل بزبان انگلیسی فریاد کرد «از برای خدا این کار را نکن»؟ تحریک زدن و کشتن دشمن فر و نشانده شد چه ترسید که بمباد انگلیسی را بکشد.

ج- ماصرف زمانی بمحر که آگاه میشویم که بر عدم اقدام خود بفکر بیفتیم. هر گاه عکس العمل هیجانی غریزه کامل باشد آنگاه احساسات عضوی تحریک و احساسات تماماً جزء دوران روحی اند که البته در اثر تفکر اینها را بیاد آورده می توانیم. اما مشکل خواهد بود اگر بصورت عنندی یا نفسی روش های مختلف آن حالت را در حالیکه در حالت جریان باشد تحلیل و تجزیه کرد. اما اگر تحریک اقدام بعمل بوسیله احساسات متصادم مانع و جلوگیری شود. بیک حالت کشیدگی یا فشار فیزیکی دوچار میگردیم و از آن آگاه میشویم و آنوقت است که محر که یا تشویق اینک بعملی دست بزنیم بزور داخل ساحه شعوری ما میگردد.

۳- احساس :

تجربه هیجانی با احساس معمول و عادی رنگ و آهنگ میدهد و هرگاه قوی باشد ماحه شعوری را تنگتر میسازد با این معنی که چیزهای را که خارج جاده که بیدف آنی رهنمون میگردد واقع است، نه دیده میتوانیم و نه شنیده، برای مثال کسیکه نام نیکش مورد حمله کسی قرار میگیرد و بقهر می آید و بغیر از اینکه خود را چطور دفاع کند بفکر دیگری پرداخته نمی تواند. ذهنش با مستقامت جاده یاراهی روان است که به مجازات یا از بین بردن دشمنانش منتهی گردد. هرگاه بر میزنان خوری قرار داشته و بارفقای خود سرگرم صحبت باشد که بر شخصیتش حمله شود بقدری زورش می دهد که تمام سبیل و علاقه اش بخوردن نان قطع گردید و گفتنی های یا گفتار اشخاص دور میز را نمی شنود الا همان گفتاری که بموضوع حمله بر شخصیتش ارتباطی داشته باشد. همچنان مادری که درین سرک رفته و از یکسو موتری بشدت بطرفش می آید و اسکان دارد طفل را جو - جو بسازد. بدون اینکه سلامت خود فکری کند فوراً میدود که طفل را از سرک بیرون کشد و از خطر نجاتش بخشد. احساس قوی مادری شعور را تنگتر و محدودتر ساخته و در آن لحظه یگانگی چیری را که دید، میتواند عبارت از راهی است که از خودش شروع گردیده و بطفلك که در حال خطر است منتهی میگردد. و درین لحظه حتی صدای موتری را که از طرف مقابل در حال آمدن است، شنیده نمی تواند. ساحه شعور که بدین ترتیب تنگ گردیده است. تحریک بعمل آزاد است اما طوری که قبلاً تذکر داده شد اگر در ساحه مطلوبه کدام تصادسی بهمین آید آنگاه امکان دارد تحریک پس زده شود یا استنماع یابد. برای هر يك از غریزه ها يك احساس یا یکدسته احساسات متقابل وجود دارد.

جدول بسیط ذیل این موضوع را روشن خواهد ساخت. بیایید قسمت ۱، گانه سکد و گل را ذکر کنیم و درین جا برای هر يك از غرایز احساسات مربوطه آن را (اگر چه سکد و گل عوض احساسات آنها را هیجانات مینامند) نشان دهیم.

اسمای غرایز	احساساتی که با آن همراه است
۱- غریزه گریز (ابتنا ب غریزه خطر)	ترس (دهشت، هراس، خوف، آشفتگی)
۲- غریزه مجادله (تعرض، جنگجوئی)	قهر (غضب، خشم، رنجش)
۳- غریزه بیزاری.	نفرت (انزجار - دل بدی، کراهت)
۴- غریزه پدری یا مادری (حفاظتی)	احساس رقت (محبت، دلسوزی)
۵- غریزه التماس	اضطراب (احساس بیچارگی و ناتوانی)
۶- غریزه جفت شدن (مجامعت، تولید مثل، خواهش جنسی)	شهوت (احساس خواهش جنسی یا اشتعال جنسی)

- ۷- غریزه کنجکاوی (تجسس، کشف، تحقیق) کنجکاوی (احساس اسرار آمیز، عجائب
مجهول تصور کردن، تعجب، شگفت)
- ۸- غریزه تسلیم (خواری، تحقیر نفسی) احساس اطاعت (احساس کبوتری، احساس
فداکاری، تواضع وابستگی، اطاعت، نفی احساس خودی)
- ۹- غریزه اثبات وجود، تظاهر نفسی سباهات (غرور، فخر، احساس برتری، کمیت، احساس
مثبت خودی)

۱۰- غریزه اجتماعی یا غریزه جمعیت دوستی احساس تنهایی - تجربه دلدلتنگی

۱۱- تلاش برای غذا (شکار) اشتها (میل بخوردن، ذوق لذت)

۱۲- اکتساب (غریزه اندوختن) احساس مالکیت، تصرف (احساس حما یوی یا دفاعی)

۱۳- غریزه اعمار احساس ابتکار (ساختن، تولید و وجود آوردن)

۱۴- غریزه خندیدن تفنن (ساعت تیری، خوشی، بی پروائی، راحت).

اسکان دارد يك چیز عوض يك غریزه چندین غریزه را تحریک کرده و عوض يك احساس اولیه
چندین احساس بمیان بیاید. فرض کنید در خانه تنها هستید و کتابی را میخوانید دفعه‌ای از
اطاق مجاور صدای عجیبی را میشنوید. فوراً کتاب را میگذارید زیرا در همین لحظه هم خوف و
هم حیرت وجود دارد. این دو احساس متضاد يك حالت متضاد را در ذهن تولید میکنند. از
یکطرف از ترس نمی‌خواهید اطاقتان را ترک کنید و از طرف دیگر بحیرت هستید که این صدا از چه
بود و چه چیز آن را بوجود آورد. برای مدتی نمی‌توانید که چه فیصله کنید و چه کنید پس تمام
فعالیت‌های قهرو عجب خود را بتعویق می‌اندازید تا اینکه یکی از این احساسات فرو
می‌نشیند. بیایید سه‌وقعی که آخرین سرویس را که راننده منزل مطلوبتان است نمی‌توانید
بگیرید و از نزدتان خطا می‌خورد، برسد می‌که به ازدحام پرداختند و نگذاشتند برسوتر سرویس سوار
شوید، قهر میشوید، و در عین حال خویشتم را عاجز احساس مینمایید که کاری از دستتان ساخته
نیست. هرگاه از شما خواهش شود در محضر جمعیتی خطا به ایراد کنید درین وقت هم خوشی و هم
ترس برایتان تولید میشود. خوش هستید از اینکه نام میکشید، مردم شما را میشناسند. خوف از اینکه
مبادا در ایراد نطق کدام جا ئی زبانتان لکنت پیدا کند و کدام کلامه نام مطلوب از زبانتان برآید.
اما هرگاه دو غریزه که توسط يك چیز یا يك کیفیت تولید گردیده با هم همکاری نمایند آنگاه
يك نوع امتزاج هر دو احساسات مربوط برایتان دست میدهد. يك مثال خوب این حالت وقتی است که
غریزه مجادله و انزجار در آن واحد از طریق مشاهده یکتفنر متعرض که سگ راز بر زدن گرفته است

تحريك ميشود. قهر و نفرت هر دو در وجود ما توليد و هر دو با هم امتزاج يافته و احساس اهانت و تحقير را بيميان مي آرد.

تحقير نتيجه امتزاج قهر و بيزاري و احساس مثبت خودي است. نخستين د را اثر امتزاج حيرت و احساس منفي خودي (تسليم) بوجود مي آيد. حرمت و هيبت مجموعه تحسین و خوف است. من شخصي را تحسین مينمايم که مايه شگفت مردم و احساس منفي خودي (تسليم) است، اما قواي او در من ترس او را توليد مينمايد. بنا برين در حصه او هيبت او مرا زير گرفته و ضمناً بوي احترام مينمايم. امتنان، احساس مهرباني و احساس خودي منفي است.

عمل سخاوت آميز يك نفر رفيق احساس سرهونيت از لطف و مهرباني را دريافت کننده يا گيرنده آن مهرباني توليد ميكند. اما نفر گيرنده از رهگذر لياقت رفيق که کاري را انجام مي دهد که وي نمي تواند انجام دهد، بطرف احساس منفي خودي سوق مي يابد.

احساسات اوليه يا ابتدائي هم در حيوانات و هم در انسان موجود است اما احساسات مزوج و مخلوط در حيوانات سراغ شده نمي تواند. بعبارت ديگر احساسات مشتقه که امتزاج دو يا چند حس اشتقاقی می یابد خاصه انسان است و پيش از پيش متقاضی يك سويه بلند ذکا و هوش است. مگدو گل مگويد بين احساسات اوليه و احساسات مشتقه چهار اختلاف موجود است: (باز هم اصرار ورزیده و اين ها را هيچانات ميگويد زيرا در مكاله معمول بهمين مفهوم تثبيت گردیده اند)

۱- احساسات اوليه نتيجه پاسخ يا عكس العمل غريزه وي است «بکدام چيز يا بکدام زمينه» نه بکدام «انگيزش يا محرک» که قبل موجود بود، احساسات مشتقه از کدام ميل يا آرزوي از بيزاري و نفرت است که موخر الذکر بالذات نتيجه کدام انگيزش موجود است. که با کدام تصوير يا خيالي ارتباط دارد. براي مثال شخصي گرسنه است. محرک يا انگيزه اش اين است که براي يافتن غذا اقدام کند. و تجسس او با تصوير رستوران ارتباط دارد. بنا برين اطمینان حس میکنند و متوقع است که غذای خوبی خواهد یافت. (اعتماد اطمینان) و امید هر دو احساس های مثبت مشتقه اند) اما اگر محرک با تصوير يگانه جای غذا خوري که کاملاً ويران و خراب شده باشد، التصاق دارد دران صهرت احساس مشتقه یا اس، نوسیدی و افسردگی است.

۲- احساسات اوليه بخوي و سزاج غريزه وي مطابقت ميكند. و به احساسات مشتقه تطابق نمي نمايد. بوقعيکه عكس العمل غريزوي در جريان باشد اينها بيميان مي آيد. براي مثال شخصي که محرک يافتن غذا دروي بحال فعاليت است اسكان دارد يا عدم اطمینان و سايوسيت و يا امیدواری و دلپری احساس بنمايد.

۳- احساسات اولیه بسیار فعال می باشد. قهر يك نیروئی است که اگر از طریق زدن نتوانیم آن را فرو نشانیم شاید مجبورمان سازد که بکدام عمل دیگری متوسل شویم. اما احساسات مشتقه «صرف وقایع و حوادث» اند تا اثر اجباری بر کردار ما ندارند، اگر گفته شاعر که ما به تحسین، امیدواری و عشق زنده ایم درست باشد آنگاه امیدواری ظاهراً استثنا میشود. اما مکدوگل بنظریه شعرا که با احساسات شخصیت قایل میشود موافقه ندارد.

۴- احساسات اولیه بوسیله عواطف تنظیم می یابند. برای مثال محبت بوطن يك عاطفه است که احساسات غریزه وی را جلب و آنها را با هم دیگر تنظیم و انسجام می بخشد. و این عملیه از این رهگذر امکان پذیر است که غریزه های مذکور اجزای دایمی ذهن را تشکیل میدهند. احساسات مشتقه گزری و عارضی اند. و بنا بران تنظیم یافته نمی توانند.

در تصنیف احساسات مشتقه مکدوگل پنج احساس را بحیث احساسات میل معطوف به آینده تلقی میکند و این ها عبارتند از احساسات: - ۱- طمیان، امید، تشویش، مأیوسیت و افسردگی و این ها هر يك از مثبت بمنفی بصورت تدریجی منتهی میشوند و تشویش بحیث عنصر انتقالی در بین چاه احساس دیگر قرار دارد. همچنان سه احساس را بحیث احساسات میل معطوف بگذشته تصنیف میکند و این ها عبارتند از: افسوس، ندامت، اندوه.

این ها هم درجات منفی احساس اند. از غلطی که از ما سر زده افسوس مینماید یا ندامت احساس میکند زیرا غلط قصد آرزوده بود. با احساس حزن و یا اندوه مینماید زیرا غلطانه تنها بخود مان ضرر رسانده بلکه بر دیگران هم. اندوه احساس منفی است بعلاوه احساس نازک غریزه پدری و یا مادری.

مکدوگل سرور را بدون تصنیف بحیث يك احساس مشتقه می پندارد اما آن را با اندوه یکجا میکند به نحوی که گو یا یکی عکس العمل مثبت و دیگری عکس العمل منفی است ناشی از خواهش که یا تحقق یافته و یا اینکه تحقق نیافته است. اما نظر بیک دلیل نظر به اش با ید مورد سوال قرار گیرد. احساسات اولیه خصوصیت دو قطبه را دارا میباشند. هرگاه در بزه اتمام یا تطمین میگردد شما احساس رضایت و خوشنودی میکنید و هرگاه بمحرومیت متصادف میشود احساس ناخوشی خواهید نمود و هرگاه رضایت و خوشنودی نیز احساس گردد شما مسرت و نشاط احساس میکنید، مثلاً مسرت اینکه از خطری نجات یافته و با مسرت غلبه در مجادله که انجام

داد ید و اندوه با لکل بقطب مخالف احساسات فوق‌الذکر قرار دارد، و هرگاه مسرت بسیار زیاد شدت یا بد بخند یدن، و اندوه در صورت شدت با شک ریزی منتهی میگردد.

بطور خلاصه: هیجان بالا تر و زیاد تر از احساس و مشتمل است از احساسات فزیکمی و یا عضوی و محرکه عمل. و اظهار ارادی احساسات اولیه انهایی اند که با تمایلات غریزه تطابق میکنند. و هنگامی بمیان می آیند که عکس العمل غریزه وی یا پاسخ غریزه وی بمقابل یک شی یا یک حالت و حادثه صورت میگیرد. احساسات مخلوط و ممزوج از یکجا شدن دو یا بیشتر از احساسات اولیه که در آن واحد یا همزمان تحریک گردند بمیان می آید. احساسات مشتقه بعد از اینکه غریزه تحریک میگردد و محرکه با کدام تصویر مثبت یا منفی التصاق پیدا می کند بمیان می آید.

تفکر

در علم محققان جدل نیست

از علم مراد جز عمل نیست

کفش خضرو عصای موسی

شایسته دست و پای شمل نیست

گرفکر کنی درین چه باشد

زین فکر دماغ را خلیل نیست

(کمال خجندی)

پوهاند م. فاضل

خواب‌های هولناک

خواب‌های هولناک یکی از هیجان‌انگیزترین است که با ترس و خوف آمیخته می‌باشد. اندیشه‌های هولناک در باطن شخص آنقدر اضطراب پدید می‌آورد که نه تنها در روز بلکه در دل شب هادر حین خواب و خواب‌های بس شیرین و عمیق هم شخص از جا پر جهیده فریاد می‌کشد. هرگاه این ترس‌ها عمیق تر باشد بر شدت خواب‌های هولناک می‌افزاید و گاهی هم مثال‌هایی دیده شده است که اشخاصی که در خواب ترسیده‌اند و یا از خواب‌های هولناک بیدار شده‌اند فردای آن قطعاً هم چو صحنه‌هایی بخواب دیده‌را بیاد و خاطر نداشته‌اند گویا همه جریان‌ات ترسناک و اضطراب آور شب از صفحه خاطر ایشان فرار نموده است و محو شده است. خواب‌های هولناک علی‌العموم در اثر فشارها و اختناق آرزوها پدیدار شده و شخص را ناگهان از خواب بیدار می‌سازد. واضح است که خواب‌های هولناک بدرجات مختلف واقع می‌شود. و شخص هم در برابر آن عکس‌العمل‌های مختلف ابراز می‌کند که شدت این نوع عکس‌العمل‌ها مستقیماً بدرجه هولناکی خواب‌ها ارتباط دارد. شخصیکه همچو خواب‌های هولناک می‌بیند در واقع امر تحت شکنجه‌ها - فشارها و محرومیت‌ها قرار می‌گیرد و علائم آن در اوضاع روحی و جسمی پدیدار می‌شود و تا اثرات آنرا می‌توان به درستی در کردار او مشاهده کرد.

خواب‌های هولناک شاید ناگهان به مرحله شدت خود برسد که اختلال در اوضاع روحی شخص نمودار گردد و توازن وی بر هم خورد. درین حالت بر اثر خواب‌های پریشان و ترسناک شخص بعدی تحت شکنجه و فشار قرار می‌گیرد که نمی‌تواند سلسله زندگی عادی خود را تعقیب کند و از زیر بارگر آن فشارهای روحی و اضطرابات بسلاست برآید.

گروه کثیری از اطفال خواب‌های پریشان و هولناک را از خلال ثقافت و کلتوری که در آن بسر می‌برند و از آغوش خانواده‌هایی که در آن پرورش می‌یابند، می‌آموزند. سپس در اثر تجارب مستقیمی که از دیدن خواب‌های پریشان به آن مواجه می‌گردند ترس و خوف و نگرانی‌های بیشتر در نهاد ایشان تقویت می‌یابد. اکثر اطفال که بزرگ می‌شوند و روز بروز از طریق مکاتیب - جراید - روزنامه‌ها - رادیو - و تلویزیون بر معلومات

آنها افزایش به عمل می آید و به حقایق مسلمی پی میبرند، آنگاه است که قصه های هولناک بیش از یک حکایت خیالی و واهی نزد آنها ارزشی نمیداشته باشد، چه آن ها به واقعیت سر نمی خورد بنا بر آن حکایت را از واقعیت ها فرق نموده بعد از آن کمتر خوابهای هولناک می بینند مگر آنکه این حکایت آنقدر به عمق تحت الشعوری ایشان جا گرفته باشد که پیوسته آنها را مضطرب و نا آرام نگاه دارد. کلان سالان و جوانان نیکه بین دود همت حیات قرار دارند به تجارب هیجان آور و احساسات هولناک و اضطراب آوری مواجه میگردند که این نوع فشارها و تجارب ناگوار روزانه باعث اختلالات خوابهای شیرین و دیدن خوابهای هولناک در ایشان میگردد. باید بی پرده گفت که خوابهای هولناک اطفال بیشتر متکی به ثقافت و حکایات و افسانه های است که به ایشان گفته میشود. خوابهای هولناک کلان سالان مربوط به تجارب واقعی زندگانی نا آرام و مضطرب آنها میباشد، مانند تجارب جنگهای خونین. مواجه شدن به یک تصادم دهشتناک ترافیکی. افتادن از بام یا غرق شدن در آب و امثال آن. واقعا همچو تجارب بس پریشان کن و اضطراب آور است و میسرزد اگر اشخاص را بادی در خوابهای پریشان در دل شب نا آرام سازد.

خوابهای پریشان و هول انگیز متکی بر تجارب دهشت ناک و پریشان کن میباشد که شاید این تجارب واقعی باشند یا خیالی چنانکه یکی از جوانان پوهنتون حکایت کرد که در آوان جوانی در تلاش اذیت اشتران برآمده بود. او با غولک کله شتر را هدف قرار میداد چه به او گفته شده بود اگر به کله شتر سنگ زنند کینه آن حیوان به جوش آمده مشخص را تعقیب میکند. این تازه جوان میخواست به این طریق خشم و قهرش ترا مشاهده کند و شبها هنگام خواب میدید که شتر مستی او را تعقیب میکند و هر قدر میکوشید که بدود و با به جدواند از د پاهایش از اراده و فرمان وی برآمده به عقب کشیده میشود تا آنکه نزد یک میشد که شتر او را زیر سینه خود چنان فشار دهد که نقش زمین گردد با فریاد از بستر بر جهیده بیدار می شد. او علاوه نمود تا زمانی که از اذیت اشتران دست نکشیده بود پیوسته همچو خوابهای پریشان میدید. همچنان پسر ده ساله ای را حکایت نمایند که فلم دهشت ناک پولیسی را مشاهده کرد پس از دیدن این فلم چنان در خواب ترسیده بود که رنگش پریده و اندامش میلرزید و شب دم خوابهای هولناک و پریشان دیده با چپغ و فریاد از جابر جهیده بود. اما والدینش از دیدن همچو فلم هیچ متاثر نشده بودند. علت آن اینست که بهر پیمانها ای که اشخاص بزرگتر میشوند و تجارب ایشان غنی تر میشود قابلیت تمیز بین تجارب واقعی و غیر واقعی را حاصل می دارند و میدانند که چگونه اضطرابات و احساسات هولناک خویشتن را ببوشانند، و روشهای انکشاف هیجانها را طوری بیاموزند که توسط آن به رفع تشنجات و فشارهای زندگی نایل گردند.

تعداد کثیر تجاربی که در اطفال در اثر اضطرابات و نا آرامی های روحی باعث خوابهای هولناک میشود

در اثر توضیحات والدین زود از بین می‌رود. ما نباید در برابر اطفال ترس‌ها و اضطراب‌ها را خویشتن را اظهار داریم چه آنان از ترس‌های سابق بیشتر احساس پریشانی یا ناآرامی و عدم اطمینان میکنند. از جانب دیگر تجارب تلخ و ناگواری مانند مشاهده صحنه‌های جنگ‌های خونین و تجارب دلخراش یا احساس عمیق گناه شاید در شخص شرایط و اوضاعی را فراهم نماید که در نهاد او عدم اعتماد به نفس به صورت بسیار جدی توسعه و انکشاف یابد که این عدم توازن روحی نه تنها شخص را در حیات روزانه به ناکامیها مواجه سازد بلکه باعث دیدن خوابهای پریشان نیز گردد.

در بعضی اوقات خوابهای هولناک باعث آن میشود تا شخص از خطر ها و اوضاع و شرایط ناامید برکنار ماند، چنانکه شخص جوانی ازدیدن فتنه‌های دهشتناک خویشتن را کنار کشد و یا یک شخص بالغ در اثر یک خواب پریشان سفر طیاره خود را به تعویق اندازد و تصادف چنان رخ دهد که همان طیاره سقوط نموده و سر نشینان آن جان سلامت نبرند و یا آنکه آن شخص در اثر خوابهای پریشان و احتیاط زیاد بکلی از سفر در طیاره قطع نظر نماید.

طوریکه میدانیم لذت و مسرت هر دو برای رفع تشنجات روحی و جسمی خدمت مینمایند، اما خوابهای هولناک بر خلاف آنها بر تشنجات و فشارهای زندگی میافزایند و ما باید علیه آن بجادله کنیم تا به کشف واقعیت‌ها و درک حقایق موفق شده و از شر همه خوابهای پریشان و آزارهیم.

باید متذکر شد که همه اشخاص از صغیر تا کبیر در طول زندگانی خویش به دیدن خوابهای پریشان و هولناک مواجه شده اند اما این دسته خوابها به ندرت توانسته است زیان آور باشد چه مادر پرتو حقایق قابلیت انطباق به آنرا داشته میباشیم.

البته بعضی علایم فزیولوژیکی موجود است که بعضی اشخاص از خوابهای هولناک متاثر میشوند مثلاً شخصی که صحنه‌های هولناک را تجربه کرده است و در عین حال بی نهایت خسته است و به خواب عمیقی فرو میرود که خواب پریشانی مینماید و به اصطلاح عامه «سیاهی اورا پخچ میکنند» و چنان تحت فشار و شکنجه قرار میگیرد که بیک وضع بس مضطرب و پریشانی مواجه میگردد اما از نهایت خستگی زود بیدار نمیشود و تحت همچو فشار شکنجه از وضع عادی دیرتر و بیشتر میماند که این خود خسته کن و رنج آور است. اما عده بی هستند که به سهولت از خواب بیدار شده و از زیر همچو شکنجه‌ها زود تر و راسته و آزاد میگردند.

در پایان باید متذکر شد که راه علاج خوابهای هولناک همانا صبر و تحمل - فهم و درک معانی پدیدها و حادثات - متقین و مطمئن ساختن شخص و بالاخره تقویه نکردن تجارب و صحنه‌های هولناک و اضطراب آور است.

ماخذ:

1. Hiland, Ernest R., Intraduction to Psychology. New York: Harcourt, Brace and World, Ince., 1962.
2. Brown, Royes. Social Psychology. Ontario: Collier—Mcammill an Canada Ltd. 1965.
3. Dececco, John P., the Psychology of Learning and Instruction. Engtew-ood Cliffs, New Jersey: Prentice—Hall, INC., 1974.
4. Mussen, Paul H., Conger, John J., Kogan, Jerome. Child Development and Personality. New York: Harper and Raw, 1974.

الحاج محمد ابراهيم خليل

دل فروزان

فرا موشم نميگردد نشاط شا مگا هانی
 که در کف داشتتم چون شانۀ زلف عنبر افشانی
 جدازان شعله خوانی گمارخان خارند در چشم
 بلی، پروانه بی شمعی شود داغ از گلستانی
 ندارم شکوه از آشفته حالی و سیه روی
 ز عشق ما یه سود ای کیسوی پریشانی
 به صو راز جان خیزد هم هلاک چشم جادویش
 لب مینا مگر از چا ر قل د روی دمد جانی
 عرق اشب ز تاب سی چنان زد جوش از رویش
 که پنداری در آب افتاده عکس ماه تا بانی
 بهر جاشعله رخسار بست با شد آتش جانم
 بر اسوزد، برافر وزد چو شمعی در شبستانی
 بصبح حشر هم مستانه و بیخود برانگیزد
 بهر کس چشم مست او کند ایمای پنهانی
 سخن پرور نیم اما پی تسکین در دل
 چو سرغ در قفس دارم بهجر ان شور و افغانی
 کدورت بر نمی تا بد صفای طینت ها کان
 که گل بانیک و بد دارد همان یک روی خندان
 چون نقش پاچه امکانست کس بردارد از خاکم؟
 ندار د فطرت ناز کمز ا جان تاب احسانی

بکن کام جهان شیرین خلیل از شهد خلق خوش

اگر خواهی چو زنبور عسل پیدا کنی شانی

ل . ن . کیسلیو ۱

سایل عمدۀ تدوین قاموس دری بروسی

محترمه خانم کیسلیو ۱ ، مؤلف قاموس دری روسی-عضو علمی - انستیتوت شر قشنا سی اکادمی علوم اتحاد شوروی به روز شنبه ۶ قوس ۱۳۵۵ ، در شعبه زبان و ادب دری پوهنځی ادبیات و علوم بشری ، درباره طرز کار و تدوین قاموس دری به روسی مطالبی ایراد کرد . اینک متن گفتار او عیناً به خوانندگان گرامی تقدیم میشود .

چنانکه معلوم است مطالعه زبان دری افغانستان چون یکی از اشکال ملی زبان دری دارای ارزش زیادی میباشد .

در اتحاد شوروی زبان دری مانند زبان پشتو از سالهاست که مورد تحقیق و تدوین قرار دارد . سایل فونیم شناسی ، صرف و نحو و لغت شناسی بررسی می شود .

روابط استوار فرهنگی و اقتصادی میان اتحاد شوروی و افغانستان از مدتها تدوین قاموس دری به روسی راحتی و ضروری گردانیده است . پیش از آنکه به تدوین چنان قاموس دست برده شود لازم بود اساسات آن مورد مطالعه قرار گیرد و مجموعه لغوی زبان دری و ساخت کلمات و اشتقاق آنها بررسی شود . تمام این مسایل در رساله اینجانب بنام « مقاله هایی راجع به لغت شناسی زبان دری » که در سال ۱۹۷۳ در مسکو به چاپ رسیده ، انعکاس یافته است . اثر مذکور را میتوان مقدمه تدوین قاموس دری به روسی پنداشت .

تدوین قاموس مذکور در پایان سال ۱۹۷۰ آغاز یافت و در ابتدا ای سال ۱۹۷۶ به انجام رسید . در ماه جون سال جاری قاموس دری بروسی به مطبعه سپرده شد .

اساس قاموس مذکور را کلماتی تشکیل میدهد که طی سالها از ماخذ مطبوع افغانستان با طرز استعمال آنها در کارتهای مخصوص ثبت گردیده است . و آن ماخذ عبارت اند از : آثار ادبی بدیعی ،

علمی، جراید، مجلات، کتب درسی و غیره. زیاده بر آن کتب لغتی که حاوی کلمات زبان دری افغانستان بوده نیز مورد استفاده مافراد داشته است. البته پیش از همه به دو فرهنگ چاپ افغانستان مانند: «افغان قاموس» و «لغات عامیانه فارسی» افغانستان تالیف عبدالله افغانی نویسنده در این زمینه توجه داشته ایم.

گذشته از این ها از قاموس معروف پشتو-روسی تالیف استاد اسلانوف نیز که کلمات زیاد مشترک پشتو و دری را در بردارد مکرر استفاده نموده ایم. (۱)
تدوین قاموس دری بروسی در تمام مراحل آن با همکاری دانشمند افغانی به قلم استاد محمد رحیم شیون صورت میگرفت.

حین تدوین قاموس مذکور تحقیقات دانشمندان افغانی در زمینه زبان دری بما طور شایسته و قابل ذکر کمک کرده است. چنانکه در مسایل فونولوژی و تلفظ از اثر دکتر عبدالغفور روان فرهادی بنام *Le Persan parle en Afghanistan* یاری گرفته ایم و در مسایل اسامی ساخت کلمات و عبارات از دستور زبان معاصر دری تالیف پناغلی نگهت سعیدی استفاده نموده ایم. همچنان آشنائی ما با تحقیقات شاغلی پوهاند الهام و دیگر استادان در ساحت زبان شناسی ارج فراوانی در کار ما داشته است.

از هم کاری مستقیم دانشمندان افغانی نیز در این خصوص برخورداریم. بسیاری از دوستان افغانی که به اتحاد شوروی تشریف آوردند به ما حتی الامکان کمک نمودند. همکاری پناغلی دکتورا سداالله حبیب حین اقامت شان در مسکو قابل تذکر میباشد. موصوف نه تنها در جریان تدوین قاموس کمکهای بی شماری بخش آماده فرهنگ را و از آن جمله حرف های الف ب، پ، ت، ج وچ را از نظر گذراند.

تدوین قاموس امر ساده بی نیست.

در جریان کار بالای فرهنگ یک سلسله دشواریهایی ظهور نمود که با نا کافی بودن مطالعه لغات زبان دری و نبودن قواعد ثابت کاربرد کلمات مربوط است.

۱- نخست تجدید حجم ذخیره کلمات معمول زبان دری (لغت نامه Vocabulary) بادشوراری فوق العاده بی عرض وجود نمود. در این خصوص هیچ تحقیق صورت نگرفته است، ما هم در این مورد چنان آزمایشی هشت سر نگذاشته بودیم که بر آن می شد اتکاء کرد.

(۱) تحلیل مفصل تمام این منابع را میتوان در اثر «مقاله ها در باره لغات شناسی زبان دری» (مسکو ۱۹۷۳) جستجو نمود.

در آغاز موضوع واضح و ساده به نظر می‌آمد. چون قاموس زبان ادبی معاصر دری تدوین می‌یافت چنان قاموس می‌بایست کلماتی را احتوا کند که در معاشرت و مفا همه اعضای جامعه معاصر افغانستان ضروری پنداشته می‌شد. اما لغات متداول و معاصر زبان دری یا هر زبان دیگر تنها آن کلماتی نیست که در زندگی روزمره اعضای جامعه مورد استفاده قرار گیرد. زیرا ما نه تنها آثار ادبی زبان معاصر خود را می‌خوانیم و می‌فهمیم بلکه آثار ادبی را که در زبان دوره‌های کهن نگارش یافته است نیز مطالعه مینمائیم. هر چند بسیار چیزها را که بروشنی می‌فهمیم در گفتار و نگارش اصلا بکار نمی‌بریم. مثلا شاید هیچ یکی از دری زبانان امروزی به فکر آن نیفتد که فعل «سیاست کردن» را به معنای «سجازات کردن» بکار برد هر چند که این کلمه را از بلائی تاریخ بهیقى بیاد داشته باشد.

از اینجا معلوم می‌شود که در هر زبان ادبی معاصر ذخیره لغات مانوس و ذخیره لغات نامانوس وجود دارد. ذخیره کلمات نامانوس زبان با آثاری مشخص میشود که در جامعه توسط اعضای آن به کثرت مطالعه میشود (۱) عصری که ضرورت مطالعه آثار آن در یک جامعه محسوس است برای زبانهای مختلف، مختلف می‌باشد. برای افغانستان عصری که آثار آن برای مطالعه ضروری پنداشته میشود و قابل فهم هر فرد جامعه میباشد عبارت است از نیمه قرن گذشته و آغاز قرن بیست یعنی شروع نشرات جریده سراج الاخبار یعنی همان زمانیکه ریشه‌های ادب معاصر افغانستان از چشمه‌های آن سیراب می‌شوند.

واضح است که قاموس زبان معاصر دری باید حجم معین کلمات آن دوره و فی الجمله کلماتی از آثار منظوم آن دوره، جنگ ناسه و اکبر ناسه و نشرات زمان امیر حبیب‌الله خان را شامل باشد بنابراین در قاموس دری به روسی چند کلمه آن دوره را مانند لاف، Saros، سر سروس، Sar Saros و سرسات Sorsat را داخل کرده ایم. و همچنین مصطلحات کهن مانند عرض بیگی و ایشک آقاسی را که در جریده سراج الاخبار بکار رفته است نیز در آن جا داده ایم.

این کلمات و کلمات مشابه آنها در قاموس با علامه مخصوص «ایست» مشخص شده است. و این علامه به قدیمی بودن و تار پخی کلمات مذکور دلالت مینماید.

هر گاه قاموس جامع زبان دری تدوین گردد باید شمار وسیعی از کلمات ادبی قدیم فارسی یعنی از رودکی تا جاسی را در برگیرد زیرا این آثار را اقشار تعلیم یافته جامعه افغانی مطالعه مینمایند.

چون قاموس ما از نگاه حجم به آن بزوگی نیست از نوع کلمات مذکور در آن تعداد اندکی گنجانیده شده است.

ذخیره کلمات معمول هر زبان در تحرك و تغيير پيگير قرار دارد. چيزهايي در آن كهينه و فرسوده مي شود و چيزهايي تازه به وجود مي آيد. و همچنان در زبان دري چند سالي قبل يك سلسله كلمات از حيطه استعمال خارج گرديد. اين كلمات اساساً عبارت است از مصطلحات اداري القاب و عناوين و درجات صاحب منصبان عسكري مانند جلالت مآب، حكومت اعلي بلوك مشر وغيره. ما قسمتي از اين كلمات را در قاموس خود گنجانيديم و با علامت «اوست» مشخص ساختيم كه اين علامت به متروك بودن لغات مذكور دلالت مي نمايد.

در اينجا بي مورد نخواهد بود تا چند كلمه در باره علامت اختصاري كه در قاموس بكار رفته است گفته شود. علاوه بر علامت ذكر شده با علامت مخصوص براي كلمات نادر و براي كلمات گفتاري و عاميانه نيز بكار برده ايم. بايد تذكر داد كه اين علامت خصلت تقريبي دارند نه مطلق، زيرا تقسيم دقيق لغات دري به سبكهاي مختلف تا آن وقت كه اين موضوع كاملاً بررسي و مطالعه شود ناممكن است.

چون قاموس مورد نظر ما قاموس گزارشي است يعني از دري به روسي، بايد تقاضاي خواننده روسي را نيز پاسخ گفته بتواند. به اين منظور شماری كلمات اطلاعاتي و معلوماتي كه دانستن آنها براي خواندن آثار مطبوع افغانستان ضروري است در قاموس راه يافته است. ناسهاي رسوم قديمي مردم اعياد، واحد هاي پولی كهينه و واحد هاي وزن و پيمانش مانند بسوه، بسواسه، كودي قلبه گاو، از جمله اين كلمات ميباشند.

ناسهاي نواحی و كارته هاي معروف كابل، هرات، قندهار و شهرهاي ديگر افغانستان چون خرقة سباركه، چارچته، خيابان، گازرگاه، باغ بالا و كوه آسماني كه در قاموس دري بروسي جای داده شده است براي خواننده مفيد مي باشد.

همچنان در قاموس ناسهاي قبایل معروف افغانستان و مليت هاي آن مانند يوسف زي، هزاره وغيره داخل شده است و از ناسهاي قبایل و مردمان قديم و خانواده هاي فرمانروا در اعصار كهن در قاموس ما آنهايي راه يافته است كه با تاريخ افغانستان بستگي داشته است مانند كوشاني ها و سلجوقيان وغيره.

تعداد زياد كلمات غير دري كه در زبان دري دخيل بودند در قاموس مورد نظر جاداده شده است از آنجمله كلمات عربي، اروپائي عمدتاً انگليسي و كلمات زبان پښتو.

کلمات انگلیسی در قاموس به شکل فونیتیکی پذیرفته شده آنها در زبان دری داخل ساخته شده اند مثلاً: کلینر، ردپتر، فیشن و غیره.

از کلمات انگلیسی مانند سنچری (یعنی قرن) و یا ایوالیوشن (یعنی تحول) بصورت عموم صرف نظر شده است اما لغاتی مانند ریز رو و ترکیب فعلی ریزارو کردن، ساینس، پالیسی (یعنی سیاست) در قاموس پذیرفته شدند. به این دلیل که در ادبیات به کثرت دیده می شوند.

از کلمات پشتو که در زبان دری داخل شده است نامهای بعضی وسایل زندگی مردم چون غزدی، و نامهای دوا و مؤسسات مانند بناروالی، روغتون، پوهنتون را در قاموس پذیرفته ایم. تقریباً پانزده فیصد تمام لغات قاموس را مصطلحات علمی و تخنیکی تشکیل میدهد. چون سیستم مصطلحات مذکور در زبان دری تازه در حال تشکیل شدن است گزینش مصطلحات، دشواری خاص دیگری محسوب میشود. ضروری بود تا اهمیت اجتماعی اصطلاح و پیمانته پذیرش آن در زبان دری نظر گرفته شود و این مطلب بنابه نبودن مدارک کافی میسر نبود. بهر صورت در قاموس اساسی ترین مصطلحات که در تخنیک و معماری بکار برده میشود گنجانیده شده است.

کلمات و عبارات محاوره‌یی و عامیانه جای زیادی را در قاموس اشغال نموده است. لغات محاوره‌یی عبارت از آن بخش کلمات زبان دری است که تا حدی مورد مطالعه قرار گرفته است (چنانکه یاد آور شدیم هم دستور زبان و هم قاموس زبان عامیانه را در دسترس داریم). بنا بر آن این بخش کلمات دری به پیمانته گسترده تری در قاموس ما راه یافته است.

زبان محاوره‌یی در سیستم مفاهمه جامعه‌جای خاصی را احراز میکند و تاثر بارزی بر زبان ادبی نگارشی دارد. ما کوشش کردیم تا چنان کلمات محاوره‌یی، عبارات و کنایات و ضرب‌المثلها را در قاموس جادهمیم که به وفرت استعمال می شود و در آثار و مکتوب به نظر می رسد. مثلاً کلمه «سات و گری» یا عبارت باغ سرخ و سبز نشان دادن یا سرخود خانه قاضی رفتن و یا ضرب‌المثل هاسانند کور خودبینای مردم و غیره.

در اینجا یک مشکل دیگر بوجود آمد و این عبارت بود از طرز نوشتن ضرب‌المثل هادر قاموس. قاعده اینطور است که ضرب‌المثلها باید زیر کلمه اساسی آنها ثبت شوند. باین ترتیب که ضرب‌المثل: «دو تر بوز بیک دست گرفته نمی شود» باید زیر کلمه تربوزیا یدو یا مثل «جنگ شد پار سر شد پار» - زیر کلمه شدیا رکه اساسی ترین کلمه این جمله است باید ثبت گردد. اما در بسیاری از موارد کار با این سادگی نبود، چنانچه ضرب‌المثل «تاجان به تن است جان بکن است» نمونه‌یی از این موارد دشوار می باشد.

در برابر ضرب‌المثلها تا جاییکه مقدور بود معادل آن را از زبان روسی نهاده ایم. در قاموس

لازم می افتد تا بسیاری از کلمات را در هر دو شکل ادبی و گفتاری از نگاه تلفظ و رسم الخط چنانکه امروز در آثار چاپی افغانستان دیده می شود ثبت نمائیم، مانند «تهداب» و «تادو» «تابه خانه» و «تاوه خانه».

مجموعه لغوی زبان دری که قاسوس ما بر اساس آن قرار گرفته است بدین نهج میباید شد. با یداعتراف کرد که این گام نخستین است و «ماه نو ز اندر خم یک کوچه ایم». تا رسیدن به مجموعه لغوی که واقعاً غنای زبان دری و حدود گنجینه لغوی آن را نشان دهد راه درازی پیش روست. چنان مجموعه لغوی Vocabulary تنها می تواند با نظارت پیگیر و دوام دار بالای وضع کلمه ها بوجود بیاید. و این کار متضمن تهیه کارتها و ثبت کلمات با موارد استعمالشان از آثار می باشد. چنانکه اشاره کردیم شماری از کلمات زبان دری به مرور زمان از کار افتاده است اما در مقابل لغات نو به کار گرفته شده است. برای مثال می توانیم کلمه «قانو نمندی» (به معنی با قاعده بودن یک شی یا یک پدیده) و «کلمه گزینش» و کلمه «کار برد» (به معنی استعمال) و کلمه «آغا زگر» را که در آثار علمی و جرائد فراوان دیده می شود، ذکر کنیم، تعداد اینچنین کلمات جدید روز بروز زیادتر می شود.

از همه این نوآوریها و یانواپیها آنگاه می توان مطلع بود که لغات زبان دری بصورت مرتب از ماخذ با صورت استعمال آنها ثبت شود. تحلیل و تصنیف کارتهای مذکور اجازه خواهد داد تا گنجینه لغات دری را در دسترس داشته باشیم که شکل انبوه کلمات پراکنده را نخواهد داشت بلکه در سیمای سیستمی کاملاً منظم جلوه گر خواهد شد.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می توان گرفت که تهیه یک و کار بولاری خوب (یک مجموعه لغوی خوب) و تدوین قاسوس بر اساس آن از وظایف زبان شناسان است.

این را هم باید در نظر داشت که زبان دری اکنون در مرحله معیاری شدن است و قاسوس نویسی بهترین و موثرترین وسیله می برای معیاری کردن زبان می باشد زیرا هم تلفظ و هم املا کلمات و هم موارد استعمال و معنی آنها بطریق پذیرفته شده در قاسوس ثبت می گردد.

۴ - قاسوس نویسی آئینه و نمودار وضع زبان شناسی نظری میباید به این معنی که نتایج تحقیقات علمی زبان در آن عملاً تطبیق میشود. اگر کدام پدیده زبان و کدام مسأله بطور کامل تحقیق نشده باشد باز هم تدوین کننده قاسوس مجبور است این مسأله را فیصله کند و به سو الهایی که بوجود میباید و اضحاً جواب بگوید. از جمله چنین پروبلمها ساخت کلمه و تفریق آن از ترکیب نحوی میباید. معلومدار است که مفهوم کلمه در هر زبان خصوصیاتش دارد.

در زبان روسی کلمه هم از لحاظ معنی و هم از نگاه ساختمان و شکل بخوبی تجزیه و مشخص میگردد و تفریق کردن آن از ترکیب نحوی آسان است. به عکس آن در زبانهای مانند زبان دری تفریق کلمه مرکب از ترکیب های اضافی و غیر اضافی در بعضی موارد میسر نمی باشد. در این زمینه تحقیقات مفید صورت گرفته است ولی باز هم یک مطالعه عمیقتری بکار است.

مادر قاسوس دری به روسی برای تجزیه و تفریق کلمات مرکب از واحدهای نحوی از اصولیکه تا کنون در آثار علمی مطرح گردیده است استفاده نمودیم (۱) از جمله این اصول داشتن یک فشار اصلی، طرز جمع بستن، صورت پیوند شدن وندهای اشتقاقی و صرفی به کلمه و غیره میباشند.

متمم کردن ترکیب های نحوی و تبدیل آنها به کلمه واحد یک جریان دائمی است که پیوسته صورت میگیرد، بنا بر آن مرحله های گوناگون در آن دیده میشود و شاید بعضی ترکیب ها هنوز به شکل یک کلمه واحد در نیامده باشد، اما از نگاه معنی و رول آنها در جمله کاملاً برابریک کلمه مستقل و واحد هستند. چنین ترکیب های اضافی را ما در قاسوس خود به حیث کلمات مستقل گرفته ایم. چنانچه ترکیبهای مانند فل آب، رنگ بوت، براءظم، آس کار، رئیس جمهور، نقل قول، نقطه نظر، مواد خام، ماشین گوشت، بند برق، دستور زبان - از جمله آنها میباشند.

این بود بعضی مسائل عمده تدوین فرهنگ دری بروسی. امیدوارم این مختصر بتواند نمونه ای از معضلات و مسائلی باشد بآن رو برو شدیم.

در خاتمه باید به تکرار بگویم که آنچه که ما کرده ایم قطره ای از دریای بیش نیست، ذره ای از خاک است اما چنانچه میگویند.

قطرات کوچک آب و ذرات ریزه خاک

بهر های بیکران میسازد دوسر زمین های دلپذیر.

(۱) رجوع کنید به دستور زبان معاصر دری تألیف پوهنوال محمد نسیم نگهت سعیدی.



پوهنوال محب الله رحمتی

بحثی از جغرافیای

شهری افغانستان

شهر هرات

موقعیت جغرافیایی :

شهر هرات از جمله شهرهای بزرگ افغانستان محسوب میگردد. بنا بر داشتن سابقه تاریخی مانند سایر شهرهای باستان این خطه حاوی اهمیت خاص میباشد. شهر فعلی هرات که شامل شهر کهنه و جدید است و امور شهر داری آن توسط بناروالی هرات اداره میگردد، ۳۳ کیلومتر مربع مساحت دارد. یعنی بعد از شهر کابل و مزار شریف (کابل ۱۳۵ کیلومتر مربع و شهر مزار شریف ۳۸ کیلومتر مربع) از لحاظ وسعت سومین شهر بزرگ افغانستان است.

(کندهار ۳۹ کیلومتر مربع و جلال آباد ۲ کیلومتر مربع مساحت دارند). (۱)

قرار احصائیه سال ۱۳۵۴ نفوس شهر هرات به ۱۷۵ هزار نفر بالغ میشود که باین حساب در هر کیلومتر مربع آن بصورت اوسط ۳۵۶۸ نفر حیاسر می برد. بمقایسه سایر شهرهای افغانستان از لحاظ تمرکز نفوس بدرجه سوم یعنی بعد از شهر کابل و شهر کندهار قرار میگردد. (تراکم نفوس در شهر کابل ۵۵۴۸ نفر و از کندهار ۵۳۵۹ نفر در هر کیلومتر مربع میرسد).

شهر هرات که دارای یک حوزه وسیع و باز میباشد از سطح بحر ۹۳۰ متر ارتفاع دارد و در عرض البلد شمالی ۳۴ درجه و ۲۱ دقیقه و طول البلد شرقی ۶۲ درجه و ۱۲ دقیقه واقع است.

(۱) توضیح در باره تخمین تعداد نفوس کشور برای سالهای ۳۸ - ۱۳۵۴ ریاست احصائیه

مرکزی ص ص ۱ - ۱۴ - طبع گسترز نمره مسلسل (۱۰)

شهر هرات تقریباً در وسط ولایت موقعیت دارد بنا بر آن با تمام واحدهای اداری آن که در زوایای ولایت هرات واقع اند فاصله نسبتاً مساوی دارد.

ولایت هرات در شمال غرب افغانستان موقعیت دارد با داشتن ۳۸۷۹۹ کیلومتر مربع مساحت بمقایسه سایر ولایات افغانستان از لحاظ وسعت بدرجه ششم قرار میگیرد. بروی احصائیه سال ۱۳۵۳ در این ولایت ۷۳۳ هزار نفر زندگی میکنند. چون وسعت این ولایت زیاد است با این ملحوظ تراکم نفوس این ولایت به ۱۹ نفر در هر کیلومتر مربع بصورت اوسط میرسد. ولایت هرات از طرف شمال به ولایت بادغیس و خط سرحدی اتحاد شوروی و از طرف جنوب به ولایت فراه، از طرف شرق به ولایت غور و از طرف غرب به خط سرحدی ایران محدود است.

ولایت هرات شامل سیزده واحد اداری است. بترتیب عبارت اند از: بهار والی هرات، ولسوالی انجیل، ولسوالی گذره، ولسوالی پببتون زرغون، ولسوالی گلران، ولسوالی کشک، ولسوالی غوریان، ولسوالی اوبه، ولسوالی کرخ، زنده جان، ولسوالی کوهستان، ولسوالی ادیسکن و علاقه داری چشت.

موقعیت طبیعی:

حوزه هرات شامل کوهستانها، دره ها و نواحی هموار است. سلسله بارو پامیزاد که در حقیقت ادامه سلسله کوه بابا است بشکل یک خط طولانی در کنار دره هریرود امتداد می یابد و در شمال شرق هرات بطور منحنی از بین منطقه مرتفع و کوهستانی گذشته و بطرف شمال غرب پیش رفته است. خاک و سنگ های آتش فشانی در اکثر نقاط آن به مشاهده میرسد.

(چشمه های آب گرم این منطقه نمایندگی از فعالیت آتش فشانی سابقه این حوزه میکند) در جنوب هریرود سلسله نسبتاً کوچک دیگر امتداد یافته که بطرف غرب تا ایران پیش رفته است. شاخه سومی که جانب جنوب غرب امتداد دارد بنام سفید کوه یاد میگردد. و در جنوب دریای هریرود تا حصه ولسوالی انجیل امتداد دارد. شاخه از آن تا ادیسکن و شیندند امتداد پیدا میکنند و در حصه شاه بید کوتل مرتفع را در شاهراه هرات کندهار تشکیل میدهد و همچنان سلسله جبال دیگر مانند بند بلیان، کوه سنگ، کاسه سرخ، سیاه کوه و غیره در این حوزه واقع است که باعث بوجود آمدن دره ها و وادیها گردیده است (۱)

حوزه مرکزی یا جلگه هریرود که از دره تنگ بین سیاه کوه و سفید کوه در شرق از حصه چشت، غورات آغاز یافته و بجانب غرب الی غوریان در شمال و جنوب دریای هریرود امتداد

(۱) آریانا دایرة المعارف، انجمن آریانا دایرة المعارف افغانستان، کابل جلد سوم ۱۳۳۵

دارد و بهر اندازه که بجانب غرب پیش رفته شود به همان اندازه حوزه وسیع تر گردیده اراضی هموار و حاصل خیز را تشکیل میدهد. در همین حوزه وسیع و هموار تعداد زیاد نفوس سکونت دارد، و یک موضع شهری را از زمان باستان تا اکنون پدید آورده است. تراکم نفوس این حوزه که شهر معمور هرات را تشکیل داده است بصورت اوسط بیش از ۳۵۰۰ نفر در هر کیلومتر مربع میرسد.

هریرود که از انتهای غربی کوه با با سرچشمه میگیرد با یکجا شدن د ونهر که بنام (لعل) و (سرجنگل) معروف است بجانب غرب امتداد پیدا میکند. تگا ویشان که از جمله شاخه وسیع دریای هریرود است موازی به دریای هریرود جریان دارد و در نزدیکی قریه بوریا باف با هم یکجا میشوند و بصوب غرب جریان پیدا کرده از جنوب شهر هرات میگذرد و حوزه هرات را با نهرها و کانالهای که از آن کشیده شده است خرم و شاداب میسازد.

بنابر وضع توپوگرافی و موقعیت جغرافیایی شهر هرات بصورت عموم دارای آب و هوای معتدل است و هوای آن مشابه به هوای نیمه صحرائی است. بترتیبیکه اختلاف درجه حرارت شب و روزی آن از ۲ درجه تجاوز نمیکند. حداعظمی درجه حرارت در ایام تابستان به ۴۳ درجه سانتی گراد و حد اصغری آن در ایام زمستان به منفی ۱۵ درجه سانتی گراد میرسد. رطوبت نسبی این ناحیه از ۲۰ به ۴۰ فیصد متغیر می یابد. (۱)

بارندگی سالانه آن که اکثر در ایام بهار و زمستان صورت میگیرد بصورت اوسط به ۲۲۰ میلی متر ثبت شده است. بارندگی این ناحیه در ایام زمستان بصورت عموم بشکل برف است و از ۱۰ حوت تا اخیر ماه ثور آب و هوای هرات معتدل و بارندگی بشکل باران صورت میگیرد. از آغاز ماه جوزا تا ختم ماه میزان آسمان در این ناحیه صاف است و بارندگی صورت نمیگیرد و درجه حرارت هوا به حد اعظمی میرسد.

باد معروف ۱۲ روز که به اثر فشار بلند فیروز کوه، پا را پا میزوس، کاسه مرغ و سیاه کوه در ایام تابستان و فشار پست حوزه هرات، فراه و سیستان پدید می آید آب و هوای این منطقه را متاثر میسازد. این باد از ۱۰ جوزا شروع شده تا ۱۰ میزان دوام پیدا میکند.

قدامت تاریخی شهر هرات :

حیات شهر نشین در هرات و بلخ تقریباً با حیات شهر نشین بین النهرین، مصر، هند و چین

(۱) عارض، غلام جیلانی. اقلیم افغانستان. موسسه جغرافیة، پوهنشی ادبیات ۱۳۴۸

همعصر می باشد. اما در شکل شهر و نوعیت ساختمان خانه ها، بازارها و راه ها اختلاف زیاد وجود داشت و این اختلاف نظریه تفاوت ثقافت و مواد دستیاب شده محیطی و موقعیت فیزیکی بوده است.

بناغلی صدقی می گوید: یک شهر کهن افغانستان است، نام آن در اوستا دیده می شود و بعد ها در کتیبه دار یوش بشکل (هری وه) Hariva آمده است. نام قدیم هرات آریه و آریا نا بوده و احتمال دارد که نام (هری وه) هم از همین نام قدیمی مشتق شده باشد. (۱)

موقعی که مهاجرت آریه ها باین سرزمین آغاز یافت در نقاط مساعدین خطه اساس دهستانها و قریه ها گذاشته شد و آهسته آهسته نظر به پیشرفت صنایع و تجارت مواضع شهری نیز پدید آمد. در حوزه، هرات بنا بر موقعیت مناسب آب و هوای مساعد شهرهای بزرگ و معظم اساس یافت. شهر فعلی هرات از همان زمان باستان سرآمد تمام شهرهای گرد و نواحی آن حوزه شناخته می شد. هنگامی که هخامنشی های فارسی (خاصاً در دوره کوروش) اقتدار را بدست آوردند چشم طمع به شهر بلخ و هرات که در آن زمان از جمله شهرهای معمور و با تمدن بودند و ختند. بعد از یک سلسله جنگ ها شهر بلخ و هرات بدست آنها افتاد و یک سلسله تغییرات در شکل شهر و ساختمانهای شهر پدید آمد. این تغییرات هنوز انتظام نیافته بود که حملات اسکندر در این خطه آغاز گردید. در زمان لشکر کشی اسکندر مقدونی هرات که بنام (هری وه) یاد می گردید یک مرکز مهم ثروت و قدرت نظامی شمرده می شد. حکمران آنوقت هرات ساتی برزان (ساتی بارزن) در مقابل یونانی مقاومت شدیدی از خود نشان داد. (۱) اما اسکندر موقعیت مهم سوق الجیشی هرات را درک نموده و پی برده بود که هرات یگانه گذرگاهی است که می تواند در صورت تسخیر آن سایر سرزمین این نواحی و خاک هند را تصرف گردد. همان بود که در سال ۳۳۰ ق م هرات و بعضی شهرهای دیگر افغانستان را به تصرف خود در آورد. اسکندر شهر هرات را بنام ارتا کان یاد کرده است (۲). ارتا کا یا ارتا کانا یا ارتا کوانا غالباً شهری بود در محل ارگ هرات و مرکز آن حوزه شناخته می شد. بهمن لحاظ اسکندر این شهر را بنام ارتا کان یا ارتا کانا خواند. همانطوریکه قوای نظامی اسکندر باعث تخریب شهر هرات گردید اسکندر قلعه نظامی را در آن شهر اعمار کرد که تا مدت مدید آن قاعه در آنجا با برجها بود و همچنان بعضی نقاط دیگر شهر بنا بر تاثیر ثقافت یونانی ها تغییراتی در آن بعمل آمد.

(۱) صدقی، محمد عثمان، شهرهای آریانا، بیهقی کتاب خپرولو موسسه، ۱۳۵۳، ص ۹۸، ۹۹.

(۲) صدقی، محمد عثمان، شهرهای آریانا، بیهقی کتاب خپرولو موسسه، ۱۳۵۳، ص ۹۹.

بعد از اسکندر کوشانی ها، هیاطله (بقتل ۱۵) و ساسانی ها یکی بعد دیگری در هرات به حکمرانی پرداختند.

عساکر اسلام بعد از شکست یزدگر دسوم آخرین پادشاه ساسانی را داخل خاک افغانستان شد و بعد از دو قرن اسلام در افغانستان گسترش یافت.

بعد از طاهریان، صفاریان، ساسانیان، غزنویان، غوریان، خوارزم شاهان یکی پس دیگری در این خطه که در آن وقت باسم خراسان شهرت داشت حکمرانی کردند و شهر تاریخی هرات یکی از بهترین مراکز و یا بخش خراسان را تشکیل میداد.

مورخین زیاد مانند ابن حوقل، اصطخری، یاقوت حموی، مقدسی، لسترنج و غیره در باره بخش های خراسان و اعتلای آن دوره خاصاً در باره شهر هرات شرح مبسوط ارائه کرده اند. شرح هر یک از بخش های خراسان در اینجا خارج از موضوع می باشد و بنا بر این نخواهد بود که اظهار نظر محققان و زبده را در باره شهر هرات و ترقی آن قبل از حمله چنگیز در اینجا ذکر کنیم.

لسترنج در کتاب سرزمین های خلافت شرقی چنین اظهار میدارد: «ربع هرات خراسان که تمام ساحه آن مربوط به افغانستان کنونی می باشد و تقریباً تمام این ساحه در آن زمان از دریای هریرود و میراب میگذرید زیرا دریای هریرود توسط نهر های متعدد (هفت نهر) مجزا و به هر سمت کشیده شده و یک تعداد از این نهر ها شهر و نواحی آنرا و متباقی ساحه زراعتی پایین تر را آبیاری میکرد» (۱) این حوقل در صورت الارض چنین می نویسد: «هرات نام شهر است و حصاری استوار داشته است در بیرون و اندرون آن آبهاست و در داخل آن قهندز است و وریض نیز دارد که مسجد جامع در آن است. دارالاماره در خارج حصن در جایی به نام خراسان آباد که از شهر منقطع است قرار دارد و خراسان آباد از شهر ثلاث فرسخ فاصله دارد و بر طریق بوسنج (بوشنگ) در غرب هرات واقع و بناهای آن از گل است. مساحت شهر نیم فرسخ است و قسمت داخلی چهار دروازه دارد. نخست دروازه سرای که در شمال است و از آنجا به بلخ رونده دوم دروازه زیاد که در غرب است و از آن به نیشاپور روند سوم دروازه فیروز آباد که در جنوب است و از آن به سیستان روند چهارم دروازه خشک که در شرق است و از آن به غور روند. همه دروازه ها چوبین است جز دروازه سرای که آهنی است. هر دروازه بازاری دارد و در اندرون شهر وریض آن آبجاری است. حصن (قلعه) را نیز چهار در است چنانکه رو برو هر یک از دروازه های شهر دری است و به نام همان دروازه شهر خوانده میشود. در بیرون

۱ - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران

قلعه دیوار است که قلعه را فرا گرفته و بلندی آن دراز تر از قد آدمی است و میان دیوار و قلعه بیش از سی قدم فاصله است. (۱)

لسترنج در سر زمین های خلافت شرقی چنین مینویسد: «دارالاماره در یک سیلی خارج شهر که بنام خراسان آباد یاد می شد، واقع بود. این محل نیز دارای دروازه ها، بارو، بازار و مسجد جامع بزرگ بود که از لحاظ کثرت نمازگزاران در تمام خاک خراسان و سیستان بی نظیر بود.

شهر مشهور هرات در زبان حکمرانی ملکان غور دارای دوازده هزار دکان، شش هزار حمام و کاروانسرای و طاحونه و سه صد و پنجاه مدرسه و خانقاو آتش خانه و چهار صد و چهل و چهار هزار خانه نشین بود. (۲)

یا قوت حموی که در سال ۶۱۳ هجری یعنی چهار سال قبل از حمله چنگیز در آنجا بوده است چنین اظهار می دارد: «(۳) در خراسان شهر بزرگتر و مهم تر و نیکوتر و بارونق تر و پر جمعیت تر از هرات ندیده ام و از باغهای معمور و آب فراوان آن نیز تعریف میکنند (قزوینی هم عصر او گفته وی را تا بید میکند.)

خلاصه گفته می توانم شهر تاریخی هرات یکی از بهترین مراکز این خط بوده شهرت اعتلای آن بهمه جا پخش گردیده بود. تا اینکه در سال ۶۱۸ هجری مطابق ۱۲۱۳ میلادی حملات چنگیز در افغانستان شروع گردید. در ضمن این حملات شهر هرات هفت ماه در محاصره بود بعد از مفتوح شدن این شهر تاریخی بخاک و خون یکسان گردید.

بعد از چنگیز بان سلاله کرت در هرات بنای جهانگیری را گذاشتند و تاحدی به اصلاحات شهر هرات پرداختند.

در سال ۷۸۳ هجری تیمور بر هرات تسلط یافت همانند چنگیز ظلم و ستم زیاد بر شهر هرات روا داشت. عمارات باشکوه شهر را تخریب کرد یک تعداد زیاد اهالی را قتل و تعداد دیگر را بفرار مجبور ساخت.

بعد از تیمور پسرش شاه رخ در سال ۷۹۹ بهرات آمد و آنرا مرکز خود قرار داد. شاه رخ به آبادی و اعتلای شهر توجه خاص مبذول داشت و آن خساراتی را که از هجوم تیمور بر آن وارد

(۱) ابن حوقل. صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعاع، انتشارت بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵ ص ۱۷۲.

(۲) لسترنج. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان تهران مطبعه بانکسلی ایران ۱۳۳۷ ص ۳۳۸.

۳ - یا قوت حموی، شیخ الامام شهاب الدین ابی عبدالله یا قوت بن عبدالله الحموی الروسی البغدادی. معجم البلدان. چاپ مصر ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۶) جلد هشتم ص ۴۵۱.

شده بود جبران کرد. چون موقعیت هرات نسبت واقع بود آن در شاهراه تجارتی مسلم بود و به زودی انکشاف قابل ملاحظه میگردیدین لحاظ بعد از مرگ تیمور شهر هرات مرکز امپراطوری تیموری گردید. شاه رخ مدت ۳۳ سال سلطنت کرد و همه عمر خود را صرف اعتلای شهر هرات نمود. دیوارهای شهر را دو باره اعمار کرد. دروازه ها را اصلاح و با تزیینات و نقاشی شهر را رونق خاص بخشید.

بعد از شاه رخ سلطان حسین بایقرا بر هرات مسلط شد. این سلطان بزرگ با وزیر دانشمندش امیر علی شیر نوائی در راه پیشرفت علم و عرفان و انکشاف شهر هرات بذل مساعی نمودند. دربار سلطان حسین مجمع علماء و فضلا بود. این عهد برای افغانستان زمان امنیت و آسایش و زده ترقی علم و صنعت بود. در این عهد خطاطی، رسامی، نقاشی، شاعری، موسیقی و معماری، کاشی سازی و سایر شعبات صنعت و علوم بدرجه کمال رسیده بود. آثار و یادگارهای آندوره هنوز باقی است. سلطان حسین بعد از ۳۰ سال سلطنت در سال ۹۱۱ وفات کرد و بعد از وی دولت تیموری رو به زوال رفت. (۱)

بعد از تیموریان شهر هرات بدست شیپانی ها افتاد و متعاقب آن صفویها بر هرات تسلط یافتند تا اینکه در سال ۱۷۳۹ احمد شاه بابا درانی بحیث پادشاه این خطه انتخاب شد و دوباره شهر هرات به یک شهر منظم مبدل گشت.

موقعیکه تقسیمات اداری افغانستان (در زمان امیر عبدالرحمن) بصورت منظم انجام پذیرفت حوزه هرات نسبت تمرکز نفوس و انکشاف و اهمیت منطقه بحیث یک ولایت در بین پنج ولایت بزرگ افغانستان کرسی خود را احراز کرد (۱) و شهر هرات بنا برداشتن سابقه تاریخی و تمرکز نفوس و انکشاف موضع شهری بحیث مرکز اداری ولایت هرات که یک ساحه وسیع را احتوا میکرد انتخاب شد. در سال ۱۳۴۲ زمانیکه تقسیمات اداری افغانستان بشکل منظم تر بصورت گرفت ولایت هرات با یک وسعت معین تر که از لحاظ وسعت بمقا یسه سایر ولایات افغانستان بدرجه ششم قرار میگردد درآمد (در سال ۱۳۴۳ افغانستان به ۲۸ ولایت و در سال ۱۳۵۲ به ۲۶ ولایت تقسیم گردید). بنا بر تقسیمات جدید باز هم شهر هرات بحیث مرکز اداری ولایت تعیین شد و تا اکنون از لحاظ وسعت، شکل، نقش های گوناگون، جاده های متعدد، تعمیرات دولتی و توسعه منازل، مغازه ها و پارک ها و غیره تحولات زیاد دیده است.

(۱) صدقی، محمد عثمان، تاریخ برای صنف یازدهم، وزارت معارف ۱۳۲۰ صص ۶۳-۶۵-۶۶

وجه تسمیه هرات :

هرات اسم باستانی است که در او ستا دیده شده است و بعد ها در کتیبه دار یوش بشکل (هریوه) آمده (۱) در بعضی جا ذکر است که نام باستانی هرات آریه و احتمالاً آریانا بوده، احتمال دارد که نام (هریوه) هم از همین نام قدیمی مشتق شده باشد. در زمان اسکندر هرات بنام (ارتا کوانا) یا (ارتا کوان یا ارتا کان) یعنی شهر شاهی خوانده شده است. (۲)

بطلمیوس نیز این شهر را ترو پولیس یاد کرده است و حدود آنرا چنین بیان میدارد: ولایت سرگیانا و باکتریانه در شمال یارتیا و دشت بزرگ کران در غرب درنگیانا در جنوب و سلسله پاره پاره ها میزوس در شرق.

ابو اسحق ابراهیم اسطخری در کتاب المسالك و الممالک مینویسد:

«و خراسان را جانبی هست میان بیابان پارس و میان هراه و غور و غزنین، و جانب دیگر در حد غربی از حد قوس تا نواحی فراوه.»

شهر های خراسان کمی بر اعمال جمع کنند و آنرا نام برند و باز گویند چهار شهر است: نیشاپور و مرو و هراه و بلخ» (۳)

هراه نام شهر است و اعمال و نواحی آن این است: ماسن، خیسار، استراییان، اوپه، ماراباد، باشان کروخ، خشت، به اسفزار، ادرا سکر، کواران، کوشک، کواشان. (۴)

همچنان بعضی روایات در باره پدید آمدن شهر هرات، موجود است که مختصر آنرا در اینجا ذکر میکنم.

سین بن محمد بن یعقوب الهروی در باره شهر هرات چنین عقیده دارد:

شهر هرات در عهد طهوسرت بن هوشنگ بن کیوسرت پدید آمده است. چون وی دست تعدی بطرف خلافت دراز کرد پریشانی به جمع رعایا راه یافت و مردم آن دیار بطرف قندهار و کابل مهاجرت کردند.

(۱) صدیقی، محمد عثمان. شهرهای آریانا. بیهقی کتاب خپرولو. سوسه ۱۳۵۳ ص ۹۸

(۲) Afghanistan. Imperial Gezetter of India.

Afghan and Nepal super intendent of government
prints. Calcutta 1908 pp. 30-40.

(۳) اسطخری، ابو اسحق ابراهیم. (المسالك والممالک) بکوشش ایرج افشار. بنگاه

تربیه و نشر کتاب ۱۳۴۷ ص - ۲۰۳

(۴) زر زر زر ص ۲۰۹

(۱) همچنان روایت است که دختر ضحاک با اسم (هرات) بعد از طوفان نوح دو قلعه یکی در اوپه و دیگر در محل هرات اسروزی بنا کرد و اسم شهر هرات از اسم وی گرفته شده است .
 بعضی ها چنین اظهار میدارند که اسکندر با مادر خود مشورت کرد تا به هرات آید و شهر بزرگ را آباد کند. این بود که ما در اسکندر بنای شهر را گذاشت و بعد آ مردم از نوائی مختلف خراسان به هرات روی آوردند .

علل ایجاد ، اهمیت و انکشاف شهر هرات :

در قانس و پد آمدن شهر باستانی هرات عواملی چند دخیل و خیلی ها موثر است که ذیلاً هر يك از این عوامل بررسی میگردد .

دریای هریرود و موقعیت آن با مدنظر گرفتن اراضی وسیع اطراف دریا و انهار یکه از آن کشیده شده است برای پدید آمدن موقع شهری در محل کنونی هرات خیلی ها موثر بوده است .
 حوزه سرکزی یا جنگه هریرود که از دره تنگ بین سیاه کوه و سفید کسوه در شرق از حصه چشت غورات آغاز میگردد و جانب غرب الی غوربان در شمال و جنوب دریای هریرود استداد دارد .

بهر اندازه که جانب غرب روند بهنای دریا بیشتر شده و دارای اراضی هموار و حاصل خیز و پر نفوس ترین منطقه هرات را تشکیل میدهد و مهم ترین پیداوار آن گندم ، پنبه ، برنج و خاصاً موه میباشد. شهر باستانی هرات در وسط این منطقه درین جلگه و وسیع بشکل دایروی اخذ موقع نموده است .

بمساعده اقلیم و حوزه وسیع وادی هریرود نیز در پدید آمدن موضع شهری اثر بارز داشت. بصورت عموم آب و هوای هرات معتدل و گوارا است. با وجود ارتفاع در ایام زمستان سردی شدید ندارد (حد اصغری درجه حرارت از منفی ۱۶ درجه تجاوز نمیکند) باد ۱۲ روز در ایام تابستان از شدت گرمی می کاهد. اختلاف درجه حرارت شهر هرات از ۲ درجه بیشتر نمی گردد. بارندگی در این شهر بصورت عموم در ایام زمستان و بهار صورت میگیرد. از ۲۰ تا ۳۰ میلی متر محاسبه شده است. این نوع هوای مساعد در تمرکز نفوس بشری خیلی ها موثر است. بنا بر علت فوق از زمان باستان تمرکز نفوس در وسط حوزه هریرود در جر بان ایام روبه افزایش بود .

— نوعیت خاک مساعد و دارا بودن انواع مختلف مواد معدنی و یا مواد های در حوزه هریرود و خاصاً حصه وسطی آن باعث گردیده است تا تعداد کثیر را عین را بطرف

خود جلب کند. نوعیت خاک این منطقه که از خاک های رسوبی متشکل است برای زرع انواع مختلف نباتات خیلی مساعد است. پنبه هرات که از لحاظ کیفیت عالی توین نوع پنبه افغانستان بشمار میرود بنا بر نوعیت خاک مساعد رسوبی این منطقه اسکان پذیر است. علاوه بر آن پرو رش انواع میوه خاصاً انگور درین منطقه خیلی مساعد است. حاصل خیزی این منطقه باعث گردیده است تا نفوس بیشتر در آنجا متمرکز شود و فعالیت تجارتنی، صنعتی و غیره رو به افزایش نهد.

موقعیت جغرافیای شهر هرات طور بیست چه در زمان سابق و چه حالت فعلی از لحاظ خطوط مواصلاتی حایز اهمیت خاص بوده است. چنانچه هرات در مسیر راه ابریشم که چین را به ممالک اروپای شرقی مرتبط ساخت، واقع بود و از نگاه مرکزیت و پید اواری تجارتنی اهمیت فوق العاده داشت و قافله های بزرگ و متعدد تجارتنی از این مرکز عبور و مرور میکرد. این شاهراه تا وقتی حایز اهمیت بود که راه های تجارتنی دیگر مانند راه های آبی، زمینی، مو تر رو، و هوائی انکشاف نیافته بود اما شهر هرات در موقعیتی قرار دارد که از طرف شمال با اتحاد شوروی و از طرف غرب با ایران توسط خطوط مواصلاتی عصری ارتباط پیدا میکند و هم بداخل افغانستان از طرف شرق با ولایات بادغیس و فاریاب و همچنان با غوروات و از طرف جنوب با فراه، کند هار، غزنی و کابل توسط سرک پخته قیر و کانکرت وصل میشود.

هرات از نگاه خطوط مواصلاتی همانطوریکه در قرون اولی و قرون وسطی حایز اهمیت بود و بحیث چهار راه شناخته میشد امروز نیز این حیثت را دارا میباشد. مثلاً بصورت فعلی خطوط اتصال بین افغانستان و ایران - افغانستان و اتحاد شوروی را تشکیل میدهد. سرک اسلام قلعه و هرات که بصورت عصری در سال ۱۳۳۵ تمدید یافت در حقیقت خط اتصال هرات و مشهد است (۱۲۳ کیلو متر) این خط مواصلاتی نه تنها از لحاظ اقتصادی مهم است بلکه از لحاظ اجتماعی و کلتوری نیز حایز اهمیت است. این خط مواصلاتی یک قسمت از شاه راه آسیائی را احتوا میکند که از ترکیه و بالاخره از ایران - افغانستان و هند گذشته به سنگا پور و شهر هوشی مینه اختتام می یابد.

مفاد اقتصادی این شاهراه عبارت از اینست که اولاً باعث تقلیل کرایه ترانسپورتی میگردد و ثانیاً سبب تزئید سرعت درران تجارتنی می شود که از نگاه اقتصادی کمال اهمیت را در بردارد.

شاهراه تورغندی - هرات که بصورت عصری و از لحاظ استحکام و مقاومت در جمله اولین سرک افغانستان بشمار می آید (طول این سرک ۶۷۸ کیلومتر و عرض آن ۱۲ متر است)

کار تعمیر این سرک در سال ۱۳۳۵ به اتمام رسیده و این سرک عصری و بزرگ مشکلات موانع طبیعی را از بین برده تجارت و مبادله بین اتحاد شوروی و افغانستان را قایم نموده است.

علا و تاشرا یط سهل سفر بین اهل لی منطقه تورغندی - هرات راباعث گردیده و تماس کلتوری و اجتماعی بین مردم را زیاد تر ساخته است .
 هرگاه پروژه شاهراه آسیائی از راه هزاره جات و احداث خط آهن تحقق پذیرد در آینده نزدیک اهمیت تاریخی و کلتوری، اقتصادی و سیاسی حوزه هریرود نسبت به سابق بیشتر میگردد . تمدد این شاهراه علاوه بر اینکه شرایط سهل حمل و نقل بین مناطق غرب و جنوب غرب و در آینده صفحات مرکزی کشور را مهیا میسازد زمینه توسعه تجارت بین افغانستان و شمال غربی ترکیه و ایران را بیشتر آماده میگرداند .

- موقعیت سوق الجیشی هرات در گذشته عامل دیگر بود که در پدید آمدن و توسعه شهر هرات اثر بارز و عمده داشت از همین جهت بود که جهان کشایان چون ، هخامنشی های فارسی ، عالم اسلام ، چنگیز ، ناپلیون و غیره فا تحین متوجه این نقطه بود و تصرف آن را کلید سایر نقاط معمور میدانستند . و از تسخیر آن لحظه فر و گذاشت نمیگردند .
 طوریکه قبلاً ذکر شد موقعیت سوق الجیشی این نقطه در زمان سابق که جز راه زمینی دیگر راه وجود نداشت حایز اهمیت بود اما در قرون معاصر نیز این منطقه با وجود اهمیت راه بحری و هوایی باز هم موقعیت هرات کمال اهمیت را دارا میباشد .

چنانچه فضل الربی پژواک در تاریخ دیپلوماسی افغانستان مینویسد « با ظهور ناپلیون فرانسه دوباره به مستعمره جویی قد علم کرد و برای از بین بردن حریف مقتدر خود (انگلیس) میخواست به هندوستان حمله کند و آنرا تصاحب نماید و این راه جز طریق ایران و افغانستان و یا اتحاد شوروی تحقق پذیرفته نمیتوانست در غیر آن قدرت دریاوردی انگلیس صد فیصد مسلم بود بنام ناپلیون به منظور تسخیر هند تصرف هرات را شرط حتمی میدانست و مسیر حرکت خود را هرات ، کندهار ، سپین بولدک ، بلوچستان و بالاخره هند تعیین نمود . اما نقشه وی جنبه عملی بخود نگرفت ، (۱) روسیه تزاری به منظور پیشبرد اهداف استعماری خود بداشتن راه بحری که در همه اوقات سال باز باشد ضرورت مبرم احساس میکرد . چون بنادر امپراطوری که اکثر در عرض البلد های بلند شمالی واقع و برای چندین ماه در طول سال یخبندان بوده و از آن استفاده شده نمیتوانست بنا آزارها پنا برو صایای بطر کبیر در نظر داشتند تا خود را به آبهای گرم هندوستان برسانند . باین منظور در صد لشکر کشی بطرف شرق گردید . قسمت اعظم سرزمین های شرق را تصرف شده تا اینکه به ایران رسیدند و به اساس مفکوره تزاری برای رسیدن به آبهای گرم هندوستان در نظر داشتند تا هرات را تصرف نمایند زیرا از نظر آنها هرات دروازه هند

(۱) پژواک ، فضل الربی . تاریخ دیپلوماسی افغانستان . نوت در سی گسترش شده ص ۱۸

نقش اداری نیز در انکشاف شهر هرات ارزنده است و باعث تجمع نفوس و وسعت شهر و ازدیاد عمر اذات گردیده است ،

شهر هرات از زمان باستانی بنا بر اهمیت منطقه بحیث مرکز اداری شناخته شده است. علاوه بر زمان تیموریان بحیث پایتخت تعیین گردید. سرگذشت اداری و پایتخت باعث پدید آمدن هنر، صنعت، انکشاف تعلیم و تربیه و غیره میگردد. بنا به شهر هرات به اثر توجه شاهان تیموری در تمام ساحات انکشاف قابل ملاحظه نمود، هنر، صنعت، تعلیم و تربیه تجارت و غیره به حد اعلی خود انکشاف یافته بود. به همین لحاظ بعضی از مورخین هنر هرات آن زمان را با فلورانس ایتالیا مقایسه می نمایند .

همچنان از زمانیکه شهر هرات بحیث یک مرکز اداری قرار گرفته است و نقش فعال اداری توأم با نقش های مهم دیگر باعث اعتلای شهر هرات گردیده است. بصورت عموم نفوس اداری در یک منطقه باعث رونق تجارتی، صنعتی، وسعت و زیبایی شهر میگردد. امنیت و آرامش ملی نیز از جمله عواملی بشمار میرود که با اطمینان خاطر در انکشاف یک شهر رول مهم دارد و به همین لحاظ درین اواخر نسبت آرایش ملی و دور از جنجال های سیاسی انکشاف قابل وصف در شهر هرات بملاحظه رسیده است .

نسبت داشتن آثار و آبدات تاریخی از نگاه سیاحت و سیاحین که درین اواخر حایز اهمیت بیشتر میباشد و در انکشاف شهر خیلی ارزنده و مهم است با سایر نقش هاد ر شهر هرات علاوه گردیده است .

سابقه باشکوه هرات آثار و آبدات بس ارزنده تاریخی را بجا گذاشته و تعداد کثیر مردم چه محققین و چه سیاحین را بطرف خود جلب نموده و سالانه تعداد کثیر مردم از آبدات تاریخی هرات دیدن میکنند و بهمین موجب تعداد زیاد هتل ها، رستورانها، سغازها در این شهر احداث گردیده است و یک تعداد کثیر کارگر را به فعالیت های گوناگون واداشته است. شهر هرات آثار و آبدات تاریخی زیاد دارد که اکثر آنها از لحاظ مذهبی نیز حایز اهمیت میباشد. چه علاوه بر سیاحین داخلی و خارجی یک تعداد کثیر زائرین نیز به شهر آمده جهت دعا و مشرف شدن به اماکن متبر که مدتی چند را بصورت موقت باین شهر سپری میکنند و یک فعالیت اقتصادی را پدید می آورند :

مهمترین اماکن متبر که وجاهای تاریخی هرات که سالانه تعداد کثیر از آن ها دیدن میکنند عبارت انداز :

مسجد جامع هرات که یکی از نفایس روزگار و از بناهای عالی است. فعلا از لحاظ شکوه و جلال و عظمت ساختمانی از بزرگترین بناها بشمار میرود .

گازرگاه شریف که بسمت شمال شهر هرات واقع است مدفن مرد بزرگ خواجه عبدالله انصاری زیارت گاه خاص و عام است و سالانه تعداد کثیر زائرین بانجا جهت زیارت میروند .
خرقه مبارک که در نزدیکی حصار هرات ساقیت دارد، خواجه علی موفق در شهر جدید هرات، مصلی هرات یکی از بزرگترین مفاخر تاریخی وطن عزیز ما بشمار میرود و در زمان شاه رخ میرزا او سلطان حسین با بقرا اعمار گردیده است. قلعه ارگ هرات از جمله آبدات تاریخی ارزنده و محل دیدنی است و سالانه تعداد کثیر سیاحین ازان آبده های تاریخی دیدن میکنند .

شکل و انکشاف امر و زی شهر هرات:

ساختمان داخل شهر هرات بانظر گرفتن نقشه شهر در مدت چند سال پیش طوری بود که بکلی نسبت به ساختمان فعلی شهر مغایرت داشت. سابقاً شهر هرات به هر چهار سمت دارای بارو و دروازه ها بود چنانچه قبلاً ذکر شد دروازه شمالی آن با بسرای، دروازه جنوبی آن فیروز آباد و دروازه غربی آن باب زیاد و دروازه شرقی آن باب خشک سسی بود . در مرکز شهر قلعه ای وجود داشت که بنام حصار یاد میگردد و این حصار چهار دروازه به چهار سمت داشت و گرداگرد شهر دیوار اعمار شده بود که دور آن به خندق منتهی میشد (۱) (یکی از شهر های قرون وسطی را بصورت کامل معرفی میکرد) .
خانه ها بصورت گنبدی و یک منزله و دارای کوچه های تنگ و تاریک بود که فعلاً بعضی قسمت های آن تا هنوز باقی مانده است. اما از حصار، برج و باروی شهر سابقه هرات بجز خرابه چیز دیگر باقی نمانده است .

شهر کهنه امروز هرات که در زمان اعلیحضرت اسان الله از جمله شهرهای معروف آن زمان بود چنین وصف داشت: (۲)

«رقبه شهر تقریباً یک میل مربع و مسطیلاً واقع است. دیوار شمالی دو عمارت دارد و ارگ نو بیرون واقع است. دیوار برقبه کلان ساخته شده که بدامن ۲۵۰ فوت پهنا و ۵۰ فوت بلندی دارد، باز بالای این تپه فصیل ۲۵۰ فوت بلندی و ۱۰۰ فوت ضخامت دارد. یک ونیم صد برج و دیوار را مشتمل است. زیریرش خندق است و ۳۵ فوت فراخ و ۱۶ فوت عمیق. شهر با این حصار

(۱) ابن حوقل - ابوالقاسم محمد بن حوقل (بغدادی). صورة الارض. انتشارات بنیاد فرهنگ

۱۳۳۵ ایران ص ۱۷۲ .

(۲) کتاب درس جغرافیه صنوف رشیدیة زمان اسان الله خان. چاپ سنگی (چون سرو آخر کتاب مفقود

بود بدین لحاظ اسم مولف و سنه طبع آن معلوم نبود اما سال طبع آنرا ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ حدس زده میتوانیم)

بکرات حمله های چنگیز و تیمور و ایرانیان را برداشته نهایت مضبوط و محکم ثابت شده است .
 شهر پنج دروازه دارد ، چهار سوق از سر کوز شهر که گنبد دارد
 و چهار طرف می رود زیر گنبد در وسط شهر حوضیست که آتش هنگام ضرورت برای اهالی شهر
 و فوج تا یک سال کفایت میتوان کرد . بازار طرف دروازه قندهار سقف است . در کانهای قشنگ دارد . جامع هرات
 عمارت عظیم الشان است بارقه هشتصد کز مربع بحال آراستگی این مسجد ۸۰۰ م گنبد ۱۲۰ دریاچه
 ۳۳۳ منار و شش دروازه داشت . اگر چه قد است در عظمتش رخنه انداخته باز هم یکی از محال
 و نفیس ترین عمارت آسیا شمرده میشود .

در زمان اسان الله خان (۱۳۰۳) بنای شهر نو هرات متصل به سمت بیرونی سمت شمال شهر
 قدیم گذاشته شد . ساحه شهر نو عبارت از اراضی دشت وسیع بود که «تل بنگیان» (تپه بنگیان) نام
 داشت و امروز هشت کیلومتر مربع ساحه را احتوا میکند . طوریکه قبلاً ذکر شد فعلاً شهر
 کهنه و شهر نو هرات شامل شش ناحیه تقسیم شده و اسوار تنظیماتی و محصولات بادی آن از طریق
 بازار والی هرات صورت میگیرد .

شهر جدید هرات که به سمت شرقی شهر نو و شهر کهنه هرات واقع است اساس آن چند سال قبل
 گذاشته شده است .

پارک بزرگ و با عظمت در مرکز شهر جدید قرار دارد و جاده های اصلی و فرعی طبق نقشه مرتبه
 به چهار سمت آن کشیده شده است و عصری ترین مغازه ها و منازل رهایش چهار طرف پارک اعمار
 گردیده است . و بعضی از این منازل که از ۱۵ تا ۲۵ جریب زمین را احتوا میکنند با اسلوب خیلی
 جدید و اعمار گردیده است .

کارته ها که جدیداً اعمار شده است به وسعت و همچنان به زیبایی شهر افزوده است . پارک ها ، پارتمان ها ،
 جاده ها با خیابان های خرم ، سکاتب ، شفاخانه و مراکز متعدد اداری ، سینما ، تئاتر و هتل های عصری
 رستورانهای متعدد ، تفرجگاه ها و صدها سوسسات دیگر از پیشرفت و انکشاف شهر هرات نمایندگی میکنند .
 ضمناً در شهر هرات انجمن ادبی (کلوب ادبی) که در حقیقت کانون نهضت ها و تربیه افکار
 جامعه است تقریباً چهل سال پیش توسط منورین شهر هرات تاسیس شده است . کلوب ادبی دارای
 کتابخانه ، سالون کنفرانس و تفریح های سالم است در مورد تنویر افکار جامعه خدمت مینماید و
 مجله ادبی هرات را ماهانه به نشر میرساند . علاوه بر شهر هرات دو روزنامه بنشر میرسد .
 از طرف دیگر در همین اواخر مراکز صنایع خورد و بزرگ در گرد و نواحی شهر هرات از طرف

حکومت و از طرف مردم اساس یافته است که بیشتر نفوس دهات و کارگر را از اطراف شهر به خود جلب نموده است .

وسایل حمل و نقل مانند بس، تکسی و موتر های شخصی در انکشاف و توسعه شهر هرات خیلی موثر بوده روز و شب در فعالیت میباشند .

سبک ساختمان های شهری هرات نسبت به سایر شهرهای افغانستان فرق دارد. البته سبک عمارات مواد تعمیراتی منوط به هنر هنر مند ان سابقه دار بوده و اکثریت عمارات سابقه، شهر هرات بیشتر از گل، سنگ، گچ، خشت خام و خشت پخته و کاشی بوده است. و این سبک کاشی کاری یک امتیاز خاصی است که شهر هرات مانند عمارات سایر شهرهای عمده افغانستان بسبک مهندسی مدرن از سنگ، خشت پخته، سمنت و گادرا اعمار میشود .

طوریکه بملا حظه رسید شهر نو و شهر جدید هرات روی پلان های اساسی اعمار شده است و در سال ۱۳۵۴ پلان تفصیلی شهر هرات تکمیل و در آینده قریب در معرض تطبیق قرار خواهد گرفت. در این پلان تفصیلی یک قسمت از پلان عمومی شهر هرات در قسمت شمال موقعیت دارد و ساحه ۹۱۹۳۹۲ متر مربع را احتوا میکند که بشکل یک پلان عصری و مدرن با کلیه تجهیزات و تسهیلات شهری ترتیب گردیده است (۱). آنچه در این پلان به خصوص در نظر گرفته شده است سرسبزی بیشتر مورد توجه است. تمام عمارات عام المنفعه از قبیل مکاتب، کتابخانه، مساجد، کلوب، سینما، کود کستان اپارتمان ها و غیره در بین باغ های سبز گنجانیده شده و در اطراف جاده های شهر خیابان های سرسبز پیشبینی گردیده است. و نیز این پلان تفصیلی سمت شمال هرات ۶۹۲ نمره منزل نشیمن و یک تعداد عمارات بسبک اپارتمان هوس نیز در آن گنجانیده شده است. که مجموعاً با تطبیق آن برای ۷۲۸۰ نفر منزل تهیه میگردد. علاوه برسانی، برق و دیگر تسهیلات پیشبینی گردیده است. یک مخزن آب به ظرفیت ۲۰۰۰ متر مکعب و با تمدید ۴۱ کیلومتر نل و یک حلقه چاه عمیق در مرحله اول به پایده ا کمال رسیده است .

فعلاً شهر هرات که شامل شش ناحیه میگردد دارای ۶۵۷۸ منزل مسکونی، ۳۸۳۷ باب دکان، ۱۳ هتل، ۹ کاروانسرای، ۱۷ تیمچه، ۲۱ حمام عصری و ۱۷۵ مسجد میباشند .

قسمت های جدید شهر هرات از لحاظ شکل دارای مستوی منظم بوده و سرک های اصلی و فرعی یک دیگر را عموداً قطع میکنند. خود شهر بصورت مستوی منظم از مرکز به اطراف انکشاف یافته است .

(۱) انورزی، لیلی. نقشه تفصیلی هرات. راپور. روزنامه جمهوریت ۳/۳/۱۳۵۳ .

مواقع شهری و ولایت هرات :

ولایت هرات دارای ۳۸۷۹۹ کیلومتر مربع مساحت است و شامل ۱۳ واحد اداری میگردد و این واحدهای اداری از لحاظ مساحت، نفوس و تراکم نفوس و مواقع شهری قرار ذیل اند (۱)

واحد اداری	مساحت به کیلومتر مربع	نفوس	تراکم نفوس در هر کیلومتر مربع
۱- بناروالی هرات	۳۳	۱۵۷۰۰۰	۳۵۶۸
۲- ولسوالی انجیل	۱۲۹۹	۱۱۰۰۰۰	۸۵
۳- ولسوالی گذره	۱۰۹۵	۸۵۰۰۰	۵۳
۴- ولسوالی پښتون زرغون	۱۳۱۳	۳۵۰۰۰	۲۶
۵- ولسوالی گلران	۵۷۶۹	۶۲۰۰۰	۱۱
۶- ولسوالی کشک	۲۹۹۳	۳۸۰۰۰	۱۶
۷- ولسوالی غوریان	۵۵۳۰	۳۱۰۰۰	۷
۸- ولسوالی اوبه	۲۲۳۰	۳۳۰۰۰	۱۵
۹- ولسوالی کرخ	۲۰۵۰	۳۳۰۰۰	۱۶
۱۰- ولسوالی زنده جان	۱۸۲۸	۳۹۰۰۰	۲۱
۱۱- ولسوالی کوهستان	۱۳۰۶	۲۳۰۰۰	۱۷
۱۲- ولسوالی ادرسکن	۱۰۳۰	۱۳۹۰۰۰	۳
۱۳- علاقه داری پشت	۱۹۳۶	۲۳۰۰۰	۱۲
۱۳- ولایت هرات بصورت کل	۳۸۷۹۹	۷۳۳۰۰۰	۱۹

ازجد و ل فوق چنین استنباط میگردد که در ولایت هرات بجز شهر هرات تمام واحدهای اداری آن بقسم متفرق السکنه نفوس داشته و یک سرزمین نیمه دشتی میباشد. نفوس این ولایت بصورت عموم در قریه ها و دهات بصورت متفرق زیست دارند اما مرکزها و واحدهای اداری که بمقایسه سایر نقاط دارای کثافت نفوس بیشتر است اسکان تاسیس مواقع شهری در آنها بیشتر ممکن میگردد.

قرارداد معلومات منابع مختلف فعلا ولایت هرات دارای چندین مواقع شهری است چنانچه وزارت داخله چهار واحدهای اداری ولایت هرات، دارای مقام بناروالی بوده و منجمله یک شهر روبه انکشاف میباشد. این نواحی شهری که دارای بناروالی هستند عبارت اند از شهر هرات، مرکز ولسوالی غوریان، مرکز

«۱» توضیح در باره تخمین تعداد نفوس کشور برای سالهای ۳۸-۳۵ ریاست احصائیه

مرکزی طبع گسترده ص ۱۱، «احصائیه تخمین سال ۱۳۵۳».

ولسوالی او به و سر کزولسوالی کرخ. اما پروژه مطالعات دیموگرافی ریاست عمومی احصائیه سر کزی صد ارت عظمی بنا بر معا پیر تصنیف شهری پنج نقطه شهری رادر ولایت هرات مشخص ساخته اند و این پنج نقطه که دارای مشخصات شهری میباشد عبارت اند از شهر هرات، سر کزولسوالی کشک، و سر کزولسوالی غوریان، سر کزولسوالی او به و سر کزولسوالی کرخ (۱) معلوما تیکه از طرف ریاست شهر سازی وزارت فواید عامه اخذ شده است در باره مواضع شهری ولایت هرات چنین وانمود میگردد.

ما ستر پلان هویا پلان تفصیلی شهر هرات به پایه اکمال رسیده و تا اندازه زیاد کار تعمیر آن در ساحه تطبیق قرار دارد. سر وی و پلان گذاری سر کزولسوالی او به تکمیل و برای تطبیق آماده است اما سر وی و پلان گذاری سر کزولسوالی کشک، سر کزولسوالی زنده جان و سر کزولسوالی ادرسکن در شرف تکمیل است یعنی سر وی این مراکز شهری تکمیل و کار پلان گذاری آن جریان دارد.

۱- مواضع شهری افغانستان. پروژه مطالعات دیموگرافی اداره سر کز احصائیه صدارت عظمی حمل ۱۳۵۳ ص ۶

شماخ یاسمن

بهار بود یکی صبحدم شکوفه تمی

نشسته مست بهای نهال نسترنی

لباس یاسمنی برتن روا نتابش

بدست نازو ادا داشت شماخ یاسمنی

صفای پیکرا و درحد تصور نیست

بجان حور که دیده است موج پیرهنی؟

چو آبشار که ریزد بهر سرین دوشی

بروی سینه پرافشانده زلف پر شکنی

صفای خاطر ما را نخواست بانگهی

چو اشک روشن اهل ادب صفا بدنی

نه خسروی است به دوران ما، نه شیرینی

به بیستون سحبت نماند کوهکنی

« از نقش امید - حیدری وجودی »

پوها ندر حیم الهام

بحثی درباره فرهنگ

۱- تحلیل لفظی

کلمه «فرهنگ» که مابه حیث معادل و مرادف «کلچر» زبانهای غربی بکار میبریم یکی از لغات اصیل و قدیم زبان دری است که در آثار ادبی، از نظم و نثر، به کثرت و به مفاهیم گوناگون به کار رفته است. این کلمه در بعضی از قاموسهای زبان دری به صورتهای آتی معنی شده است:

«فرهنگ: پروزن و معنی فرهنگ است که علم و دانش و ادب و عقل و بزرگی و سنجیده گی و کتاب لغات فارسی و نام مادر کیکاوس باشد و شاخ درختی را نیز گویند که در زمین خوابانیده از جای دیگر سر بر آورند و کار یز آب را نیز گفته اند چه دهن فرهنگ جایی را میگویند از کار یز که آب بر زمین آید.» (برهان قاطع)

«فرهنگ و فرهنگ: ادب و اندازه و حد هر چیزی، و ادب کننده و امر به ادب کردن، و بر این قیاس فرهنگیدن و فرهنگیده و فرهنگید و فرهنگد» (فرهنگ رشیدی)

«فرهنگ: جایی از کار یز که آب بر روی زمین آید. دهن کار یز آب.» (فرهنگ معین)

«فرهنگ: به فتح اول و ثالث... به معنی ادب و اندازه و حد هر چیزی و ادب کننده و امر به ادب کردن و اصل این لغت فرهنگ است، چه هنگ مرادف هوش است و کتابی را گویند که در او تحقیق معانی الفاظ و لغات نماید و در لغت عرب ادب به معنی نگهداشتن حد هر چیزی و علوم عربی است... فرهنگیدن به معنی ادب کردن است و امر بدان است، چنانکه فخر گزگانی گفته:

بفرمودش که خواهر را به فرهنگ
بسه شفتا هنج فرهنگش بر آهنگ

سنایی:

بمرد را در سفر به فرهنگ
تسامنی از سرش بسا هنج

کمال اسماعیل:

فـلمک ز قدر تو اند و ختـه بـسی رفـعت
خرد زرای تو آموخته بسی فرهنگ
سنایی:

بـه دست حکم یکی مساش سپهر بده
اگرچه صعب توان کرد پیل را فرهنگ
نظامی مرا دف عقل و دانش گفته:

نه دانش باشد آن کس رانه فرهنگ
که وقت آشتی پیش آورد جنگ
و به معنی کتاب لغت فرس، حکیم سوزنی گفته:

نوشته است بسخت از پی کام خویش
بر اوراق فرهنگ او نام خویش
(فرهنگ اندراج)

«فرهنگ: سرکب از «فر» که پیشاوند است و «هنگ» از ریشه «ثنگ» اوستایی به معنی کشیدن و فرهختن. و فرهنگ مطابقی است با ریشه «ادو کا - Educa و education و «ادور» Edure در لاتین که به معنی کشیدن و نیز به معنی تعلیم و تربیت است (حاشیه برهان...). به معنی فرهنگ است که علم و دانش و ادب باشد.

«کتابی که مشتمل باشد بر لغات فارسی [مرادف قاسوس عربی]، شاخ درختی را گویند که آنرا بخوابانند و خاک بر بالای آن ریزند و از آنجا برکنده به جای دیگر نهال کنند. نام دوا بی نیز هست که آنرا کشوث گویند و تخم آنرا بذراکشوث خوانند و نیز اسم کشوث است.»

(لغتنامه دهخدا)

افزون بر اینها جزء «هنگ» زور و آهنگ کردن است، کسایی:

ای زدوده مایه تو زاینه فرهنگ زنگ

بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ و هنگ

(لغت فرس اسدی)

به این صورت فرهنگنویسان «فرهنگ» را معادل لفظ «ادب» در عربی نیز دانسته اند. کلمه ادب در عربی، چنانکه زسخری در قسطاس، سید شریف جرجانی در تعریفات، ابن خلدون در مقدمه، هاشمی در جواهر الادب، جرجی زیدان در تاریخ ادب اللغة العربیه، بستانی در دایرة المعارف، ماسی-بیگ در کشف الظنون و نیز مؤلفان معیار اللغة، نقایس الفنون و آثار دیگر آورده اند، به فضیلت کیاست و ظرافت لسان و ذکاوت قلب و حسن تناول و تهذیب در معاشرت و نگهداشتن حد هر چیز و امثال آن به کار رفته است. در تعریف معنای اصطلاحی آن گفته اند که «ادب» ریاضات

دانشی است که انسان را صاحب فضیلت سازد و از خطا و لغزش در عمل بازش دارد. این تعریف را، چنان که گفته شد، به ادب نفسی و فضا یل اخلاقی از قبیل اعتیاد نفس به سخا و ایثار و بردباری و شکیبایی و دلاوری و امثال آن راجع دانسته اند که به حیث مجموع سباحت عمده اخلاق عملی را تشکیل میدهد. اما نوعی دیگر از ادب را اکتسابی دانسته، آنرا به حیث دانشی که طرق و احوال کلام بلیغ را بنمایاند تعریف کرده اند.

مرحوم دکتر طه حسین و دستیاران وی نیز در کتاب «التوجه الادبی» (۱) کلمه ادب را دارای دو معنی - یکی خاص و دیگر عام - دانسته معتقدند که ما ده ادب در صدر اسلام بدو معنای مختلف، ولی به هم نزدیک، دلالت میکرد. یکی ریاضت نفس به تعلیم و تمرین نیکوییهای اخلاق و دیگر اثر گرفتن و سود جستن از این ریاضت و کسب اخلاق نیک. این کلمه سپس به معنای تعلیم به کار رفت و مؤدب (به صیغه اسم فاعل) مرادف کلمه معلم استعمال شد.

لفظ ادب دلالت بر اطلاعاتی میکرد که معلم از شعر و قصص و اخبار و انساب و هر آن چیزی که نفس کودک را مهذب میساخت و باعث حفظ وی از معرفت میگردد، میآموخت. استعمال کلمه ادب و تأدیب به این معنی در اثنای قرن اول هجری تد اول یافت. در این عصر ثقافت عربی صرف دو جنبه داشت، یکی دینی و دیگر غیر دینی. ثقافت دینی قرآن، احادیث و متعلقات آنها را احتوا میکرد، اما ثقافت غیر دینی شعر، اخبار، انساب و متعلقات آنها را در بر میگرفت و همین ثقافت غیر دینی بعداً به «ادب» موسوم گردید و «علوم ادبیه» از آن نشأت کرد.

ما اکنون، پس از تأسیس وزارت «اطلاعات و کلتور» با همین عنوان رسمی، کلمه «کلتور» را نیز به جای «فرهنگ» در کار میبریم و جزء لغات متداول پستو و دری گردیده است. تلفظ «کلتور Culture» در زبانهای ما به تلفظ فرانسوی آن نزدیک است و در زبان انگلیسی به همین اسلا «کلچر» تلفظ میشود. ریشه آن کلمه لاتینی «کلتورا Cultura» میآید که از فعل کولیر = Colere مشتق شده و به معنای «د هقانی کردن، شد بار کردن، رهنمایی کردن» است. اسم «کلتوس - Cultus» که «زراعت، تربیت» معنی دارد نیز از همین فعل مشتق است و در کلمه agriculture به معنای زراعت نیز همین ماده دیده میشود. در فرهنگهای غربی چون لاروس قرن بیستم (فرانسوی) و قاموس و بستر (انگلیسی) برای «Culture» بیشتر از ده معنی نوشته

(۱) طه حسین، احمد امین، دوکتور غبدا الوهاب عزام، دوکتور محمد عوض محمد، وزارت معارف

شده اند که اعم آن: زراعت، تعلیم و تربیت، ارتقاء و پیشرفت تهذیب و تنور و امثال آن است، با مفاهیمی که لفظ کلتور در زبانهای غربی دارد معادلت آن در بسیاری از مفاهیم با کلمه «فرهنگ» دری آشکار میگردد. اصطلاح کلتور در بعضی از آثار غربی مرادف «تمدن» Civilization دانسته شده است.

کلمه «کلتور» کلچر در بیولوژی به معنای زرع جراثیم و انساج حیه، در کارشها و آزما-یسهای علمی یا در کار برد داروها به کار میروند.

استعمال کلمه «کلتور» در انسانشناسی (انترپولوژی) به حیث اصطلاح علمی در قرن نوزدهم آغاز و تداول یافت و (۲)، سپس این اصطلاح و مفهوم آن در دانشهای اجتماعی دیگر چون جامعه شناسی و روانشناسی و غیره معمول گردید.

۲- تعریفهایی از کلتور:

در یک قاموس انگلیسی (ویستر) کلتور (فرهنگ) چنین تعریف شده است که عبارت از ان مجموعه رسم و راهزنده گی انسانیت که یک گروه اجتماعی از آن متابعت میکند و از نسلی به نسلی دیگر منتقل میگردد.

چنانکه گفته شد، در جهان غرب اکثر مردم در سجاوره، حتی در کتابها و مقالات اصطلاح کلتور را مرادف اصطلاح تمدن و در مورد جنبه های متعالی زنده گانی اجتماعی انسان از قبیل دین، فلسفه، شعر و ادب، موسیقی نقاشی مجسمه سازی و امثال آن به کار میبرند و انسان با کلتور اشخاصی را گویند که درست تربیت شده باشند از دانش بهره کافی بدانند، با ادب باشند، ملوک و کردارشان سهند باشد و آثار هنری را بپسندند. هر چند، اکنون اصطلاح کلتور در گفتگوهای عادی روزمره و در دانشهای گوناگون زیاد به کار میروند، مگر تعریف اصطلاحی آن تشبیه نشده و در آثار دانشمندان به گونه گون عبارات بیان شده است. در بسیاری از کتابهای جامعه شناسی و بشر شناسی تعریف قدیم و مشهور تا یلر Tylor بشر شناس معروف انگلیسی (۱۸۷۱) به کثرت و تکرار نقل میشود که گفته است: «کلتور یا تمدن همان مجموعه مختلطی است که دانش، عقیده، هنر، اصول اخلاقی، قانون، رسوم و هرگونه اسکانات و عاداتی را احتوا میکند که انسان به حیث عضو جامعه میآموزد.» (۳)

(2) Keesing, Felix M., Cultural Anthropology, Rinehart and Company, 1958, p. 17.

(۳) از جمله ر. ک. به: Keesing, Felix M., Cultural Anthropology,

Rinehart and Company, 1958, p. 18;

Chinoy, Ely, Society —An Introduction to Sociology, Random House, 1966; p. 20;

Herskovits, Melville J., Man and His Works, Alfred A. Knopf, 1967, p. 17;

پس از تایید دانشمندان دیگر، این تعریف را به عبارات گوناگون و با افزایش و کاهش بعضی از نکات و کلمات، مطابق به نظر و روش خویش آورده اند.

لنتن (Linton ۱۹۳۰) به حیث مثال گوید: «مجموعه قابل انتقال نمونه های مشترک دانش، تلقیات و سلوک اعتیادی مردم یک جامعه کلتور است.» (۴)

کلو کون (Klukhohn و کلی Kelly ۱۹۳۵) گفتند: «کلتور عبارت از مجموع راه و رسم پنهان و آشکار، معقول و نامعقول تاریخی زندگانی است که در هر زمان مشخص وجود میدهد و به حیث نیرویی پنهانی کردار انسان را رهنمون می کند.» (۵)

کرویر (۱۹۳۸) گوید: «کلتور مجموعه مشترک و اکتسابی و اکنشها، عادات، تخیلیکها، سفکوره ها، ارزشها و کردار مبتنی بران است.» (۶) و نیز گوید: «کلتور زبان، دانش، عقیده، رسوم، هنرها، تخیلیکها و قوانین را احتوا میکند.» (۷) همو در جای دیگری گوید: «کلتور مجموعه عنعنات و سنن یا سواریت اجتماعی است.» (۸)

هرسکوویتس چنین گوید: «فرهنگ همان بخش محیط است که انسان ساخته باشد. در این تعریف این نکات مضموم است که آدسیرزاده در مسکنی طبیعی بسر میبرد و فرهنگ کدام پدیده بیولوژیکی نیست. فرهنگ کایه عناصر پیروزیهای پخته شده انسان را احتوا میکند که با فراگیری آگاهانه یا عملیه مشروط از جامعه خود میآموزد و مشتمل است بر تخیلیکهای گوناگون، تأسیسات اجتماعی و غیر آن، معتقدات و نحوه کردار بشا به مکررا لوقوع.» (۹)

نایدا معتقد است که: «فرهنگ کلیه کردارهای سکتسبی است که به صورت اجتماعی فرا گرفته میشود و مشتمل است بر مظاهر مادی و غیر مادی که نسل بالنسل منتقل میگردد... از برای وجود فرهنگ انسانی وجود جامعه انسانی، که نه تنها آن فرهنگ را نمایش بلکه انتقال هم میدهد حتمی است.» (۱۰)

(4-5) Keesing, Cultural Anthropology, p. 18

(6-7-8) Kroeber, Anthropology, Rinehart, Brace and Company, 1948, pp. 252-310.

(9) Herskovits, Melville J., Man And His Works, Alfred A. Knopf, 1967, p.7.

(10) Nida, Eugene A., Customs And Cultures, Harper And Brothers, 1954, p. 28.

کیسنگ گوید: «فرهنگ مجموعه کردار اکتسابی و آموخته شده از جامعه پارسم و رواج است.» (۱۱)

هوپل گوید: «فرهنگ نظام مختلط نمونه های سلوک است که مشخصه مردم یک جامعه

را نمودار میسازد.» (۱۲)

اما براون نکات دیگری بر این تعریفها افزوده چنین گوید: «فرهنگ عبارت از مجموعه نمونه های کردار پذیرفته شده یک جامعه بوده تمامیت تفاهم مشترک را تشکیل میدهد. ترکیب عمومی مجموع نظم و نسق تفکر، احساس و شیوه های کردار دسته انسانی است. همچنان فرهنگ آن قسمت از تبارز فیزیکی جامعه را احتوا میکند که در ساختن اشیاء، مانند لباس، مسکن، ابزارها آلات، اسلحه، ظروف و چیزهای دیگر نشان میدهد.» (۱۳)

آرنالدوف گوید: «فرهنگ طبیعت مدنی و ثمره دانش و ابتکار انسان است و تمام چیزها بیرون که دست آورد مغز و دستهای انسان باشد احتوا میکند. پس فرهنگ به این مفهوم فراخ محتوای ارزشهای مادی و معنوی است که در عملیات فعالیتها ی انسانی به میان میآید و این خود سویه فرهنگی یک جامعه را نشان میدهد. پس محتوای فرهنگی به حیث خصوصیت اجتماعی به دو شکل ظاهر میشود یکی به شکل ارزشهای دست آورد انسان و دیگر به شکل کرداری که به منظور تولید این ارزشها صورت میگردد و مجموع تولیدات انسانی را احتوا میکند.» (۱۴)

روز ادعا میکند که تعریف ذیل را از آثار بولفان مختلف ترتیب و تنقیح کرده است: «فرهنگ عبارت است از شیوه های مشابه و مکرر وقوع تفکر، احساس و واکنش که علی الخصوص به صورت رمزی آموخته و منتقل میشود و پیروزیهای بزرگ دسته های انسانی را، به شمول صنایع، احتوا میکند. هسته مرکزی فرهنگ را مفکوره هایی (که به صورت تاریخی پدیدار و گزیده شده اند)، خاصتاً ارزشهای متعلق به آنها تشکیل میدهد.» (۱۵)

(11) Keesing, Cultural Anthropology, p. 18.

(12) Hoebel, Adamson Er Man In the Primitive World, McGraw—Hill, 1958, p. 151.

(13) Brown, Ina Corinne, Understanding Other Cultures, Prentice Hall, 1963, pp. 3—4.

(14) Arnoldov, A. Cultural Revolution, Novosti Press, pp. 7—8.

(15) Rose, Arnold M., Sociology, Alfred A. Knopf, 1965, p. 55.

در بالا چند تعریف فرهنگ را به حیث نمونه نقل کردیم، اما در واقع از برای فرهنگ، این محصول پیچیده جوامع انسانی، تعریفهای رنگارنگ به حدی زیاد و مطابق به جهان گوناگون دانشمندان آورده شده است که نقل و تحلیل همه آنها اگر ممکن هم باشد مشکل است. کیسینگ ضمن اشاره به این نکته گوید که کروپرو همکاروی کلو کون (۱۹۵۲) از آثار بشر شناسان و دانشمندان دیگر یک صد و شصت تعریف مختلف را گرد آورده است (۱۶) و یقین داریم که اکنون شما ره تعریفهای فرهنگ حتماً بیشتر شده است.

بحث بر اجزای متشکله و مشخصات عمومی فرهنگ، دقت، حوصله و تفصیل کافی میخواهد و کتابهای مستقل و بسیار در این زمینه تالیف گردیده است، و اگر در این کار بر نظریات دانشمندان و نویسندگان اتکا به عمل آید، نظریات و روشهای گوناگون به چشم میخورد که مجال سخن گفتن بر همه در این جا مقدور نیست.

نویسنده سعی خواهد کرد تا خاکه پی از خصوصیات مجموعی فرهنگ را به صورت بسیار فشرده تقدیم و سپس بعضی از مشخصات مهم آنرا بررسی نماید.

۳ - فرهنگ خاصه انسان است :

فرهنگ خاصه انسان است، ولی خاصه بیا او حیوانی و فطری و فردی نیست. به همین جهت گروهی از دانشمندان، به شمول هربرت اسپنسر، از خصوصیت «ماورای عضوی» و «ماورای فردی» فرهنگ سخن میگویند. مفهوم خصوصیت ماورای عضوی فرهنگ این است که فرهنگ به حیث سیرات بیولوژیکی و عضوی منتقل نمیکردد، بلکه به صورت تاریخی انتقال میابد (۱۷)، یعنی هر نسل مابعد آنرا از نسل ماقبل فرا میگیرد. همچنان که فرهنگ میراث بیولوژیکی نیست و میراث تاریخی است و میراث فردی هم نیست بلکه میراث اجتماعی است، هرگاه این دو کلیه را خلط کنیم، میتوانیم بگوئیم

(16) Keesing, Cultural Anthropology, p. 18

(17) Chinoy, Society, p. 22

که فرهنگ واقعیت، مکتسب و مشترک است. به همین گونه فرهنگ خاصه انسان است. در جهان گسترده جانوران تنها انسان در مسیر حیات تطوری بقای خویش، از لحاظ جسمانی و ذهنی واجد استعدادی شده است که برتشکیل و ابداع فرهنگ پیروز گردد. هر جنبه و هر پهلو و هر برخ فرهنگ محصول ابتکاری است که ساوک انسانی را به چنان طریق و شیوه پی رهنمونی میکند که باوراثت بیولوژیکی انسان ارتباطی ندارد. این طریق بر روی اعضای دیگر جامعه بازمیشود و شکل سلوک معیاری گروهی را اختیار میکند. هر چند جانوران دیگری، چون مورچه گان و زنبوران عسل و غیره، زنده گانی گروهی حتی تشکیلات کم و بیش منظمی دارند، اما چنین سلوک گروهی را فرهنگ نتوان ناسید، زیرا ترتیب شیوه زنده گانی این جانوران بر اساس ما یحتاج بیولوژیکی و کنشهای فطری شان در برابر محیط خارجی تنظیم می شود و خصوصیت کاسل بیولوژیکی (ژنریک) دارد. اما انسان در زنده گانی اجتماعی معینش نمونه های پذیرفته شده کردار را ابداع و انتخاب میکند، مجموعه بی از تفاهم مشترک را می پذیرد، به طرز فکر اجتماعی، احساس اجتماعی و سلوک اجتماعی گردن بینند. مفهوم مفاد و مضار مشترک اجتماعی را درک میکند. دین، ملیت، زبان، نظام سیاسی و اقتصادی و قوانین داشته می باشد. از برای وطن پرستی و انسان دوستی، اسامی و معیارها بی وضع و بران عمل میکند، و این همه تاسیسات، مفاهیم، مصنوعات و اعمال را با هم ترکیب و تنظیم میکند. به همین گونه تنها انسان مشکلات زنده گانی اجتماعی را به صورت فیزیکی و مادی از بین میبرد و از برای رفاه و دوام زنده گی به ساختن لباس، سرپناه، افزار و آلات، اسلحه، ظروف و اشیای دیگری ازین قبیل دست می آرد. مجموعه ترکیبی تمام این گونه اشیاء در جامعه انسانی، در حال رشد باشد، یار شد یافته، به یک شکل یا شکل دیگری، به سویه یا بین یا با لا حتماً وجود می دارد.

فرهنگ انسان را به چنان دانشها و تخنیکها پی بهجهز میسازد که از برای ادامه حیات اجتماعی و درک و نظارت محیط زیست خویش به آنها ضرورت دارد. انسان چنان مهارت های فطری بسیار کم دارد و چنان دانش فطری هرگز ندارد که به صورت انفرادی یا داخل اجتماع بقای خود را حفظ نماید. مجموعه کردار دیگر جانوران همه فطریست، اما انسان صرف به برکت آموزش زنده گی میکند. (دنباله دارد)

اخبار علمی و اداری

ترفیعات علمی

یکعده از استادان پوهنځی ادبیات و علوم بشری که شرایط سعینه تر فیه علمی را طی نموده و ترفیع شان از شورای عالی پوهنتون از تا ریخ (۲۶ سرطان ۱۳۵۵) تأیید و از مقامات ذیصلاح منظور گردیده است:

- ۱- بناغلی غلام جیلانی عارض استاد در شعبه جغرافیه از رتبه پوهنوال برتبه پوهاند.
- استادانیکه از رتبه پوهنمل بر تبه پوهندوی تر فیه کرده اند:
- ۲- بناغلی شاه علی اکبر از شعبه لسان فرا نسوی
- ۳- « دکتور عبدالخالق وفایی » ادبیات دری
- ۴- « دکتور گل محمد نورزی » « پښتو
- ۵- « عبدالرسول رهین » علوم اجتماعی
- ۶- « عبدالرحمن سدید » جغرافیه
- ۷- « غلام احمد صدیقی » تعلیم و تربیه .

استادانیکه از رتبه پوهنیار بر تبه پوهنمل تر فیه کرده اند:

- ۱- بناغلی جلال الدین از شعبه ادبیات پښتو
- ۲- « محمد ابراهیم » تعلیم و تربیه
- ۳- « عبدالخالق شتاب » تعلیم و تربیه
- ۴- میرحمیات الله بد یار » »

استادانیکه از رتبه پوهنیالی بر تبه پوهنیار تر فیه کرده اند:

- ۱- بناغلی محمد صابر از شعبه ادبیات پښتو
- ۲- « هدایت الله » تاریخ
- ۳- « عزیز احمد » جغرافیه
- ۴- « محمد حسین یمین » ادبیات دری
- ۵- عبدالستار » تعلیم و تربیه
- ۶- بناغلی اسدالله عزیز ی » » »
- ۷- « عبیدالله » » »
- ۸- محترمه لیلی ابراهیم » » »

و همچنان بناغلی محب الله رحمتی استاد شعبه جغرافیه از رتبه پوهندوی به رتبه پوهنوال ترفیع کرده است.

ترفیعات رتبوی

یکمده استادان این پوهنخی که بسلسله ترفیعات سنویه مامورین به یک رتبه ترفیع نایل گردیده اند:

- ۱- پوهندوی ولی محمد رحیمی از رتبه چهارم برتبه سوم
- ۲- دوکتور قیام الدین راعی از رتبه ششم برتبه پنجم
- ۳- بناغلی نور محمد غمجن از رتبه هشتم برتبه هفتم
- ۴- بناغلی محمد طاهر علمی از رتبه نهم برتبه هشتم

رفت و آمدها

پوهندوی حمید الله امین که با استفاده از یک بورس علمی و تحقیقاتی حکومت اتازونی بتاريخ ۲۲ اسد ۱۳۵۳ به امریکا رفته بود در برج قوس (۱۳۵۵) بوطن بازگشت.

بناغلی محمد حسن استاد شعبه تاریخ که جهت تحقیقات علمی و تحصیل عالی در بعضی از پوهنتونهای اتازونی در برج اسد ۱۳۵۰ با امریکا رفته بود. در برج میزان ۱۳۵۵ پس از اخذ دکتورا بوطن بازگشت.

بناغلی نور محمد غمجن که جهت تحصیل عالی با استفاده از یک بورس حکومت هند به آنجا رفته بود در برج میزان (۱۳۵۵) بعد از ختم تحصیل بوطن بازگشت.

بناغلی محمد معصوم که قبلا غرض تکمیل تحصیلات عالی با امریکا اعزام گردیده بود اخیرا بوطن بازگشت.

بناغلی پوهنوال الف شاه بغرض ادامه تحصیلات عالی بتاريخ ۲۰ سنبله ۱۳۵۵ عازم اتازونی گردیده است.

مقرری

پناغلی عبد الرحیم بسیر جدیداً در کدر شعبه تعلیم و تربیه این پوهنځی مقرر گردیده است.

مکافات

اعطای تقدیر نامه درجه سوم

پوهاند عبدالسلام عظیمی معاون علمی پوهنتون، از مقام وزارت معارف باخذ تقدیر نامه درجه سوم نائل گردیده است.

•••

یکمده از ماسورین این پوهنځی در اثر جدیت در وظیفه باخذ مکافات تقدیر نائل گردیده اند:

- | | | |
|------------------------------|-------------------------------------|------------------|
| ۱- پناغلی امیر محمد | عضو تدریسی شعبه پښتو | یکماهه معاش |
| ۲- پناغلی عبدالقدیر روفی | مدیر اداری | پانزده روزه معاش |
| ۳- «عبدالقیوم» | ماسور حاضر محصلین | بیست روزه» |
| ۴- محترمه فایقه قاسم زاده | ماسوره تدریسی | پانزده روزه» |
| ۵- محترمه ازجلا | رر کتابخانه پوهنځی ادبیات | رر |
| ۶- «نجیبه عثمان» | رر | رر |
| ۷- محترمه حمیده | رر | رر |
| ۸- پناغلی غلام غوث غمگسار | ماسور مدیریت تدریسی و تعلیم و تربیه | رر |
| ۹- پناغلی احمد شاه | ماسور مدیریت تدریسی تعلیم و تربیه | رر |
| ۱۰- محترمه علیا | ماسوره مدیریت تدریسی تعلیم و تربیه | رر |
| ۱۱- پناغلی محمد امان (کریمی) | عضو نشرات (مجله ادب) | رر |
| ۱۲- «نیک محمد» | رر جغرافیه | رر |
| ۱۳- «لامان (مراد)» | رر پښتو (و پسه) | یکماهه رر |
| ۱۴- رر عجب گل | عضو شعبه گستر | پانزده روزه رر |

NOTE:

A la suite d'événements politiques, ... Zamân Shâh mourut en Inde et y fut enterré.

Résumé des ouvrages (à suivre)

d'un contemporain, Aziz-uddin Wakili Popal Zai sur Timour Shâh et Zamân Shâh) ...

مجموعه مقالات

بمقصد تقدیم مواد خواندنی در باره افغانستان که بیشتر از روی اصل پارچه های تاریخی و ادبی باشد، به علاقمندان خارجی که به متن اصلی دسترس علمی ندا رند، در مقاله یی که بخش نخست آن در بالا آمده، در موضوع خاص شهر کابل متن های آتی ترجمه شده است:

۱- حدود العالم (چند سطر در باره کابل).

۲- تاریخ بیهقی (گذشتن سلطان مسعود از کابل).

۳- از نزهت المشتاق ادریسی.

۴- کابل در بابر نامه.

۵- قصیده صائب در وصف کابل.

۶- چند شعر در باره کابل از زمان درانی.

در بخش دوم مقاله در شماره آینده ترجمه هایی از سراج التواریخ و از پارچه های ادبی بناغلی عبدالرحمن بژواک و بناغلی یوسف آینه در باره کابل ترجمه خواهیم کرد.

مقصد تهیه اسکان خواندن ترجمه های پارچه های سور خان و شاعران قدیم و معاصر در یک موضوع معین به علاقمندان خارجی میباشد. رف.

Hendaki de Tchâr-Dehi
construit au siècle suivant.
Le Bangalow doré:

Shâh Zamân, pendant la
cinquième et la sixième
années de son règne, après
une expédition au Panjab,
a convoqué des peintres et
des artistes dans la capit-
ale. Il a paré le Bangalow
doré de peintures représ-
entant des oiseaux et des
scènes de la vie courante;
de bois précieux, venant de
plusieurs régions de l'Em-
pire, sculptés par des ar-
tistes.

* * *

Voici le début d'une po-
ésie du même auteur:

O Seigneur, ce bienheu-
reux manoir, ce château
béné,

Qu'il soit source de for-
tune pour l'Empereur du
Temps,

Que les meilleurs perso-
nnages de l'époque soient
à son service,

Que la bonne renommée
soit le lot de ses partisans.

* * *

Bâgh-é-Shâhi et le palais
de Del Kousha:

Shâh Zamân construisit
le parc royal et le palais
de Del Kousha à Baâa His-
sâr. voici quelques vers de
la même poésie:

"Le Roi du Monde, le
Sultan du Temps, Shâh
Zamân

Devant qui Alexandre
n'est qu'un simple mendi-
ant

Edifia un parc et un
château; en le contem-
plant

L'architecte de la Nature
fut stupéfait.

Chacune de ses arcades
est haute comme le "Meh-

râb" de l'Amour

Chacune de ses voûtes
est captivante comme les
sourcils des Belles.

* * *
Le mausolée de Timour
Shâh

Timour Shâh a été ent-
erré dans un jardin où il
aimait se reposer de son
vivant. C'était un jardin
du temps des MONGOLS,
appelé Bâgh-é-Shâh. Za-
mân Shâ a fait construire
le bâtiment et le dôme du
mausolée mais il n'a pas
eu le temps de le décorer.

* * *

La Grande Mosquée de
Nour-UI-Islam

La construction de cette
mosquée a été prévue
sous Timour Shâh et réal-
isée sous Zamân Shâ, C'est
la mosquée de Tchoub-frû-
shi à côté de Ketâb-frûshi,
et de pakhta-frushi, qui
plus tard a été réparé et
restaurée.

* * *

La mosquée de Bâgh-é-
Khah-Gah-é-lab -é-Daryâ

A côté de pol-é-Khishti,
se trouvait le jardin de
KHAB-GAH. Timour
Shâh avait ordonné que
soit construite une grande
mosquée, dans le coin du
jardin, au bord de la rivi-
ère. Des pierres et des bri-
ques furent rassemblées
pour cette construction.

C'est Zamân-Shâh qui, a
fait construire la mosquée,
aujourd'hui, dite de Pol-é-
Khishti. A l'époque de
l'Emir Habibollah (1901-
19) à l'époque moderne elle
a été restauré et décor-
ée. Elle est aujourd'hui,
la plus grande mosquée de
la capitale.

Voici le nom de certaines rues de cette époque:

— Rue de Diwân—Bêgui (bâtie par Wakil-ud-Dawla Sardar Abdullah Diwan-Begui; Il y construisit des maisons, des mosquées, des Khâniqas etc...

— Rue du Qazi Fayzullah Khân.

— Rue d'Ali Reazâ Khân Construite, par Mirzâ Ali Rêzâ cousin d'Abdul Hâdi le Munshi (le secrétaire) du Roi.

— Rue Morâd Khâni construite par Sardar Morâd Khân Popal—Zai.

— Rue des Amala (les gens de la maison du Roi).

— Rue des Aÿchak-Zaï

— Le Sérail du Prince Abbas (près du Darakht-é-Shèng).

— La rue Ahan-gari (les ateliers des forgerons de l'État étaient à cet endroit).

— La rue de Têl-Khâna centre de distribution de l'huile, près la grande mosquée de pol-é-Khishti).

— La rue de Sham-Rêzâ (où on fabriquait des chandelles).

Timour Shah lui-même était poète. Voici le début d'un de ses poèmes sur l'hiver.

"Lorsque les Turcs (les attaquants) ont pris leurs arcs de la cachette de l'hiver

Ils ont fait don à la montagne de Kaboul d'une armure d'argent."

Voici un autre vers de Timour Shâh:

"Semblable à tes joues, aucune rose ne s'est éclose du jardin de Kaboul!

Semblable à ta taille élan-

cée. aucun Cyprès ne s'est élevé du jardin des Dorrânis!"

Extraits du livre "Timour Shah Dorrâni" écrit par Aziz-ud-din Wakili en 1965.

KABOUL SOUS ZAMAN -SHAH

Zamân Shâh, fils de Timour Shâh (1793-1799), au cours des trois premières années de son règne et quelques années suivantes, entre deux expéditions vers le Panjab s'est occupé des bâtiments et des jardins de Kaboul.

Le Tchihil Soutoun de Kheyâbân.

Pendant la troisième année de son règne, à l'est du Bâlâ Hissâr, il fit construire le palais de Tchihil Soutoun de Kheyâbân qui avait quatre étages. Le grand canon appelé Zabar Zang, construit par un artisan indien, se trouvait devant le palais.

Mirza Laal Mohammad (de Kaboul), médecin et poète de l'époque, a composé un "Qassida" dont voici les premiers vers:

* * *

A l'Est du Bâlâ Hissâr de Kaboul

Le Roi a construit un bâtiment qui s'élance vers les étoiles

Tchihil Soutoun: pour le respect du trône de l'Empereur

Sur quatre côtés les colonnes sont rangées comme des esclaves."

Ce palais de Tchihil Soutoun ne doit pas être confondu avec le palais du même nom se trouvant à

hawar. En rentrant de Peshawar à Kaboul, il dit aux personnalités de son entourage, qu'il désirait faire de Kaboul le centre de son empire et y rester le plus souvent possible (1774).

Les études historiques nous indiquent que Timour Shâh avait quatre raisons de choisir Kaboul comme lieu de résidence permanent :

Premièrement, d'avoir accès dans les affaires d'Etat dans la plus large partie du vaste empire qu'il avait hérité de son père Ahmad Shâh.

Deuxièmement, d'avoir plus grande attention aux provinces situées loin de Kandahar. Troisièmement, il désirait rassembler à Kaboul, les notables et les chefs de tribus du Nord et du Sud du pays pour qu'ils y vivent le plus souvent possible et qu'ils soient plus facilement consultés pour les affaires de l'Etat. Le climat de Kaboul convenait à cet effet. Il est évident que le climat de Kaboul avait également plu à Timour Shâh lui-même.

Remarques :

L' Empire d'Ahmad Shâh comprenait l'Afghanistan d'aujourd'hui le Pandjâb, le Sindh (y compris Hyderabad près de Karachi), le Kashmir, une partie de l'Iran y compris Meshhed et Nishapour. Timour Shah est monté sur le trône à l'âge de 32 ans. Il régna 22 ans. Il parvint à transmettre à son fils, les ter-

ritoires qu'il avait hérités. Pour cela il a dû se battre avec l'Emirat de Boukhara, les Sikhs du Pandjab, les insurgés du Kashmir et du Moultan. Il gagna toutes ces batailles.

En 1207/1793 il fut entermé dans le Châr-Bâgh de Kaboul. Au début, les alentours de son mausolée étaient nus, puis les gens y ont construit des maisons. Vers 1971, une partie autour de ce mausolée a été dégagée.

LES CONSTRUCTIONS DE KABOUL SOUS TIMOUR SHAH

A cette époque, les constructions étaient groupées dans le quartier du Bâlâ-Hissâr. En effet, c'est de là, que la ville était défendue par des canons. Timour Shah, alors qu'il résidait au Bâlâ-Hissâr de Kaboul, a établi le plan de la nouvelle ville en deux parties.

— Les terres et les jardins asséchés ainsi que les maisons déjà écroulées autour du Bâlâ-hissâr, ont été attribués pour les bâtiments du gouvernement, les résidences des grands de l' Empire.

— Le reste de la ville fut divisé et attribué aux notables et aux hommes importants, grands fonctionnaires, pour la construction de leurs maisons, des mosquées, des résidences pour voyageurs, des "Khâniqa" (lieux de réunions des soufis), des hammâms, des caravansérails et des casernes.

Du mauvais oeil des ermites.
* * *

Pourquoi Khidr s'est réfugié
Au pied de sa montagne
Si ce coin montagneux
N'est pas plus agréable
que le paradis?
* * *

Pourquoi le turban du soleil
Est tombé de sa tête ?
C'est en regardant vers la tour
Qui gratte le ciel.
* * *

Ses murailles en spirale
Ressemblent au dragon du trésor.
Mais chaque brique du mur
Equivaut à un trésor royal.
* * *

Chaque passage dans cette ville est intéressant à regarder
Car des Caravanes d'Egypte.
Parviennent jusqu'à son bazar.
* * *

Qui pourrait compter le nombre
Des visages de lune sur les toits.
Au pied de chaque mur
Combien de visages semblables au soleil.
* * *

Le visage du matin de Kaboul
Sourit hautainement au matin de "Id"
Les boucles de sa nuit
Sont pareilles à la Nuit sacrée de la Destinée.
Louange au Seigneur! Concernant
Les jardins de Jahan-Arâ

et Shah—Arâ.
Toubâ (l'arbre du paradis)
en est tellement jaloux
Qu'il a séché sur place.
* * *

Ceux qui sont pieux
Croient qu'il est temps pour la prière du matin
Lorsqu'à minuit Son jardin de "yâssaman"
resplendit de blancheur.
* * *

Les chants de ses rossignols
Brûlent la gorge mieux que le vin,
Lorsque les étincelles tombent
Du bout de leurs becs.
* * *

Khidr, toi qui à la source de jouvence
N'a pu que tirer une flèche dans l'obscurité,
Viens à Kaboul auprès de ses ruisseaux
Pour chercher la vie éternelle!"
* * *

Kaboul sous les DORRANIS
Kaboul sous le règne de Timour Shâh Dorrâni
Transfert de la capitale, de Kandahar à Kaboul
* * *

Timour Shâh Dorrâni nomma un représentant à Kandahar. Il obtint les lettres d'allégeance des chefs de tribus et des provinces. Partout il envoya des instructions.

De Kandahar il voyagea jusqu'à Ghazni où il resta quelques jours. De là, il vint à Kaboul. Il entra dans le Bâlâ Hissâr. De Kaboul il alla à Peshawar. En rentrant de Pes-

LES CONSTRUCTIONS DE KABOUL SOUS LES MONGOLS

Depuis l'époque de Babor jusqu'à la fin des grands Mongols, Kaboul fut célèbre pour ses jardins dont aucun ne subsiste aujourd'hui.

- Châr Bâgh
- Bâgh-é-Shahr Arâ
- Bâgh-é-Jahân Arâ

Les fils de Timour, c'est-à-dire les descendants de Babor sont reconnus comme les grands Mongols de l'Inde. Leur capitale se trouvait en Inde, ils nommaient des gouverneurs à Kaboul. Quelques-uns de ces souverains sont venus à Kaboul passer l'été.

En été et en automne, les souverains donnaient des audiences publiques dans ces jardins. Il y avait aussi un autre jardin qui s'appelait Orta-Bâgh (le jardin du milieu) ou Bâgh-é-Mahtâb. Homayoun y est venu en 952/1545 et y a organisé la fête de la circoncision de son fils Akbar.

Le Chârchata grand bazar de Kaboul, construit sous Shah-Jahân possédait des decorations. A cette époque Ali Mardân Khân était gouverneur de Kaboul. Les Britanniques ont détruit le Châr-chata pour punir les citoyens de Kaboul en 1842.

Sous Awrang-zêb, deux grandes mosquées ont été construites à Kaboul, la mosquée de Shôr-Bâzâr et la mosquée de Gôdri (les deux mosquées au Sud de Jadê Maïwand).

Il y avait aussi le jardin d'Ali Mardân Khân sur la rive droite du Kaboul, mais il n'en reste rien tandis qu'un quartier portant ce nom existe encore.

POESIE SUR KABOUL ECRITE PAR MIRZA SA- YEB

(XVII. siècle)

A la fin de l'époque de Jahanguir: Mirza Sâyebe (de Tabriz) est venu d'Isfahan en Inde. Il est passé par Hérat puis il est venu à Kaboul, où il a été reçu par Zafar Khân qui en était le gouverneur.

Il a écrit des panegyriques. L'un de ses poèmes commence par une description de Kaboul:

“Quel plaisir d'être dans
cette demeure de béatitude
de Kaboul et ses piémonts.
Les cils de ses épines
Rendent jalouses les roses!

* * *

Quel plaisir pour mes yeux
D'avoir sa terre comme
“Kohl.”

Que je devienne épris de
cette ville
Comme l'ont été Ashéqân
-è-Aréfan!

* * *

Quand je décris ses tulipes
Mes poèmes se colorent.
Quand je contemple ses arbres
de Judée
Mon regard prend la couleur
du sang.

* * *

L'arcade sourcilière du pont
De pol-e—Mastân est de
toute beauté.
Que le Seigneur le préserve

pas de climat semblable à celui de Kaboul.

En été. Pendant la nuit, on ne peut pas dormir sans couverture.

Il tombe beaucoup de neige en hiver mais le froid n'y est rigoureux.

Samarkand et Tabriz ont la réputation d'avoir un bon climat, mais on trouve à Kaboul et dans ses environs; des pommes, des abricots, des noix. J'ai apporté des plantes de cerisiers, je les ai fait planter et on a obtenu de bonnes crises. Les fruits des pays chauds comme l'orange amère; "torondj" et la canne à sucre viennent des Laghmân.

C'est moi, qui ai fait planter la canne à sucre. Les pignons viennent de Nidjraw et il en vient beaucoup. Il y a aussi des lieux de production de miel, mais seulement des montagnes de Ghazni. Les coings et les prunes sont bons. Les concombres sont aussi très bons. L'un des raisins s'appelle "âb-e-angour" et il est délicieux...
.....le Helmand, le Sindh (l'Indus) le Koundouz et le Balkh-âb proviennent de la Môme montagne. On dit qu'en l'espace d'un jour on peut boire de l'eau de ces quatre rivières.

Au pied de la montagne il y a beaucoup de raisin: Istalif, Istarghitch. Paghmân est proche de ces deux lieux. La montagne enneigée est celle de Pa-

ghmân. Un lieu comme Istalif est introuvable dans d'autres pays. Un grand torrent coule en cet endroit. De chaque côté du torrent se trouvent des jardins pleins d'herbe et de verdure. Il y a des jardins. L'eau y est fraîche.

A Istalif, bâgh-e-Kalan est le jardin que mon oncle Olough-Beg avait confisqué. Moi. J'ai donné le prix du jardin au propriétaire et je l'ai pris. A la porte de ces jardins se trouvent des platanes. Sous les platanes il y a de l'ombre fraîche et verdoyante. Au milieu des jardins coule constamment de l'eau en quantité suffisante pour actionner un moulin. Sur les bords de ce ruisseau se trouvent des platanes et d'autres arbres. Au début, ces arbres étaient plantés en zigzag et sans ordre. J'ai ordonné qu'on mette ce ruisseau et ces arbres en ligne droite et c'est devenu un lieu très agréable.

Plus bas qu'Istalif se trouve une source qui s'appelle la source de Khodja sé yârân. Aux alentours il y a trois sortes d'arbres. Au-dessus de la source il y a des platanes. Près de la source, vers le désert, se trouvent de grands arbres de judée. Lorsque les fleurs de ces arbres s'ouvrent on ne connaît pas dans le monde un lieu où il y en ait autant. Il y a beaucoup d'arbres de judée jaunes."

* * *

jardins.

Vers le Sud de la citadelle, à l'Est de la ville, se trouve un grand étang. Le pourtour de cet étang mesure un mile. Du bord de la ville de Kaboul, lorsqu'on regarde vers la ville, on voit couler trois sources. Deux de ces sources sont dans les environs de Guil-Kana. Près d'une de ces sources se trouve le mausolée au nom de Khwâja Shamô. L'autre source est reconnue comme un lieu d'apparition d'un prophète, Khidr. Ces deux lieux sont des promenades pour les habitants de Kaboul. La troisième source se trouve près de la tombe de Khwâja Abdol Samad et on l'appelle Khwâja Roshnâyi. De la ville de Kaboul émerge un bout de montagne qu'on appelle Oqâbâin (les deux aigles); c'est ici que se trouve une petite montagne où est bâti le palais (ARG) de la citadelle. Ce palais est curieux, dans un site élevé et dans un bon climat. En plus du grand étang, il y a trois autres "olang" (pâturages pour les chevaux). Tous ces pâturages sont très accessibles et dans la verdure. Au printemps et en été le vent ne manque pas, on l'appelle "le vent de Parwân." Dans le palais, côté Nord, il y a des chambres à fenêtres où il fait bon. Le mollah Mohammad Taleb récite une poésie décrivant Kaboul.

"Bois du vin dans le palais de Kaboul.

Fais apporter les verres les uns après les autres.

C'est aussi bien montagne que rivière
C'est aussi bien ville que prairie."

L'Indien appelle Khorassan tout ce qui n'est pas l'Inde, comme l'arabe appelle 'Ajam tout ce qui n'est pas Arabe. Entre l'Inde et le Khorassan par la voie de terre il y a deux arrêts: Kaboul et Kandahar. Les caravanes arrivent à Kaboul de Farghana, du Turkestan, Samarkand, Boukhara, Balkh, Hissar (près de Douchambé dans le Tadjikistan actuel) et de Badakhshan.

du Khorassan, les caravanes viennent à Kandahar. Entre le Khorassan et l'Inde, Kandahar et Kaboul font la liaison. Cette région est un grand lieu de commerce. Les commerçants, même s'ils allaient à Roum (Anatolie) et à Khita (Turkestan chinois) feraient à peine autant d'affaires. Chaque année 7 ou 8 mille chevaux viennent à Kaboul. Ainsi à Kaboul, peut-on trouver des marchandises de l'Inde, du Khorassan, de l'Iraq, de Roum et de Chine; de l'Inde, parce que c'est un point d'arrêt avant d'y parvenir. Des régions chaudes et froides se trouvent à proximité.

De Kaboul, en une journée, on peut aller dans un lieu où la neige est éternelle. Dans les terres attachées à Kaboul on trouve des fruits de climats chauds et de climats froids. Le climat y est agréable; on ne connaît

L'Afghanistan était divisé et plusieurs descendants des Timourides régnaient dans plusieurs provinces. Ils se battaient les uns contre les autres et Babor en a profité pour conquérir Kaboul en 910/1504.

De Kaboul, Babor a attaqué l'Inde; En cours de route, au nord de Peshawar il s'est lié avec les yossoufzaï. Il a épousé la fille de Mansour Khân, chef de tribu, et de cette façon certaines tribus afghanes se sont attachées à son armée. Babor a mené cinq campagnes contre l'Inde. La bataille de Panipat a eu lieu lors de la cinquième. Il a battu le Sultan Ibrahim Ludi et s'est installé sur le trône de Delhi en 1525. Par la suite, l'Afghanistan jusqu'à Kaboul, Badakhân et Kandahar était administré par Babor depuis Delhi. Il nomma son fils, le prince Homayoun, gouverneur de Kaboul. Babor est mort en 937/1530 à AGRA. Selon ses vœux, son cercueil a été transféré six mois après sa mort à Kaboul dans le jardin de Babor. C'est un de ses descendants, Shah Jahan qui a construit les bâtiments qui se trouvent dans ce jardin.

Babor fut un homme brave et savant. Il régna sur un vaste empire, de Balkh, Badakhân et Kaboul jusqu'à Delhi. Il écrivait des poèmes en dari aussi bien qu'en Tchughtaï (Turc oriental).

Il a rédigé ses Mémoires en Tchughtaï, traduits en dari sous le titre: "Expériences des Rois".

Cet ouvrage est couramment appelé "Babor nâma." En voici "des extraits:

.....A la fin du mois Rabi II, le Seigneur par sa bienveillance m'a fait accorder Kaboul, Ghazni et leurs règnes.

Les provinces rattachées à Kaboul appartiennent au quatrième Iqlim. Kaboul se trouve au milieu d'agglomérations. A l'Est se trouvent les Laghmân, Ashnaghar et certaines provinces de l'Inde. A l'Ouest se trouvent des zones montagneuses; Ghôr se trouve dans ces montagnes.

Au Nord se trouve la province de Koundouz et d'Andârâb. La montagne de l'Indou Kouch se trouve au milieu. Au sud se trouve Formoul. C'est une province plutôt limitée, s'étalant en longueur de l'est vers l'ouest. Aux environs de Kaboul se trouvent des montagnes. La citadelle est intégrée à la montagne. Entre l'ouest et le sud se trouve une petite montagne. Comme le roi de Kaboul y avait bâti on l'appelle la montagne de "Shâr -e- Kaboul". Le contour en serait d'un mile. Aux flancs de ces montagnes se trouvent des jardins. Sous le règne de mon oncle Ologh-Bêg Mirza, un canal a été creusé dans cette montagne (prenant l'eau de la rivière de Kaboul) pour irriguer ces

des corridors, des places et un jet d'eau près du ruisseau que coulait dans le jardin.

LA VILLE DE KABUL SOUS LES MONGOLS
HODUD — OL — ALAM
(382/ 922)

Dans cette géographie historique dont l'auteur est inconnu on lit sur Kaboul:

"Kaboul est une petite ville qui possède une citadelle célèbre pour sa résistance. A Kaboul vivent des musulmans et des hindouistes. Il y a des temples avec des idoles."

* * *

NAZHAT — OL — MOSH TAQ (549/1154) de **SHARIF IDRISSE**.

"Kaboul est une ville qui possède de beaux monuments. On y achète du bois d'aloés, des noix de coco, du halela (myrobalanus, astringent) et du safran, transportés dans d'autres pays. La citadelle de Kaboul est célèbre pour sa résistance et elle a une seule voie d'accès. Des tissus de coton sont transportés de Kaboul en Chine et au Khorassan. Autour de Kaboul il y a de grandes fermes fortifiées (Qalas) en liaison les unes avec les autres."

Note: Des produits indiens ont été cités ici parmi ceux qu'on trouvait à Kaboul. Ils venaient de l'Inde par Ningarhar et Kaboul servait d'entrepôt.

MAZARAT — E — KABOUL D,IBRAHIM KHALIL

Livre écrit par un écrivain contemporain, vivant.

La zîarat Asheqân et Aréfân:

Ces deux saints hommes s'appelaient Abdol Salâm et Abdol Samad.

Dans le Babor nâma aussi bien que dans les mémoires de l'empereur Akbar les mêmes noms sont mentionnés.

Ce sont deux frères et ils sont les fils de Jaber, lui-même fils de Abdollah

Ansari de Herat.

C. est à l'époque de Bahrâm Shah le Ghaznévide, fils de Massoud III, fils d'Ibrahim. fils de Massoud Ier, fils de Sultan Mahmoud (Bahrâm est mort en 544/1149), que ces deux frères sur la demande du souverain sont venus d'abord de Herat à Ghazni puis de Ghazni à Kaboul.

Ils ont apprécié le climat de Kaboul et s'y sont installés."

KABUL A L'EPOQUE DE BABOR

Lorsque les Timourides d'Hérat furent en décadence, Zahir-ud-din Mohammad dit Babor (Babor: Tigre en mongol), petit-fils du petit-fils de Timour Lang, s'est installé sur le trône à l'âge de onze ans (899/1492) en Transoxiane dans la ville d'Andéjân à Farghâna.

Plus avancé en âge il a dû se battre avec un descendant de Gengis Khan qui s'appelait Chaybâni Khân. Comme son adversaire était très puissant, Babor a traversé l'Oxus et conquis Badakhchân, Takhâr et Koundouz.

En 213 (828 de l'ère chrétienne) Abdollah fils de Taher gouverneur Abbasside du KHORASSAN qui administrait HERAT, FARAH et NIMROZ, reprit KABOUL.

Cependant une bonne partie de la population de Kaboul était restée hindouiste et payait le tribut (jazya) au gouverneur du KHORASSÂN.

En 256 (870 de l'ère chrétienne) seulement le chef d'une dynastie locale du Seïstan "Ya' qub bin Laïth le Saffârîde" a envahi BALKH, BAMYÂN, le PANJSHER et ensuite, le NINGARHAR.

La conversion de Kaboul à l'Islam n'a été achevée qu'au quatrième siècle (Xe siècle de l'ère chrétienne).

La ville est devenue par la suite une partie de l'Empire Ghaznévide.

* * *

Extrait du Livre VII de l'histoire de "BAIHAQI" (Scribe de la cour des Ghaznévides):

L'Emir, (MASSOUD fils du conquérant MAHMOUD) quitta Ghazni le jeudi, au milieu du mois de Shawal 422 (1031 de l'ère chrétienne, au mois d'Octobre) et parvint à Kaboul. Il y resta trois jours. La parade des éléphants eut lieu. Il y en avait 1670, mâles et femelles. Cela lui plut. Ils étaient charnus, gros et gras et en bonne

santé. Le commandant des cornacs fit l'admiration de l'Emir qui dit:

— "Il est dommage que cet homme soit seulement chef des cornacs; c'est un homme capable, sachant donner des conseils, parler, connaissant les habitudes du service des Rois."

L'Emir ordonna qu'on l'emmène au dépôt des costumes pour qu'on lui mette un costume de Ministre.

Il revint avec un costume noir, un chapeau à deux pointes, une ceinture dorée et il présenta ses respects à l'Emir.

Celui-ci nomma un autre chef des cornacs. Cent éléphants furent choisis pour accompagner la cour à BALKH, les autres furent renvoyés à leurs places. L'Emir alla à PARWAN où il resta cinq jours, chassant et s'amusant en attendant que les bagages et les éléphants passent la montagne de GHOR (le SHIBAR-GHORBAND).

Le roi voyagea à Walwalej (région de Koundouz), il y resta 2 jours puis vint à BALKH où il arriva le mardi 13 DH,UL QADA 422 (1031 de l'ère chrétienne, au mois de novembre).

Il resta une semaine au palais, ensuite il alla au grand jardin où tous les bagages avaient été transportés.

Comme le Roi avait donné des instructions, des arrangements avaient été faits, des lignes tracées avec

KABOUL D'HIER

A Aujourd' hui

Traduction de textes classiques sur le thème de "Ville de Kaboul"

Des morceaux à lecture facile ont été choisis pour ceux qui n'ont pas accès aux textes originaux. R.F.

Kaboul est situé à 1750 m. au-dessus du niveau de la mer, sur le passage de la voie vers l'Inde, qu'on vient du Nord ou de l'Ouest.

Autrefois, dans les temps anciens, Kaboul n'était pas une grande ville.

Après la conquête grecque, Bagram et Kaboul ont fait partie du royaume gréco-bactrien.

Sous les "Kouchans", le bouddhisme a fait un grand progrès dans le PARWAN, à KABOUL et à NINGARHAR, comme nous le prouvent les "Stoupas" de TOPDARA près de CHARIKAR, celui de GOL-DARA dans le LOGAR et ceux près de CHIWAKI.

Il en est de même de l'art gréco-bouddhique où pour la première fois le boudha est représenté sous forme de statues.

Hsuan-Tsang, pèlerin Chinois parle de Kaboul comme d'une petite ville, d'une bourgade.

Plus tard, l'influence de l'Inde grandit à Kaboul et à Ghazni où l'Hindouï-

sme croît en importance à côté du Bouddhisme.

Dans le "Tapé Sardar" de Ghazni, les deux religions sont représentées; le boudha couché aussi bien que le "maésha", buffle illustrant les légendes hindouïstes.

Pendant la naissance de l'Islam, Kaboul est gouverné par les "Indou-Shâhi" appelés aussi "Kaboul-Shâhi" ayant le titre de Zumbél (lu par erreur Rutbél).

A l'époque "Omeyade" l'ouest de l'AFGHANISTAN (région de Hérat, Farâh et Nimrôz) est devenu une partie du "Khalifat". A plusieurs reprises des batailles ont eu lieu près de Kaboul. (Les murailles de Kaboul construites grâce aux travaux forcés imposés par les Indou-Shâhi datent de cette époque).

En 179 (795 de l'ère chrétienne), sous les "Abbasides," l'officier arabe Ibraïm ibn-e-Jibrayil, a conquis Kaboul dont le chef s'est converti à l'Islam.

هیأت تحریر

پوها زدمحمد رحیم الهام پوها زدمکتور مجروح
 پوها زدمحمد فضل پوهنوال م. ن. ننگهت سعیدی
 دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

اداره مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم بشری
 پوهنتون کابل، کابل، افغانستان
 تلفون: ۴۲۵۵۶، ۴۱۳۶۲

اشتراک سالانه

شاگردان مرکز ۲۰- افغانی
 مشترکان دیگر ۲۵ رر
 مشترکان ولایات ۳۰ رر
 قیمت یک شماره (۵) افغانی

مقالا تیکه نشر نشود، به نویسنده پس داده می شود .
 اقتباس مضامین مجله با ذکر نام مجله مجاز است .

تصحیح

- از خوانندگان گرامی خواهشمندیم که در شماره دوم سال ۲۳ (۱۳۵۵) اغلاط زیر را اصلاح فرمایند:
- ۱ - صفحه (۱۶۱) سطر (۶) زیر کلمه عبارت «بناغلی جلیلی رئیس ارتباط بین المللی پوهنتون تهران» به «بناغلی حسین خد بوجم» استشار فرهنگی سفارة کبرای ایران در کابل تصحیح شود .
 - ۲ - در صفحه (۱۶۳ در سطر ۶): «پوهنمل عبد الرسول امین» به «پوهنمل عبد الرسول رهین» تصحیح شود .
 - ۳ - در مضمون «اصول تاریخ و تاریخ نگاری»: که از ص ۱۳۰ - ۱۳۹ نشر گردید، در صفحات (۱۳۱ - سطر ۲۳) و (۱۳۲ س ۶) «حل» به «حك» تصحیح گردد .

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXIV, No. 3, 12 Dec. 1976

Editor

POHANDOY SH. ALI AKBAR

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**